حجة الاسلام

(نصف اول)

شمس بن محمد بن کمال

فہرست فتاویٰ نجم الاسلام

باب اول فی الایمان ۲

باب [illegible]

[illegible] والاول [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله [illegible] والسلام

سوال کرد [illegible] جواب [illegible] بدون آنکه [illegible]

ستارگان [illegible] شود و جواب دوم آنکه زیر [illegible] ماه [illegible] روشنی کم

شود و چون باز [illegible] آیند تا [illegible] کردند [illegible] سیوم آنکه مهر و ماه در

گردون بوده اند [illegible] گاه در آب [illegible]

می‌شوند و بالای هفتم آسمان صحراست و بالای آن صحرا [illegible]

و با آسمان و زمین پانصد ساله راه است بیشتر دنیا بیابان و دریاهاست

و اندکی دنیا آبادانی است بیشتر آبادانی از کافران است و مسلمانان کمترست

و این هفت زمین بر سر [illegible] و جمیع آن [illegible] باد [illegible] هزار

هزار [illegible] پانصد سال راه است [illegible] و آن تخته [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] پشت دریاست که عمق آن دریا [illegible] و این دریا بالا [illegible]

[illegible] تاریکی است و [illegible] بالا آتش دوزخ است و آتش بر تخت الثری است

[illegible] لا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المحمود في جميع المكان و الزمان المشهور
بالتنزه عن الحلول و الحدثان العالي عن التشبه
بالارواح و الابدان المتعالي بصفه اهل النيران
و الصلوة على حبيبه الناطق بالحجة و البرهان
الشفيع يوم النشور لعامل الطاعة و العصيان
محمد المصوف بالخلق العظيم في القرآن و على آله
و اصحابه المختصين بالرحمة و الرضوان و السلام
على ماحي البدعة و الطغيان ابي حنيفة المسمى
بالنعمان و على اصحابه و احبابه الممهد بين
بنيان الايمان اما بعد مى گويد مؤلف اين مسائل [illegible]
[illegible] و ارحمت سبحاني شمس بن محمد بن كمال [illegible]
عصمه الله عن المعصية و رزقه الاخلاص في الطا[illegible]
چون ديدم كه [illegible] مسلمان از طلب علوم [illegible]
گشته و باب اختيار [illegible] در اقدام [illegible]

و از راه اخلاص و طلب حق بفرمود و اجابت ...

بحکم امر و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین از شفقت

چاره ندیدم و بضرورت امتثال نمودم و در کتب اصول

و فروع و در بعض عقاید علم کلام نظر کردم بنا اسلام

کردم بر علم حدیث رسول علیه السلام بر پنج چیز با فهم این

کتاب بنا بر پنج باب و بر یک مقدمه طهارت و بعضی

مسائل مشهوره که از آن چاره نبود مشتمل گردانیدم تا بعضی

مسائل و واقعات در ابواب عبادات که حجة الاسلام و عمده دین

خاص و عام بود بجهة احتیاط جمع آوردم و حجة الاسلام نام کردم

و بعبارت پارسی نوشتم تا عامه مسلمانان را و جمله پارسی خوانان را

... کامل و نصیبی شامل حاصل آید والله الموفق علی

اتمام ما طلبت الاحتشام باب ... فی الایمان والمسائل

الاعتقادیه بدان اکرمک الله تعالی که ایمان سر همه نیکیها

و اصل همه شغلها و طهارت همه عبادات بی درستی ایمان درست

نشود و سبب نفس وجوب ایمان عقل است و سبب وجوب

ادا ایمان خطاب است و شرط وجوب ادا عقل و بلوغ
است و رکن وی اقرار و تصدیق است و حکم وی سقوط واجب
از ذمه و نیل ثواب است و ایمان فرض دایم است بهیچ
حال از مردم ساقط نیست و خطا کردن از وی کفر است اما فرایض
دیگر موقت باوقات است اول چیزی که بر بنده فریضه شد
پس از جمله فریضها پس از بلوغ شناختن خداست و ایمان
آوردن بدو و ایمان را ارکان است و شرایط و حکم و صفات اما
رکن ایمان دو چیز است اقرار کردن بزبان و استوار داشتن
بدل چیزی را که پیغمبر علیه السلام از خدا تعالی آورد معنی ایمان بپارسی
گرویدن است و حقیقة گرویدن بدو اعلام است بدل و بزبان
تا اگر بزبان اقرار بکند و بدل تصدیق ندارد مومن نباشد
و اگر بدل همین بماند و بزبان اقرار نکند هم مومن نه
زیرا آنچه جهودان بدل همه اشارت کردند که محمد برحق است
ولیکن بزبان اقرار نکردند و خدا تعالی همه را کافر خواند
پیغمبر علیه الصلوة والسلام هرکه بدل بداند و بزبان اقرار

درصلوة مسعودی دفتر اول

مومن بالله و ایمان او درست باشد چون ثابت شد ایمان

همین اقرار کلمه و تصدیق است پس ایمان مقلد صحیح باشد

ولیکن عاصی باشد بسبب ترک دلائل توحید و تقلید

بر دو نوع است تقلید صحیح و تقلید فاسد تقلید صحیح آن

است که کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله رسول الله

گوید بدین معنی که بگفتن این کلمه آدمی مسلمان میشود

نیز بدین گفتن مسلمان میشوم شاگرد گوید که این سخن بگویم

و نمیدانم که چیست این تقلید فاسد است گوینده مسلمان

نگردد و معنی کلمه این است که نیست معبودی الهه بحق و محمد

صلی الله علیه و سلم رسول وی است بحق و ایمان او [illegible]

[illegible] نیت یکبار است [illegible] دیگر تجدید ایمان است

[illegible] ایمان آوردن و شرائع و شرائط قبول کردن

هیچ شرک نیاورد و هم بدان مرد و در وقت مردن کلمه بگفت

در حق وی حکم شرع این است که [illegible] مرد و کسی که

[illegible] ایمان [illegible] و ندانست که [illegible] کلمه کفر است کافر شد

زیرا که جهل در دار الاسلام عذر نیست الحمد بر وجه عادت کلمه
گوید مسلمان نشود تا باز نگردد از ان کلمه کفر و چنانچه دیگر که
بر زبان رفته باشد معلوم نباشد در بین خلاص وی آنست
که شب و روز این دعا بر زبان راند اللّٰهُمَّ اِنِّیٓ اَعُوذُ بِکَ
مِنْ اَنْ اُشْرِکَ بِکَ شَیْئًا تا آخر نیت چنانکه ای بار خدایا
هر کلمه کفر بر زبان من رفته باشد خواه بعلم من خواه بی
علم من از ان بیزارم و از مسلمان میشود و میگویم لا اله الا الله
محمد رسول الله پس چون این دعا بدین نیت بخواند
از سر مسلمان بگردد و اما شرایط پنج چیز است تا ان موجود نشود
ایمان درست نباشد اول ایمان بغیب آورد چنانکه آورد
دیدم یعنی هستی خدا و بهشت و دوزخ را باور بدارد
و بزبان اقرار کند اگر چه نمی بیند دوم از ینجا ایمان
... مقبول نیست و باس ... حالتی است که بنده را اماره غیب
معاینه شود و غیب ... چنانکه فرشتگان عذاب را معاینه
کند و یا دوزخ را ببیند و او بهشته و هیبت او ... انکار ایمان

بود سیوم عبد الله ... بود دوم رافع
علیهم اجمعین در صلوة مسعودی

مشوط

شود و اگر کسی کلمه او را بشنود ایمان وی به حکم شرع ایمان ۴
اختیاری باشد و مقبول و مسموع باشد ایمان یأس نباشد
فاما توبه یأس پس مقبول همیچ از مؤمن عاصی مقبول و مسموع بود
زیرا آنچه در توبه یأس جهت اختیار است بنابر آنکه عاصی
در حالت اختیار اراده بر توبه از گناه دارد و توبه را فعل نیک
پندارد فاما کافر در حالت اختیار اراده توبه از کفر نکرده
از کفر فعل نیک نمی پنداشت بعض ورست ایمان یأس مقبول
نباشد و نه صحیح ایمان در وقت مستحق شدن و بعد از
نزول عذاب آسمانی مقبول نیست زیرا آنچه غیب نماند
معاینه گشت و حد غیب آنست که چشم
دور ... ول به ... تمکن نگردد دوم آنکه
... تکرد ... را بحلال اعتقاد کند و حرام گرداند
خدا را بحرام اعتقاد کند و هر چه هم متفق علیه حلال داند
و یا حلال متفق علیه حرام داند کافر گردد و حلیت و حرمت
چیزی که علماء در آن اختلاف است اگر چنانکه را ...
بعض صورت الحاکم
... ممکن

ویا حرام را حلال داند یا گوید کافر نگردد ولیکن مبتدع باشد

یعنی بد مذهب سیوم ایمن نباشد از عقوبت خدا چهارم

بودن از عقوبت خدا کفر است چهارم نا امید نباشد از

خدا که نا امید بودن از رحمت خدا کفر است پنجم آنکه کاهنان

سخن غیب میگوید تصدیق نکند که تصدیق داشتن

کاهن کفر است و کاهن آنست که گوید مرا چنین یار است آن از

غیب خبر میکند و یا گوید من بنفس خود دانم غیب را اما کسی

که از تاثیر ستارگان آسمان خبر دهد او کاهن

نباشد و از اهل حساب باشد پرسیدن وی کفر

نباشد فاما باید پرسیدن و بیان ... ن

جهت که در وی نقصان ایمان ... ادب

بلکتابی منسوخ میشود و عمل بکتاب ... حرام

حکم ایمان آنست که چون کافری ایمان آورد مال و جان از

کشتن و برده کردن در امان ... ابود که مال

و جان وی را ... رساند و ... صفات ایمان ... دو نوع است

زکار غیب

زبی

مجمل و مفصل مجمل آنست که بر سبیل الجمل بوی آنست بالله کما هو
باسمایه و صفاته و قبلت جمیع احکامه و شرایعه یعنی
ایمان آوردم بخدای تعالی چنانکه او هست بیچون و بیچگونه با همه نامهای
وی و با همه صفتهای وی و قبول کردم دین مسلمانی را و آنچه در
دین هست و ایمان مفصل بر شش تفصیل هست و بر قول بعضی
بر هفت تفصیل هست و تفصیل هفتم و البعث بعد الموت
و ایمان مفصل صحیح معتبر هست بر قول فقها و نزدیک متکلمان ایمان
مجمل معتبر نیست پس ایمان بتفصیل باید آوردن تا باجماع درست
باشد و از همه بیقین بشود آید ایمان مفصل این است
که هی امنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله وا
خیره و شره من الله تعالی
هست یعنی ایمان آوردم بخدای عز و جل و بفرشتگان
وی و بکتابهای وی و پیغامبران وی و بروز قیامت و بزنده
کردن مردگان و بتقدیر نیکی و بدی که بارادة الله هست
و ایمان مجمل آنست که بدل بیقین داند و بزبان بگوید که یکی

ست بحقیقت نه بود و جز الله بحق نیست و دو نمی‌تواند
زیرا که میان دو اگر هیچ وجه فرق نباشد دو گفتن محال بود
اگر چیزی فرق باشد در یکی چیزی باشد که در دوم نه و آن
دوم ناقص باشد و ناقص محتاج بکمال بود و محتاج الله نباشد
پس ثابت شد که الله یکی است و زنده است نه بجان و شنوا
ست نه بگوش و بیناست نه بچشم و گویاست نه بزبان
[illegible] قادرست نه بتن و ذات و صفات وی قدیم است و صفات
وی نه عین ذات و نه غیر ذات تا وی اگر صفات عین
ذات باشد ذات بی صفات ماند و این کمال نقصان است
و نه غیر ذات وی زیرا که اگر صفات وی [illegible] تم است
و جمیع صفات صفتی بصفتی دیگر
و آنکه خدا تعالی فرمود سبقت رحمتی علی غضبی این
تاثیر [illegible] علی تاثیر غضبی [illegible] و را بدایت نیست و
او را نهایت نیست و لا بدعا بود و با [illegible] نباشد
دنیا باقیست و باقی ماند و هیچ از مخلوقات باقی نماند آنکه

[illegible marginal note]

۶ انچه خدا تعالی با ارادهٔ قدیم بقای وی خواسته است آن نیز باقی ماند چنان

هفت بهشت و دوزخ با اهل خود و عرش و کرسی

و لوح و قلم و ارواح و جانها و او لا مکان است و هرکه او در مکان

گوید مکان عتقاد کند کافر بود و او از جهات منزه است

و او را نیست پس و پیش و زیر و زبر و چپ و راست

الا نیست زیرا انچه این جهات نبود و او بود چنانکه بود هم اکنون است و جهان نیست

جهان بود و بی افریدن جهات هم بدان صفات است که بود تا

اگر از ان صفت بگردد متغیر شده باشد و متغیر عاجز است

و عاجز لائق خدا تعالی نباشد و او بحقیقت هست و باشد

و هستی وی وجود این عالم دلالت میکند زیرا انچه وجود بنی

آدم در ... هر انها در پدید امدن این ... حال خالی نیست ۲

... پدید امدن این آفرینند و بفعل که ... یا مادر و پدر ... اگر بفعل خود

... خود پیدا شود زیرا انچه او معدوم است

و فعل ... و هم چگونه صورت کرد و چگونه ... السود

زیرا انچه ... پیدا شود که و زه کری و هیچ خانه بر بنیاد ... بی

آرند و هیچ کتاب نوشته نشود بی نویسنده پس چگونه

[margin:] که کو بود بفعل خود ۱ خود ۲ فرزند خود بود

روا باشد که جانوری آفریده شود بی آفریننده روا نیست که گوید که مادر و پدر وی آفریننده وی است چه مادر و پدر خود نمی دانند صفت بچه خود یکی که در شکم دختر است یا پسر نیکو است یا زشت معیوب است یا درست و بسیار مادر و پدر باشند که فرزند خواهند و نباشد و بسیار باشد که فرزند نخواهند و باشد و بعضی پسر خواهند و دختر آید و بعضی دختر خواهند پسر آید و یکی را هر دو باید هیچ نیاید پس ثابت شد بدلایل و حجت که این عالم را پیدا کننده دیگر است بر نهر و توانا و بینا که وی را شبیه نیست و مانند نیست و صورت نیست و جسم نیست و جوهر نیست و عرض و کل نیست و بعض نیست زیرا که این جمله از جمله دیگری است تا او بی چون و بی چگونه است.

هم و خیال صورت بندد که خدا چنین است خدا آن نیست بلکه آفریننده مخلوق است و خیال وی نیز مخلوق پس ما بندگان خدا را بی چون و بی چگونه است دانیم و چنانست خیتیم هم چنانست پس از دین آمدن در ... است هم ...

آن خیالست ×

بیچون و بیچگونه بینم بجنس آنانکه در بهشت در اینم نه بینیم در دنیا
نیز در روز قیامت و چون به بهشت رسیم به بینیم و هر که دیدار خدارا
منکر شود کافر گردد و دیدار که در معراج رسول صلی الله علیه وسلم با
او اگر کسی منکر شود کافر نگردد لیکن مبتدع باشد زیرا که صحابه
در دیدار شب معراج اختلاف کرده اند و انکار در هست مختلف
فیه کفر نیست و ایمان بجهت ایمان آرندگان بر پنج نوع است
مطبوع و معصوم و مقبول و موقوف و مردود و مطبوع ایمان
فرشتگان است معصوم ایمان پیغامبران است و مقبول ایمان
مومنان است موقوف ایمان مبتدعان است مردود ایمان
منافقان و کافران است و نفع ایمان بر چهار نوع است
یکی آنکه درین جهان و در آن جهان نفع دارد آن ایمان مو
منان است دوم نه درین جهان نفع دارد و نه در آن جهان
و آن ایمان باس کافران است سیوم آنکه درین جهان
نفع کند و در آن جهان نفع نکند و آن ایمان منافقان است
زیرا که چون بگفتن ایمان او رخون و فرزندان و مال ایشان

ودر ایمان در آید و تیغ از ایشان برخاسته است چهارم در این جهان تیغ
کنند فاما در آن جهان تیغ کنند و ایمان ساحران فرعون که
که عین ایشان را بهشت ثمره ایمان ایشان را در آن جهان به ایشان
نرسید فاما در آن جهان مقصد بهشت جاوید ایشان باشد و ایمان
مخلوق است یعنی آنچه فعل بنده است و بنده با فعل خود مخلوق
است و روا نباشد که ایمان اسم داری مر هدایت و توفیق را
اگرچه یافت ایمان بهدایت و توفیق است و ایمان همان نور
که در دل بنده در آید بفضل و کرم خدای تعالی تا بشناخت پیدا آید
صفتی دایم است در مؤمن که موصوف است در جمیع احوال
و حالات در حیات و ممات و در خواب و در بیداری و بیماری
و در حالت طاعت و معصیت بر سبیل تثبیت نه به سبب
مجاز زیرا آنچه موصوف بایمان روح است و آن باقی است
بموت متغیر نشود. اگر ترا پرسند که تو مسلمانی بگو
الحمد لله ... [illegible] الحمد [illegible] و سلام تا [illegible]
نشود تا اگر کافری سوره [illegible] خواند [illegible] بگوید مسلمانم

ایشناسد

وجود

و جواب این قیاس با فرق است و وجه فرق این است که اینجا

ایجد جواب سوال است از سلام است پس جواب بگویند

آنچه گوید مسلمان شود زیرا آنچه گوید [illegible] نسبت

ایمان خود مال راجب [illegible] اند و معنی بگوید آری من مسلمانم

بگوید بخلاف [illegible] و قرابت [illegible] معنی

سوال برا اسلام نیست اگر ترا پرسند تو از که دانی که

مسلمانی بگو که بالهام خدا تعالی دانم که من مسلمانم اگر ترا پرسند

بالهام خدا تعالی چیست الهام خدا تعالی زیست در سواد دیدل

مومن و [illegible] نور وحدانیت ذات خدا برا محیط باشد

اگر ترا پرسند تو از کی باز مسلمانی بگو از روز میثاق باز

مسلمانم اگر ترا پرسند میثاق چیست بگو میثاق عهدیست

که اری تبارک و تعالی گرفته است از آدم و از فرزندان آدم

در دارد تبارک و تعالی بر زمین در مقام بدروی دارند میان مکه وطا

[illegible] است و [illegible] میثاق [illegible] بود [illegible] از فرزندان آدم

بزمین [illegible] آن بعض [illegible] هزار سال

راه یافت و طول آن صحرا کسی نداند جز خدای تعالی پس فرشتگان را فرمود

که آدم را بر تخت کنید و بر آسمان هفتم برید پس بفرمود تا بهشت

عهد گرفتن آن صحرا بیرون اورد خدای تعالی از پشت آدم فرزند

ان او را که از نسل او آمده بودند و آمده اند و خواهند آمد تا روز قیامت بر

مثال مورچه صورت [illegible] بیافرید در ایشان حیوة و عقل و تمیز و نطق

و سمع و بصر و خاصیت و چهار طبایع داد بی آمیختن آب و خاک

بیکبار شنوا و بینا و متکلم و مجیب شدند پس بر اهل الزام حجت را

دیرانچه خطاب بی [illegible] صفت ممکن نبود و آدم [illegible]

و می [illegible] مطلع کرده بود و بر شکل مردان و زنان صورت ساخته

با ایشان سخن کرد و گفت الست بربکم ای نیستم پرور

دگار شما قالوا بلی همه جواب دادند و اقرار کردند بهستی

پروردگار پس فرمان شد که سجده کنید [illegible]

و سجده کردند و بعضی نکردند ایشان چهار طایفه شدند

آنکسانی که سجده کرده بودند سر از سجده برداشتند [illegible] سجده نکردند

شدند آن دوم سجده کردند و آن [illegible] پیغمبران و مومنان

و دو ر

با بعضی بر زند

دو نز

بودند یکی افراد بودند که سجده نکردند که ایشان دوم سجده کردند و آن ارواح ۹
پیمبران و مسلمان بودند که در صف راست آدم علیه السلام بودند و بعضی از ایشان که
سجده اول کردند پشیمان شدند که چرا سجده کردیم و دوم سجده نکردند و ایشان
در صف چپ آدم علیه السلام بودند و بعضی از ایشان پشیمان شدند که چرا سجده
نکردیم تا دوم سجده کردند و بعضی نه اول سجده کردند و نه آخر اکنون بیع چهار طائفه
آدمیان همان کسان که اول سجده کردند و دوم سجده نیز کردند مسلمان باشند و مسلمان
میرند و ایشان در صف راست آدم بودند چنانکه گفتیم دوم طائفه که اول و آخر
سجده نکردند کافر باشند و کافر روند سیوم طائفه که اول سجده کردند و بعد
پشیمان شدند دوم سجده نکردند ایشان مسلمان زایند و کافر روند ایشان آن کسان
باشند که احکام اسلام و صفت ایمان ندانند و کلمات کفر گویند و گناهان کنند و
بتوبی گناه از دنیا کافر روند چهارم طائفه آنکه اول سجده نکردند
کردند کافر زایند و پس مسلمان شوند و مسلمان روند [illegible] اگر
تو بپرسند اولاد آدم علیه السلام بعضی مسلمان بعضی کافر از کی شدند
[illegible] ایشان بار هنگام امر سجده مسلمان و کافر شدند چنانکه در
[illegible] سجده گفته شد و ایمان بفرشتگان آنست که بگروی که فرشتگان
بندگان خدا اند شب و روز در عبادت خدای تعالی مشغول اند و هیچ
ساعتی از طاعت خالی نیند و هرگز کاهل نیند و گرسنه نشوند و نه
زاینده و نه زاده شوند و ایشان را صفت کردند به [illegible] روا نیست

و کار طعام ایشان تسبیح است و شراب ایشان تقدیس است
و بعضی اند از ایشان صفت گاو و بعضی صورت [illegible] از ...
و بعضی را نیمی از برف است و نیمی از آتش نه برف آتش را
و نه آتش برف را [illegible] میکند و تسبیح ایشان است سبحان من الّف
بین الثلج والنار و از وقت آفرینش باز بعضی در رکوع اند
و بعضی در سجده اند و بعضی در قیام اند و بعضی در قعود اند و بعضی
گرد برگرد عرش طواف میکنند و بعضی گرد برگرد کرسی و
بعضی گرد برگرد بیت المعمور طواف میکنند تا قیامت [illegible]
و چون قیامت قائم شود زبان بعذر بگشایند و بگویند سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک و در قیامت همه فرشتگان
بمیرند تا آنکه عزرائیل فرشته [illegible] پس از همه فرشتگان
د [illegible] هیچکس زنده نماند در آن وقت فرمان شود لمن الملک ا
لیوم چون هیچکس نباشد که جواب گوید حضرت خدای عزوجل خود
جواب گوید لله الواحد القهار و فرشتگان قدرت بر تمثیل
و تشکل است تا بصورت آدمی شوند چنانکه جبرائیل بر پیغمبر
د دحیه کلبی آمدی و بر مریم بصورت [illegible] بودی و [illegible]
فرشتگان [illegible] چنانکه بعضی عوام میگویند [illegible] عزرائیل است

دیا دیدار

... شخص ...

و باید از فلان بر من چون دیدار عزرائیل است اگر دیدن او شخص

عدو ... دنیا ... ران تشبیه میکنند کفر شود و فسق باشد فاما اگر از روی

طبع ترس ... بنا ... آنکه عزرائیل فرشته پادشاه است و هیبت است

که هیبت دارد کافر نگردد و لیکن خوف معرفت و فرشتگان را ... است

ندا بیند و لیکن دیدار خدای تعالی نه بیند که جبرائیل را بیند و ایمان

بکتابها ... آنست که بگروی که از آسمان بر پیغمبران فرود آمده اند

و ... ران کتابها است همه حق است و راست است و از روی کلام

خدای است و کلام خدای قدیم است مخلوق نیست بقرآن معنی

... بذات خدای قائم است ازلی و ابدی مفارق ذات او نیست

و متصل و منفصل نیست و حروف و صوت و متجزی و مستبعض

نیست و بحقیقت کلام خدای همان است و آن مکتوب است در

مصاحف و مقروست بر زبانها با نها عصا و ... در نمازها میخوانند

... که دکان ... دبیرستان میخوانند همان کلام خدای تعالی نه مشود

بحقیقت و لیکن فرود آمده نیست بر زبانها و بر کاغذ چه

آتش ... و بنکرمند که ... است بر زبانها و مکتوب است بر کاغذها

فاما حقیقت آتش ... نه مسوز میشود پس همچنین

مقرو و ما مکتوب مصحف ها بحقیقت همان کلام خدای است

و دلیل بر حقیقت کلامیت آنست که نفی کلامیت از وی روا نیست

و باطل ... تا اگر کسی گوید که آنچه در نمازها و در دبیرستانها

۲ مفارق

۲ و منفصل

یعنی هر آنچه در مصاحف مکتوب است کلام خدای تعالی است

و این جواب از متقدمان اهل سنت و جماعت است اما متأخران

از اهل سنت و جماعت برای تسهیل و تفهیم این مکتوب را معقول دال

گفته اند بر کلام حقیقی که بذات الله قائم است و اطلاق کلام الله بر این

بر این نظم بر سبیل مجاز کرده اند زیرا آنچه این کلمات و تالیفات مبنی

است بر فعل ما و جملگی فعل ما حادث است و حروف و اصوات است

و کلام خدا از حدوث منزه است ... چون کلام خدا سبحانه و تعالی

و صوت نیست ... شنیدن آن محال است و یافتن و محال تر

چگونه یافت و جبرائیل چه شنید خدای تعالی در گوش جبرائیل آواز

بیافرید در آن آواز کلمات و تالیفات و حروف و اصوات بود

چون جبرائیل بر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم خواند

بحقیقت کلام خدا خواند و لیکن کلمات و تالیفات و حروف

که از جبرائیل ظاهر شد جملگی مخلوق بود و مفهوم جبرائیل

... بود جبرائیل جمله قرآن را بیکبارگی بحکم فرمان خدای تعالی

از لوح محفوظ در شب قدر که بر قول صحیح است بیست هفتم

ماه رمضان با سماء دنیا بر ملائکه سفره ... و بیت العزه

و از آسمان دنیا بعد از چندی در هر حادثه سوره سوره

و آیت آیت رسول علیه السلام فرود می آورد ... که جبرائیل

بیست و چهار هزار و چهارصد و چهل بار جمله قرآن را تا مدت بیست

و چهار

سال

جواب

و معتزله مخلوق را

[illegible]

و... سال بر پیغامبر علیه السلام رسانیده اولین ایت اقرأ بود ۱۱
و آخر ز ایه الیوم اکملت لکم دینکم و بقول اولین ایه فاستمو بود
را ضیه و اتقوا یوما ترجعون. بود و بعد از فرود امدن این ایه
رسول علیه السلام هفت روز در حیات بود و بقول بیست یک روز
بقول هشتاد و یک روز و بقول سه ساعت زنده بود جمله قران
همه کتب منزل کلام خدای تعالی است و حق و صدق است و هیچ تنا
بر تنا دیگر فضل و تفاوت نیست زیرا آنچه هم کلام خدای است اما
در حق ثواب تلاوت بحکم وعده خدای و بحکم قول مصطفی علیه السلام
تفاوت فضل است زیرا نچه خواننده سوره اخلاص را وعده ثواب
بیشتر از ان امده است از خواننده سوره تبت یداه راست و
حکمت در وی آنست هر چند که این هر دو سوره کلام خدای است و لیکن
الا یقین در سوره اخلاص دو فضل است فضل ذکر یعنی فضل قرات
و فضل مذکور یعنی وصف خدای تعالی مذکور است و در سورت
تبت یدا فضل ذکر است یعنی قرات اما در وی فضل مذکور نیست
زیرا انچه در وی ذکر ابولهب کافر است و کافر نا مقبول و مردود است
فاما نظر بر قرات نیست هیچ تفاوت ندارد و در شمار کتب منزل

اختلاف است در اختلاف مانع قطعیت معین است و هم از نجاست
محققان برای ایمان آوردن عدد معین نکرده اند زیرا که هر عدد
کتاب بدلیل قطعی معلوم نشده است تا اگر زیادتی بر عدد
معین باشد ایمان بر آن زیاد مینا ورده باشد اگر کم از آن عدد
بود ایمان بغیر کتاب آورده باشد و بهر دو تقدیر کفر لازم شود و در
بعضی اقوال کتب منزل را عدد معین است چنانکه گفته اند
که صد و چهار ده کتاب معین از آسمان فرود آمده است از آن
جمله چهار کتب مشهور است توریت بزبان عبرانی که بر موسی علیه السلام
(انجیل بزبان سریانی که بر) عیسی علیه السلام بود و زبور بزبان یونانی که بر داود علیه السلام
بعد و فرقان بزبان عربی که بر محمد علیه السلام
آمده است و ما که امت محمد علیه السلام ایم بعد و فرقان فرود
است و عمل بکتابها و دیگر منسوخ شده است ما را عمل بلبناسوی [illegible]
حرام است و عمل [illegible] و هم از نجاست که عمل بنجوم حرام است و ایمان آوردن
بپیغامبران آنست که بگروی که پیغامبران بندگان خدا [illegible] اند
برای راه نمونی خلق را هرچه گفتند و کردند همه حق است [illegible]
فرموده اند فرموده خدای است [illegible] گفته اند و بعضی مرسل اند
و بعضی نبی و مرسل آنست که وحی بر وی فرود آمده باشد و صاحب

شریعت

شریعت و کتاب باشد مقلد به پیغمبری دیگر نباشد و نبی
آنست که او را کتاب باشد و به وحی فرود نیامده باشد
بلکه پس او وحی پیغامبران دیگران باشد و پیغمبران مرسل
سیصد و سیزده بودند که برایشان جبرائیل علیه السلام فرود
آمده و پیغمبران دیگر بعضی وحی در خواب دیدی که خواب انبیا
حجت است و بعضی در بیداری آواز شنیدی و یا الهام شدی
و بقول هژده پیغمبر مرسل بودند و در عدد انبیا اختلاف روایت
و بقول صد هزار و بیست چهار هزار پیغمبر اند و بقول دو بیست
و بیست چهار هزار اند و هم از سبب اختلاف محققان
گفته اند که برای ایمان آوردن عدد تعیین نکنند زیرا که چون اختلاف
موجب شبهه است پس احتیاط در آنست که علی الاجمال
بگوید که ایمان آوردن بجمله پیغمبران که اول ایشان آدم
علیه السلام بود و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و همه
پیغمبران از روی پیغمبری برابر اند فاما در درجات یکی را بعضی
بر دیگر افضل است و محمد علیه السلام بر همه فضل است و او

یعنی فرشتگان

مبعوث شد است بر جمله عالم از آدمیان و پریان از مشرق
تا مغرب و فرمان برداری وی بر اهل آسمان و زمین فرض است
و پیغمبران دیگر مخصوص بودند بقومی و قبیله و جمله انبیا و رسل
بجمله ملایکان فضل است و اولیا و زهاد را بر عوام ملایکه
فضل است و محمد علیه السلام ختم پیغمبران است و پیغمبری وی
تا قایم شدن قیامت باقی خواهد بود و بعد وی هیچ
پیغمبری مبعوث نشود اما عیسی علیه السلام که از آسمان
چهارم فرود آید بر شریعت محمد علیه السلام کار کند و چون
یکی از علمای امت او باشد و همه پیغمبران از عزل نبوة ایمن
اند که خدای تعالی هیچ پیغمبر را از پیغمبری معزول نکرده است و همه
پیغمبران علیهم السلام معصوم اند از جمله گناهان صغیره و کبیره
قبل پیغمبری و پس از پیغمبری از گناه کبیره معصوم اند فاما از
صغیره بطریق ندرت افتد و دلیل بر عصمت پیغمبران از گناه
آنست که اگر معصوم نباشد از گناهان قول ایشان مقبول
نباشد در کار دنیا پس در جمله مقبول باشد در ...

قا ... از زمین ...

قام ذو زلت معصوم نیند زیرا که زلت فعلی را قصد مردم
در آن نباشد و عمل او اختیار نبود بلکه بطریق خطا افتد
و بر عمل او فرح نبود با آنکه بطریق خطا افتد یعنی طریق
لغزیدن پای در رفتن که مردم را در آن قصد نباشد پس
زلت از قبیل گناه نبود زیرا که در گناه البته مردم را نیت
هست و در زلت نیت نیست و پیغمبران بر هوا نفس نیست
نیفتند و جمله پیغمبران در میان امت خود عالم تر
و عاقل تر و فصیح تر و خوب صورت و نیک سیرت
بودند و جامع جمیع خصائل حمیده و هیچ یکی از ایشان
زن نبوده و بنده نبوده و هیچ یکی تنه و کر و لنگ و تنگ
و شل و کوژ پشت و تند زبان که بدو [illegible] سخن نتواند
و ناخواندگی و ترش روی و زشت و سیاه اندام نبود
و هر عیب که مردم را از آن نفرت آید در پیغمبران نبود فاما
حدوث نابینای باشد چنانچه یعقوب پیغمبر را بنابر آنکه
نابینای مانع تبلیغ رسالت نیست و تندی زبان موسی

ازبیغمبری بود وپیغمبر ازعطسه باشد فاما فاژه واحتلام وبیغمبر
ضحک وا روغ نباشد زیرا که این صفات از شرایبت شیطان
شیطان معصوم اند ولیکن بیغمبرانی سهو ونسیان وترک
اولا آرزوی منتهی ومباح باشی روا بود که ببیفند وشفاعت
پیغمبران دیگر وپیغمبر ما وشفاعت او لیاحق است وصلحاء
علماء نیز شفاعت کنند وکودکان خورد را درحق مادر وپدر شفاعت
بود ومادران وپدران را درحق فرزندان شفاعت بود
ولقمان حکیم وسلطان سکندر ذو القرنین ازپیغمبران نبود
وخضر علیه السلام پیغمبر است وپیغمبر را معجزه بود وپیغمبری
خالی ازمعجزه نبود معجزه آنست که آوردن مثل ان همه
عاجز شوند چنانچه نقل اند اورد خاصه در ... در
دعوی نبوة که دیگری از آوردن مثل ان عاجز متحیر شود
روا بود که بروی فرشته نیامده باشد وصاحب ... نبا
ولیکن بروی وحی باالهام بود ویا آوازی بشنود ویا خواب بیند
چنانکه بالا بالا گفته شد ومعجزات پیغمبر ما علیه السلام بسیار

بعضی

بعضی از آن یاد کنیم یکی آنکه از معجزات قوی این بود که ماه باشارت
انگشت او بشکافت و قصه او آن که بیشتر ابوجهل و یاران
جهودی برابر پیغمبر علیه السلام ملاقی شدند ابوجهل عجب وار
دید اندیشه کرد که دشمن را همچنین وقت آنکه دشوار تر است
از محمد علیه السلام بخواهیم گفتند ای محمد علیه السلام میخواهیم که ما را
دو پاره کنی پیغمبر علیه السلام با انگشت سوی ماه اشارت کرد دو پاره
شد یک پاره بر جا ماند دوم پاره نزدیک پیغمبر علیه السلام بیامد
پیغمبر علیه السلام فرمود که باز بجای باز گشت و با پاره دوم بپیوست
ابوجهل لعین پیغمبر را ساحر نسبت کرد گفت انت الساحر اما
جمهور مسلمان شدند دوم آنکه وقتی که پیغمبر علیه السلام در سفر
قضا حاجت شد و نمی‌بایستی ... به فلان درخت را
پیغمبر علیه السلام ترا میطلبد چون پیغام پیغمبر علیه السلام بدرخت رسید
از بیخ و بن برآمد دوان پیش بیامد و از بر در حضرت رسالت پناه
کرد تا نظر کسی بر پیغمبر علیه السلام نیفتد پیغمبر علیه السلام چون
از حاجت فارغ شدند درخت را بجای خود رفت سیوم چون هر چه

از پیغمبر علیه السلام در وقت قضاء حاجت چیزی که ظاهر شدی

زمین فرو بردی و کسی ندیدی چهارم آنکه گوسفند

بریان بزهر آلوده پیش وی آوردند بریان در حال در

سخن در آمد و گفت یا رسول الله مرا مخور که من بزهر

آلوده ام پنجم آنکه هیچ پرنده از پرندگان خورد جوده

بنه و مگس و زنبور و امثال وی بر تن مبارک و جامه

وی نه نشستی ششم آنکه لشکر در بیابان تشنه گشته بود

و هیچ جای آب نبود رسول علیه السلام قدحی طلبید و ده

انگشت دست مبارک خود را در قدح در آب ده چشمه

آب از ... وی پیدا شد چنانکه جمله لشکر سیراب

شدند و آب ... بماند و معراج رسول علیه السلام حق

وصدق است و آن در بیداری رفتن رسول علیه السلام

از مکه بیک ساله پیش از هجرت سوی مدینه در شب بیست

هفتم ماه رجب از خانه دختر عم رسول بود تا هفت

آسمان برگذشت و قدم مبارک او بر جبین عرش

رسید

ام هانی دختر ابو طالب بود

رسید و معراج وی از مسجد مکه تا بیت المقدس ثابت
بود اگر کسی از ان منکر شود مبتدع باشد یعنی بد مذهب باشد
زخوف کفر است و بقول کافر گردد زیرا انکه معراج نیز بنص
قران ثابت شده است وی آخرین جمله پیغمبران محمد است و ختم
پیغمبران او است و بعد از وی هیچ پیغمبری نیامده و شریعت
وی تا قیامت باشد و بعد وفات وی خلیفه بحق ابوبکر
بود و مدت خلافت وی دو سال و سه ماه و نه روز و بعد از
وی خلیفه بحق عمر است رضی الله عنه و مدت خلافت وی
ده سال است و بعد از وی خلیفه بحق عثمان است رضی الله عنه
و مدت خلافت وی دوازده سال است و بعد از وی خلیفه
علی رضی الله عنه بود و مدت خلافت [illegible] شش سال است
و کسی که ایشان را خلیفه نگوید او از خوارج است و کسی که علی را
بر ابوبکر و عمر فضل دهد او رافضی است و فضل ایشان
هم بر ترتیب خلافت است و ترتیب فضل اولاد خلفاء هم
بر ترتیب فضل ایشان است مگر اولاد علی که از فاطمه اند ایشان را

بر جمیع اولاد صحابه فضل ست اولیا را بر عوام نبی آدم و بر
عام ملائکه فضل ست و کرامات اولیا حق است و لیکن
از برکت متابعت انبیاست زیرا که بعضی اظهار علم
غیب را انبیا مخصوص اند و هیچ ولی بر نبی فاضل نباشد
و هر که ولایت را بر نبوت فاضل داند کافر گردد و حکم عشره
مبشره آنست که خاتمه ایشان بخیر ست و ایشان را بهشت
شده است و خاتمه فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم
نیز بخیر است بخبر پیغمبر علیه السلام اما در حق صحابه دیگر سبیل
قطع و یقین حکم نکنیم بخیریت خاتمت و لیکن امید از کریم
ثواب را در حق ایشان زیاده از آن که امید داریم سایر مومنان را
و حکم زنان پیغمبران آنست که هیچ زنی از زنان پیغمبران پیش از نکاح
ایشان و بعد از نکاح ایشان زنا نکرده است زیرا که حق سبحانه
تعالی پاک دامن آفریده است و هیچ امتی را روا نباشد که زنان
پیغمبران خود نکاح کنند پس از موت ایشان یا هم در حیات ایشان
لیکن از جهت حرمت داشتن از پیغمبران و ایمان بقیامت آنست
که بگوید که قیامت آمدنیست هیچ شک نیست در آمدن ت

قیامت

19 خدا تعالی همه خلق را بمیراند و بعد از چهل سال همه را از سر
زنده گرداند از آدمیان و پریان و فرشتگان و خزندگان و چهار
پایان و ملکان و پریان و جمله جانوران تا آنکه سقط را سقط را
نیز زنده کرد بجهت آنکه برای شفاعت مادر و پدر و سقط
بیار سی و ... آنکه موت بسته و بیان در روز قیامت مده
باشد و آنکه ... پس بهیمه امروز در بهشت ... زنده
مانده و بمیرد بنا بر آنکه او موت در دنیا چشیده باشد در عقوبت در دار
بیا حق است و آن عدل است از خدای تعالی بر همه خلق بنا بر آنکه
وی را که ملک مطلق است و مالک مطلق را تصرف مطلق است
و همچنین بیماریها و ... عدل است از جمله طفلان
و بالغ از آنچه بیماری ... واجب شد ... سلامت داشتن
بسی را و قوت دادن و جان دادن و راحت دادن ... هر که همه
فضل است و آنرا که ... از وی عدل است سوال گور حق است
مر مؤمن و کافر را خورد و بزرگ را بشرط آنکه از چشم مردمان
غایب شود و اگر در صحرا بمیرد و یا دده بخورد و یا در آب

وبادر آتش بمیرد و یا بزیر کلوخ یا دیوار آید و یا از بالا بیفتد و یا در غاری غایب شود و یا در تابوت کنند همه جا سوال بود ... و کر

سوال گور عام است مراین امت را و امتهای پیشین را اندر این بشق نیست و بقول سوال گور خاصه این امت است و بعضی

اصح آنست که در گور سوال نیست زیرا نچه ایشان بجست حق انشد بلکه انرا همه از پیغمبران پرسند که شما ان امت

سیمانند و هست ... ازچه چیز پرسند و بقول در گور بعمر انرا نیز سوال بود بروجه ... متعلمان پرسند علی ما دانستم

انتد کنم یعنی برچه چیزکه داشتید امتان خود را و بیکان اطفال را نیز در گور سوال بود با رمضان ... ار الهام دهد تا منکر

نکیر را جواب ... ای فرشتگان جواب تلقین کنند تا جواب باصواب گوید و سوال بر مراتب بود و اطفال نماز

از همه روز میثاق پرسند و صفت ... سوال گور آنست که منکر و نکیر دو فرشته بیایند و بپرسند یا عبدالله من ربک

ومن نبیک وما دینک وما قبلتک ومن امامک

ومن اخوانک

۱۷ وربت خو آنک یعنی ای بنده خدای پروردگار تو کیست و پیغمبر

تو . ودین تو چیست وقبله تو کدام ست وامام تو کیست

وبرادر تو کیانند چون بنده نیک بخت بود جواب باصواب

دهاید ... ربی الله ونبیی محمد علیه الصلوة والسلام نبیی والاسلام

اسلام دینی والکعبة قبلتی والقران امامی والمسلمون

اخوانی یعنی خدای جل جلاله پروردگار منست ومحمد

رسول الله صلی الله علیه وسلم پیغمبر منست ودین مسلمانی دین

منست وکعبه قبله منست وقران امام منست ومؤمنان

برادران منند وفرشتگان گویند نم کنومة العروس

الی ... المحروس یعنی بخواب خوش

وبنمایند بهشت جای خویش ... برای ... در ها

روزنی از بهشت بگشایند تا نظاره کنند و اثر بوی بهشت

برو ... که درگور باشد آسمان بگذرد و ...

معاذ الله بدبخت بود جواب ... گوید فرشتگان

... لا درایت یعنی ندانی ... نشین بر سر او ...

زنند چنانکه آوا زجمله خلق بشنود مگر آدمی و پری و گور چنان بگیرد

و بشکند که پهلوی راست وی در پهلوی چپ در رود و پهلو

وی در پهلوی راست در رود و بنده نیک بخت را ضغط گور آسان

چنانکه مادر بچه را [illegible] بوقت [illegible] در [illegible] بشفقت

[illegible] و گفته اند [illegible] که وی از [illegible] و ضغطه گور جمله

[illegible] از [illegible] و بنیاء حق [illegible] فاما بنیاء را ضغط گور [illegible]

و چون قیامت قایم شود سر از گور بر کنند و پیش از قایم شدن

قیامت علامتها قیامت ظاهر شود از ان علامتها ده علامت [illegible]

بیان کنم اول بر آمدن آفتاب از طرف مغرب و شبی که بامداد

آن آفتاب از سوی مغرب بر آید آن شب مقدار

دراز شود چون مردمان پایان شب نیابند سوی [illegible] بجد روند

گریه و زاری کنند چون صبح شود آفتاب از جانب مغرب

چون علم سیاه بر آید و بقولی زرد و لرزان بر آید [illegible] میانه

آسمان بر آید بعد [illegible] گردد بمغرب فرود رود و بوده بر قانون

معتاد از طرف مشرق بر آید از هول و هیبت ان روز [illegible]

۱۸ ادیان و بریان هلاک شوند و دیبا تو به بسته شود جمله تنها کلاه
... ران نا امید شود دوم دودی در عالم پیدا شود از شرق
تا بمغرب بگیرد در مومن هیئت زکام پیدا آید و کافر را ...
... ظاهر ... دست عذاب ... فتح ...
قال الله تعالی و تری الناس سکاری وما هم بسکاری
ولکن عذاب الله شدید ... و گوشه کافران
دود بیرون آید سوم آتشی از سوی مشرق بیدا شود
و به مغرب رود و بقولی از قعر عدن پیدا شود ... مغرب
رود چهارم خسف در شرق بود خسم ... یعنی ...
... ششم ... جزیره عرب پیدا شود هفتم
خروج دجال باشد در زمین خراسان و ... زمین ...
... زمین ... و بیک چشم ... بود و ...
تمام ... عالم ... و بعضی ... زمین ...
و بقولی ... روز ... زمین ... فتنه آید ...
و ... دوزخ و بهشت ... بهشت

۲/ ... (margin)

و بهشت وی آتش باشد و همه جاها کایها برسد مگر در مکه و مسجد رسول علیه السلام و مسجد اقصی و مسجد طور و بعد نزول عیسی علیه السلام از چهارم آسمان بوقت صبح در بیت المقدس برای کشتن دجال فرود می آید به سبب آنکه بعد از آن روز صبح دمیده باشد مردمان عیسی علیه السلام را بر ستونی از ستونها بیت المقدس و مردمان بنماز بامداد مشغول باشند و امام بدیدن وی از بستر خیزد و عیسی علیه السلام بنماز امام را مقدم کند و پس وی اقتدا کند زیر شریعت محمد علیه السلام تا او بگذارد و خود امامت نکند بسبب آنکه عیسی مشغول بود مر مقتدی شدن را روا نبود و چون از نماز شد بطلب دجال بیرون آید بزخم دشنه دجال را بکشد و چهل سال بر روی زمین بماند و بقول هفت سال بماند و بقول سی سه سال بماند و پس امام مهدی نماز بگذارد و چون وقت موت او برسد بر سنگ صخره نماز مشغول شود و سر به سجده نهد و عزرائیل جان وی قبض کند

از بستر

رود می نز

و دفن کنند و دفن وی پیش حجره بیت المقدس بود
و در وقت خروج عیسی علیه السلام اصحاب کهف از غاری
بیرون خواهند آمد و برابر عیسی علیه السلام خواهند گشت
و هر جا که حصاری بلند خواهد بود ایشان از سینه
تکبیر گویند حصار ها از هم بپاشند و ویران کنند و ایشان هفت
تن اند و امروز در حال ایشان اختلاف رفت که مرده اند
یا خفته به همه حال که هستند باشند و در آخر الزمان
زنده خواهند شد ثم دابة الارض بیرون آید یعنی جنبده
بیرون آید از زمین با مردمان بزبان عربی تکلم کند چهار
سمت روی که دارد و ندا کند که جمله دینها باطل است
بجز دین مسلمانی و این آواز بهر طرف چهار سمت تا
افق آسمان بشنود و چون بیرون آید مهر عیسی علیه السلام
و مرده در طواف کعبه باشند زمین برایشان بجنبد
صحن مسجد حرام پاره شود و دابة الارض از زیر حجر
الاسود تا سه روز بیرون آید و بود از نزدیک رکن یمانی

وبقول از کوه صفا ... در پیش مسجد حرام است وبقول
از سنگ صخره بیرون آید وطول وی شصت گز باشد
وبقول ... تا بر بساید دهم ظهور یاجوج ومأجوج
است و ... نوح علیه السلام و فرزندان یافث
... قامت بعضی بلند ... از هر بندی است وقامت بعضی
یک بلشت بود وچون این علامتها ظاهر شده باشد وقت
قیامت ظاهر شود از هول روز قیامت حامله بار نهد ومردمان
در هیبت عذاب مست باشند مستی اندوه وهیبت وکودکان
خود از هول قیامت پیر شوند همه دیوانه وبریان ... بیا
... بکردند وهمه اهل آسمان وزمین از هول قیامت
بمیرند ودرازی روز قیامت پنجاه هزار سال بود واسرافیل
... وصور ... بیرون ... ودرازی وی سی هزار
ساله راه است وپهنای وی ده هزار ساله راه است وصور ...
... فیل است ودر صور ... سوراخها بود در هر یکی ...
... ونفخه ... میان دو ... چهل سال فرق باشد ...

اول جمله ارواح در صور دمیده آید و در نفخهٔ دوم چنانکه ارواح ۴۰

از صور بیرون آیند که در میان زمین و آسمان چار تا بند بسیار زنان

هر یکی سوی تن خویش روند و تو پندار که فندو نند راست شوند

جمله ارواح در ره پیش در قالب در شوند و نخستین تو زمین

علیه السلام است که چون محمد علیه السلام از گور برخیزد جبرئیل گوید

امت من چیست جبرئیل گوید یا محمد در پرده لحد اند بشارت

مر ترا است اول کسی که سر از قبر برآورده است تو ئی پس از آن

جمله خلائق برخیزد بیکبار که سوی محشر روند حیران و متحیر که

هیچکس را از خود خبر نباشد و چشمها همه سوی

آسمان بود تا چه ندا آید خدا تعالی [illegible] هفتاد سال سوی ایشان

ننگرد و خلقان گریستند تا آنکه آب از چشم نماند بعده خون آید

تا در خون غرق شوند گروهی تا به میان و گروهی تا به [illegible]

و گروهی تا تارک سر بخون غرق شوند [illegible] کافران

بشنوند و بقولی تا چهل سال بر [illegible] ایستاده باشند هم

پیغمبران نفسی نفسی گویند که [illegible] ما امتی امتی گوید خدا

یا بندگان خود حساب و سوال کند بعد ازان حساب و سوال
میان خلق بعدل و انصاف حکم کند و بجزای جاء دهد مؤمنان
را بجزای بهشت دهد و کافران را بسزای دوزخ فرستد
و حساب اول از چهارپایان بکیرند داد ایشان از یکدیگر بستانند
تا انصاف گوسپندی که شاخ وی شکسته باشد بدهند و بهائم
که در بهاء در دنیا رسیده باشد بمقابله ان نعمت دهند و خاک
گردانند در آن وقت کفار از حسرت روز قیامت گویند یا
یا لَیتَنِی کُنتُ تُرَابًا کاشکی که ما نیز خاک شدیمی و میان
آدمیان و پریان نیکی و بدی حکم کند نیکی ظالم و مظلوم دهند
و اگر ظالم را نیکی نباشد بدیها مصرف در کردن ظالم
و هر که بیجا سیلی و ستم زدی و گوسپند و جانوری ظالم کرده
باشد بدانه آن عقوبت برده شود کرو هرا حساب آسان
شود مقدار دوشیدن گاو و گوسپندی دکر و هی بدر
حساب شود نامهای اعمال مؤمنان بدست راست دهند و
کافرانرا بدست چپ ... چون کافران در دادن نامه بدست
چپ

بدست چپ دهند بدبختی ببندد دست راست پس پشت برد تا نامه بدست
راست بگیرد فرشته دست چپ او را بگیرد و از پس پشت بگشاید
و نامه بدست دهد و انبیا هیچ ... ایشان را جز ... دهند بر
کردار ... و کافران را حساب ... نکنند و نه پرسند که چه
کرده بود ولیکن پرسند که چرا کردید و سنجیدن اعمال مؤمن
و کافر را حق است نیکی و بدی در میزان بسنجند فلا وزن
ایمان و کفر روا نیست زیرا که اگر در یک پله ایمان نهند
باید دیگر هم طاعت بود و دیگر پله معاصی بود پله ایمان بچربد
و اگر یک پله کفر نهند پله دیگر طاعت بود پله کفر بچربد
و آنکه در خبر آمده است که چون پله مؤمن عاصی بچربد کاغذ
پاره ای بر آن پله بیاید مقدار سرانگشت بر وی ... نبشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله آن ایمان بود و
میزان را دو پله بود یکی از نور دوم از ظلمت یک پله در مشرق
بود و پله دوم در مغرب بود و میزان بدست میکائیل باشد
و نامهای بندگان را از طاعت و معصیت نبشته اند در ترازو

نهند و با همه نیکیها نزد وی بدیها را حق تعالی عصو ریک کند و در رو بله ترازو
نهادن فرماید تا فرشتگان بسنجند آنکه مقدار دانه سپند نیکی
بر بدی غالب آرد وی مستوجب بهشت گردد و اگر بدی بر نیکی
غالب شود مستوجب دوزخ گردد اگر خدا بخواهد
از وی عفو کند و اگر نخواهد عقوبت کند و آنکه با ترازو
نیکی و بدی برابر آید از ایشان جمله اصحاب اعراف گردند
تا آنکه خدا تعالی خواسته است زیرا که طاعت شان زیادت
نه برآمد مگر که بر هشت نهند و معصیت زیاده نه تا مستحق عقوبت
دوزخ شوند و اعراف بیشته است از مشک سپید میان
بهشت و دوزخ و گذر بر پل صراط خواسته است و آن پلی است
بر پشت دوزخ آن درازی وی سه هزار سال راه است بلند
است و جمله خلایق و صفت گذشتن آن بود که یک هزار
سال از نشیب بالا روند چنانکه از نشیب بالا روند و یک
هزار سال برابر هموار روند و یک هزار سال بالا روند فرود
آمد چنانکه از بالا نشیب فرود آیند و پهنای صراط باریک
تر از موی و تیزتر از تیغ است فرودی عمق دوزخ است

و عمق

وعمق دوزخ آن مقدار است که از روز آفرینش عالم سنگی
از لب دوزخ فرو انداخته اند تا آن روز که بعد بهشت در
بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ [illegible] آن روز برآید
فرشتگان گویند مروز آن سنگ در قعر دوزخ رسیده است
و چون خلایق بر پل دوزخ بگذرند هر کسی در گذشتن بروی
بر اندازه اعمال قوت و قدرت یابد و چون اعمال متفاوت بود
گذشتن نیز متفاوت است بعضی چنانکه برق بگذرند و بعضی
چون باد و بعضی همچون اسب تازی تیز رود و بعضی چون رونده
گام روند و بعضی چون مور [illegible] روند و دخول در نار مر جمیع است
عام خواهد بود از مؤمن و کافر و خروج از نار مخصوص از مؤمنان
باشد و پیغمبران دخول در نار نباشد و حساب و کتاب [illegible]
نباشد از آنکه ایشان حجت حق اند بر خلق دیگر محتاج
دیگر [illegible] پیغمبران شفیع امت اند و شفیع قادر و قوی باشد و
درمانده نباشد تا اگر پیغامبر از پس خود درماندگی باشد شفاعت
نیز نتواند کرد و حوض کوثر حق است و آن جویی است در

متفاوت

واصل بنیاد وی از زبیر نوشتک پیغمبر علیه السلام نزد، قیامت پیغمبر علیه الصلوة والسلام تشنگان را زان حوض آب دهد و یاران وی رضی الله تعالی عنهم نیز آب خواهند داد و آنها بر سر حوض بر تیمار ستارگان باشند و بهشت حق است امروز بجای خود موجود است و تا ابد خواهد بود و دخول در وی بفضل خدایست و یافت درجات بهشت خدایست باعمال صالح است و ثواب بر طاعت و عقاب بر معصیت از روی فضل است و عقاب کردن از روی عدل است و مؤمن عاصی در اثنای معصیت شایسته دخول جنت نگردد تا آنکه بعد ترک معصیت لائق دخول جنت گردد و یا بتوبه و یا بالعفو پس از عقاب که آن تقاضا است در حق بنده و یا بعد از عذاب که آن عمل است در حق وی زیرا انچه جائز است که حق تعالی بفضل خود گناه کبیره را عفو کند و جائز است از روی عدل بگناه صغیره بگیرد فاما مؤمن عاصی که بی توبه مرده است در مشیت خدای است اگر خواهد عفو کند از آن جهت که عاصی خالی از اعمال صالح نیست زیرا

نیست و هم نیز ... / عقاب کردن از روی ...

اشلوتحا

برابجای از

اثبات بدی اعمال صالح است وضف وی از خالق نا اعمال صالح است
و رجاء وی بخدای از اعمال صالح است و تجدید امید وی بوجدا
نیت خدای و بیم ببریدن وی از نیشر است این همه اعمال صالح
و اگر خدای بخواهد بر اندازه گناه وی عقوبت کند و در بهشت
فرستد و پس مسلم در بهشت در آید و پس کافر در دوزخ
رود و اولاد کافران و مشرکان که پیش از بلوغ مرده اند خدام
اهل بهشت باشند و در بهشت روند برای خدمت بهشتیان را
زیرا چه ایشان [illegible] نکرده اند که بدان مثاب شوند و مخدوم
گردند و گناه نکرده اند که بدان معاقب گردند پس مشغول
گردانیده شوند بخدمت تا ایشان را نیز راحت باشد همچنان
راحت بهشتیان و نه عقوبت همچو [illegible] و زمین [illegible] بهشت
بالاء هفتم آسمان است و عرش سقف بهشت است و رضوان
فرشته بهشت است خدای تعالی او را خلعت مهربانی
پوشانید و لباس رافت و رحمت در بر او کرده است نزاده
و بهشت را هشت در است و زمین بهشت از نقره است

وخاک وی از مشک است این درختان از زر و سیم
و شاخها از زر و زبرجد و زبرجد در بهشت چنان است که هیچ
چشم و گوش نشنیده و ندیده و نه در خاطر کسی گذشته
و بهشت را هر روز زیادتی اندر تماما و جمال و زیبایی
بود و اهل بهشت همه مردمان سی و سه سال باشند بسال
عیسی علیه السلام و سی سال و یا هژده سال باشند و یا
با آدم علیه السلام باشند چنانچه شصت گز و در پهنای هفت گز
و بجمال یوسف علیه السلام و با آواز داود علیه السلام و بخلق محمد
علیه الصلوة و السلام باشند و همه زنان عمر سی سال یا
هفده سال و یا شانزده سال باشند بعمر مریم بار سیا
و سی [illegible] سال باشند و در قد قامت همچون مردان
شصت گز و در پهنای هفت گز باشند و مقامها و مرتبها
بهشتیان بسیار است کمینه کسی که در بهشت مقام یابد
که وی را در دنیا چندان طاعتی نبوده باشد همچند دنیا شش
بار و یا هفت بار باشد و اندازه عدد بهشت بهشت

لزم ملکم

باشد رسیده

و اندر

زیر پلیدیا ... دار الخلد است وان از نقره خام بمقام اعوام
مؤمنان است دوم دار المقام است وان از زر سرخ که
انجا عنبیاوت کرات امت محمد باشند سوم دار السلام است
از یاقوت سرخ و مقام فقرا صابران چهارم دار القرار است
که از زمرد سبز است مقام غلامان و عبیدان و کنیزکان
و سخیان و عادلان و غازیان و زاهدان و امامان مساجد است
و عبیدان آن روز همه رتبه برابر باشند لیکن بمرتبه دو
ستان خدا باشند پنجم جنات عدن است از مروارید
دوشنه که علما بی عمل و واعظان انجا باشند ششم
جنات النعیم است از زمرد لعل که شهیدان حکمی چون
و مبطون و مسطوح غریق و حریق و مؤذنان انجا باشند
(یعنی سوخته)
هفتم جنة المأوی است از نور که شهیدان حقیقی و متقیان
(کاظمان)
و کاظمان و عافیان انجا باشند هشتم جنت الفردوس است
(عفو کنندگان)
که از نور که انبیاء و علماء با عمل انجا باشند و میان آن بهشت
غرفه است که بر سر او طریق ابر نمایند و آن غرفه از نور
دلیجهم

ومسطعون
یعنی زنی که در وقت زادن
بچه آن زن بمیرد

کاظمان
یعنی غصه خورندگان

رضا است که مقام محمود و سیلت خوانند پیغمبر علیه الصلوة

والسلام آنجا باشند و همه بهشتیان جوانان باشند

و همه با زیب و جمال باشند بی ریش و بی موی و در تن

ایشان موی نباشند و جعد شان سر بی باشند

و پیغمبران نیز ریش نباشند مگر چهار پیغمبران در بهشت

با ریش باشند آدم و نوح و ابراهیم و محمد مصطفی علیهم

السلام زیرا که آدم و ابراهیم و محمد مصطفی علیهم السلام زیرا که

آدم پدر آدمیان و ابراهیم صاحب ملت است و محمد

مصطفی صلی الله علیه و سلم شفیع هژده هزار عالم است پس

بصفت کمال باشند و همه بهشتیان بیک زبان باشند

زبان عربی که بهترین زبانهاست و آن باشند از همه عیبها

هیچ عیبی نباشند و بول و غائط و خوی و بلغم و آب دهان و آب

بینی و آنچه نسبت بعیب و نقصان دارد بودن آن نیز نباشد

خواب و موت نباشد زیرا آنکه موت را بصورت گوسپندی

کرده در میان بهشت و دوزخ ذبح کرده باشند و ...

از جنس آدمی و مانند آن بود و این عیب بهشت و عیب از بهشتیان
برگرفته باشند و این صورتها بعد از حساب [illegible] و نشستن و
تمتع گرفتن در بهشت بود و جمله اعضا تمام ناقص نباشد
و اندامها [illegible] بر صورت [illegible] شده [illegible]
آدمی آن صورت بود و بهشتیان از همهٔ آدمیان [illegible] بر
یکمقدار بر قد باشند هیچ [illegible] و حائل [illegible] خرد و
زنان بهشت در غایت صفا باشند سیاهی چشم بغایت
سیاهی و سپیدی چشم بغایت سپید و بهار از روی
و بلند [illegible] در تقدیر [illegible] شده است و این چنین
از روی [illegible] کرده اند و [illegible] سی و سه ساله
باشند و زنان [illegible] فاضل تر از حور [illegible] باشند ایشان
کردارهای نیک بر روی دنیا کرده باشند و [illegible]
کرده باشند یا زیاده از آن [illegible]
[illegible] و اصح آنست که زن آخر [illegible] با وی باشد
[illegible] شوی کرده بمیرد او را مخیر کنند از جنس آن [illegible] و با [illegible]

و با حور که راضی شود با وی جفت کرده و بهشت شوند که میان وی و شوی وی مخالفت بوده باز تعذیب و جدال دهند و شهری را تعذیب کرده اند و دوزخ حق است یعنی عذاب دوزخ برای کافران و بیدینان

را حق است یعنی ثابت است و امروز دوزخ موجود است و تا ابد خواهد بود و دوزخ در زیر هفتم زمین است بعضی فرودتر از بعضی و میان هر دو دوزخ هفتاد ساله راه است فروتر و هفتاد بار گرم‌تر و ماران اندر وی بیشتر و از رحمت خدای دورتر و ده زهر او بوده است و هر دوزخی هفتاد ساله راه است و او را هفتاد هزار وادی است از آتش و هفتاد هزار ... از زمهریر ... ساله ... و بار دم میزند یک ... دم ... چون زدند تا شش ماه به عالم ... میشود و یک ... دم ... بیرون ... تا شش ماه به عالم میشود و عمق دوزخ ... هزار ساله راه است و مالک خازن دوزخ حق تعالی ... غضب داده است و آتش دنیا یک جزو است از هفتاد جزو آتش دوزخ و این آتش را هفتاد بار

و در دنیا فرستاده اند و دوزخ هفت است

که زیر اطباق بردی بود وعصیان امت (…) باشند

لظی است جهودان دروی باشند   حطمه است که نصاری را

یعنی ترسایان را   سعیر صابیان راست   سقر

مجوس را یعنی مغان   جحیم هست مشرکان

یعنی بت پرستان راست   هاویه که فرعون وهامان

وقارون ودیگر منافقان است محمد علیه الصلوة والسلام راست

دوزخ را هفت در است علامت و بر در اول نبشته اند ویل

یومئذ للمکذبین بر در دوم نبشته اند فویل للمصلین

تا آخره بر در سیوم نبشته اند فویل للمشرکین و بر در چهارم

نبشته اند ویل للمطففین الذین و بر در پنجم نبشته اند ویا ایها

اند فویل للناس   [illegible] من ذکر الله

فویل للقاسیة قلوبهم بر در ششم نبشته اند ویل لکل افاک اثیم [illegible] ایمان

آوردن بتقدیر او بدی است [illegible] هرچه در وجود بود

است و می آید از نیکی و بدی آفریده خدای است [illegible]

در نیکی رضا خدای تعالی است و در بدی رضا نیست

لیکن بدی آفریده خدای است و بارادت [illegible]

وشدید سخی وی بود لا می لازم از بنده بسبب جوارح در وقع
معین هم بارادت قدیم وی ظاهر و باهر کرده و بنده را و بده
بهیج وجهی اختیار و ابرای عملی نکرده همان میشود که خدا
انچه مقدارست همان بشر بود و کار هم برن میرود
والا انکه عذاب در حق بنده بعدم رضاء خدای سبب
الکرام خوردن بنده است که در وقت معصیت نظر بر تقدیر
وارادهٔ تملیک خود را در میان می ارد و هنگام عصیان نظر
بر قضاء خدای تملیک و نسبت را بمن مقرون میگرداند اگر
هنگام معصیت نظر بر قضاء خدای کند از معصیت باز می
ماند باخائف باز شده مباشر معصیت نشود
وخوف و ندامت رکنی از ارکان توبه است پس تقدیر
بدی بارادت خدای کافر نباید کافر گردد و اگر معصیت را
بقدر ارادهٔ خدای خود حجت ساخته باشد و
صحت ابطال رسالت رسل و ابطال انزال کتب
و تکلیفات و ابطال ثواب و عقاب و ابطال مذاهب

از حضرت و صاحب مذهب ابو حنیفه رحمة الله واو

از حماد و او از ابراهیم واو از علقمه واو از عبد الله

مسعود واو از ابن عباس و از علی واو از پیغمبر علیه

الصلوة والسلام و پیغمبر از جبرائیل واو از میکائیل واو از اسرافیل

قیل واو از عزرائیل دو قول است یکی آنکه عزرائیل علم

از حضرت صمدیت گرفته است دوم آنکه علم از لوح محفوظ

گرفته و در لوح محفوظ از حضرت صمدیت است قال الله

ان الدین عند الله الاسلام ... فی ... و فیما

وصول ... طلب العلم ... جا ... وم

فریضه است بر ... ن زنان ... فرض ... و بعضی

فرض کفایت است ... فرض کفایت است چون بعضی یاورند

و بیا ... زند ... دیگر ... شود اما بوقت حاجت

... گردد و اینکه ... تعیین ... ن ...

... که ... ساقط نشود از مردان ... ان چهار

علم توحید و علم نماز و علم روزه و علم

حیض و نفاس پس مرد مرا واجب است تا
و نمازه خود را چون مادر و طعام آن چه لازم هم بفرو
کرد در خبر آمده است که در قیامت از جهت .. ده رست
چهار مرد در عتاب .. نه پدر .. پسر .. شوهر از
سبب که در اموختن علم تقصیر کرده است و .. پنج
کس در عتاب باشند و پنجمش سلطان باشد
و نیز بر مولی واجب است که بندگان خود را احکام
.. و .. ان و نماز و روزه و قرآن بمقدار که نماز
روا .. اموختن .. قرآن
از جمله .. صغیر .. وعا .. اموختن
فی استنجا .. چون کو .. بابد .. از بول چنانکه ..
چون .. یدن .. است .. بار .. شد تا
.. ان است والله
.. الف بود .. یدن آلت .. دو
کلوخ .. آلت را پاک کند و دو کلوخ عدد ..

آنچه آب شو بسته باشد و در عقد کام اختلاف است

بعضی گویند دو یا چهل کام زند و یا هفتاد بار و یا شصت بار

بار رسد و یا بمقدار سی سال عمر کام باید زد و پای راست

سوی پای چپ ببرد و یا پای چپ سوی پای راست ببرد

و یا از پستی بالا رود و یا از بالای پست آید و چون طبایع مردمان

مختلف است صحیح آنست هرچه کسی را طمینان شود اندک

یا بسیار همان معتبر است و کام زدن و این نوع بکار بستن

در حق مردان است از امانت ایشان چشمه درست همچون

بستان [illegible] چندانکه [illegible] در حیض بیرون [illegible] نیاید آنرا

کازدن بعد از بو [illegible] بلکه [illegible] یک ناخن

بود

بشوید آنچه [illegible] نقصت بپیکان [illegible] هرچه در پیکان

بکلیا [illegible] از غائط [illegible] شوید موضع نجاست

و خراک کند و [illegible] نجاست [illegible] بکلوخ

[illegible] کلوخ را بدست چپ ببرد و از [illegible] آید و

[illegible] را از پستی و کلوخ سیم را با ناف پیش بکشد

و اگر زیاده حاجت افتد و چون زیاده ختم اجاق ... و اگر
هم بلک کلوخ پاک شود بسنده باشد زیرا آنچه در ... مقصد
نیست و کلوخ چنان بکار برند که نجاست در وضو پاک ...
و چون استنجا با آب کند کشاده بنشیند آب بریزد با ...
میانگی دست چپ موضع است بشوید و در تابستان اول ذکر
بشوید بعد از آن قبل بشوید و در زمستان اول قبل بشوید بعد
از آن ذکر بشوید باز آب بریزد و موضع استنجا نجاست
بشوید تا آنکه ... نجاست زایل شود و بعد از آن ...
... آب بریزد ... ریخته ...
و پانچ ... و باشد بار و باز ... بشوید که آب
آخر را برگیرد و بخورد و در دل ... باید و باید آنچه
... و ... گرداند پاک ... تا ... بعد ... دبر
آب ... بنهایگاه ... را استنجا ...
... استنجا و استبرا یکی است و ... آب
باب بعد از فرض ناخن فرع شده انتقاضا ...

سبت یا انکله الوزنی منفعی بمقدار درم ست عدو آلم ازانست

دمعه آ یابد انداز برآورده باشد شستن آن آب خیز به

شود درم سن [illegible] لف دست ست کرد و رکا آب قرار گیرد

وا چون دست بر خاک نهد این کلفا [illegible] این حد مقدار

درم ۳ و باشد استخوان چشم مانند آدمی و مقدار تنگه

نقره که معتاد است و چون زنی خواهد که سیح شود سخت

گشاده تر از مردان نشیند آب ریزد و انگشت بقصر

ظاهر فرج بگرداند شود و رفع بیارد که [illegible] اطراف

فرج لازم است [illegible] که منقول است که عورتی پیشتر [illegible]

میان مردمان خود باز دو انگشت در ده [illegible] کردانید

مجتهد [illegible] دست روی آورد انگشت خود

برلب غوطا [illegible] از [illegible] با [illegible] انگشت [illegible]

[illegible] آن عورت [illegible] آلد ولوچه [illegible] معنی [illegible] له

[illegible] میکردند وقت [illegible] انگشت در فرج دارم

گفتم که برظاهر فرج کردان انگشت من محرم کرد

[illegible]

و باز انگشت پس از ان اقرار الله یکه در وقت استنجا انگشت در فرج

در آرد زیرا که در وی حرج است و حرج در شریعه مرفوع است

و نیز سبب شهوه انگیز است و زبان بستن و پس [illegible] زمستان و تا

بستان بعضی از ضوابط جسش [illegible] دید خواه پس بشوید زیرا که حکم

استنجا ستان در هر هوائی برابر است و چون مرد خواهد که در خلا

برود اول کلوخ ساخته کند و در وقت در آمدن در خلا از شر

شیطان استعاذه کند و در وقت و تعویذ و آیات و هرچه

بروی [illegible] و نام خدای تعالی و نام انبیا علیهم السلام نوشته

است بیرون کند و [illegible] حلیم او را [illegible] کلاه و دستار

و جبه و [illegible] خانه و غیر آن از خود جدا کند و پای چپ

درون نهد و مقابله قبله ننشیند و پشت [illegible] آفتاب

و ماهتاب نکند و روی بسوی [illegible] و جانب

[illegible] بول نکند [illegible] جانب و پای [illegible]

برهنه نشود و در سوراخها بول نکند که مسکن دیوان و

و در وقت غایط بر پای چپ قوت کند تا زود [illegible]

موزه

موضع قضای حاجت با آب استنجا کند و اگر در صحرا بود از خلق
دور تر رود و در زیر کاه [illegible] نشستگاه و در زیر درخت میوه دار
و سایه [illegible] نشیند و چون فارغ شود
خود [illegible] از [illegible] پاک کند با سنگ و [illegible] و خاک و [illegible]
و پنبه و [illegible] و [illegible] شانزده چیز است که استنجا با ایشان
مکروه است پشت راست و سر [illegible] و گیاه و سنگ
تیر و [illegible] و [illegible] و [illegible] و سفال
و [illegible] و کاغذ اگرچه سپید بود و نان و کاه و برگ [illegible]
و آنچه علف [illegible] چون [illegible] آب [illegible]
برای [illegible] و غسل که نظر مردمان [illegible] چون [illegible] بدین
مبتلا شود [illegible] آنکه [illegible] روی [illegible]
تا وی [illegible] نشود [illegible] در [illegible]
[illegible] و اگر روی [illegible] باز [illegible]
[illegible] شد و چون مردمان [illegible] کار [illegible]
فایده بدانکه همه آبها بر پنج نوع است مطلق

مقید و مکروه و مشکوک و مستعمل آب مطلق آب آسمان

و آب دریاها و آب چشمه ها و رودها و [illegible] آب یخ و [illegible]

[illegible] روا است و آب مقید آب [illegible] آب [illegible] و آب

تره و آب میوه ها چون خربزه و خیار و هندوانه و انگور و آن که

چیزی پاک در وی آمیخته باشد چون شربت [illegible]

بدین آبها نزدیک امام اعظم و ابی یوسف رحمهم الله دور

کردن نجاست روا است و نزدیک زفر و شافعی و امام محمد رحمهم الله

[illegible] و از ابی یوسف رحمه الله روایت که [illegible]

[illegible] و دور کردن نجاست

بدان روا است چنانکه [illegible] اجماع [illegible] دور کردن

[illegible] روا [illegible] خورده ماکیان

[illegible] خورده [illegible]

[illegible] است و این کراهیت هم کراهیت تنزیه

[illegible] و فتوی بدین قول است تا اگر کسی [illegible]

آب مطلق بدین آبها وضو ساختن روا بود و آب [illegible]

استنجو کرد آب مستعمل یعنی وهرست پاک و پاک کنندہ نیست
بالاتفاق آب مختلف فیہ آنکہ پاک و نه پاک کنندہ است
بود آن بہ ... است ... که بدان طعام خوردہ شود
شویند ... بالاتفاق پلید است ... که بدان نجاست از
تن و یا از جامه شسته است و آب مختلف فیه آن که در او وضو
ساختہ ... مادام که بر اعضای مردم است پاک و پاک کنندہ
در حق همان عضو چون از اعضای مردم جدا شد حکم آن آب
اینست که تا جای قرار نگیرد مستعمل نشود چون جای قرار گرفت
نزدیک امام اعظم ... حکم نجاست ... که
پاره از درم شرعی نماز را باز دارد ... امام ابویوسف ...
... روایت ... چون نجاست خفیفه است ... مقدار
... روا ... وی پاک است ... الله ...
...
... فی اسوہ ...
... چهار است پاک پلید و مکروہ و مشکوک ... اهل دین

باب آنست که پس خورده هر جانوری بلعاب اعتبار کرده اند
ولعاب وی را بگوشت وی پس هر جانوری که گوشت وی
پاک بود پس خورده وی پاک بود هر جانو
پلید بود پس خورده وی نیز پلید بود و هر جانوری که گوشت وی
مکروه بود پس خورده وی مکروه بود هر جانوری که گوشت وی
مشکوک بود پس خورده وی مشکوک
آدمی پاک است مسلم باشد خواه کافر باشد اگرچه جنب بود
پس خورده جانوری که گوشت وی خورنده آن است
پس خورده اسب در قول صحیح پاک و بول پاک نیست
پس خورده سگ و خوک و درندگان بهایم
و پس خورنده مکروه آنها
درندگان چون شاهین و باز و غیره
پس خورده است
و خون جانوری معتبر بگوشت اوست زیرا که خون
از گوشت مگر خون استران و خران که بالاتفاق پاک نیست
معتبر

مو پوشت ایشان نست و نماز پس خوردہ اسپ و دراز
گوش است اسپ را خود ب مطلق و مکروہ و صوید ان و اما
و اگر نیر ... آن دیگر نباشد جمع نمیان و ضو و تیمم
... ل وضو ... و تیمم کند ... حائض و جنب پاکست
فی مسائل البئر بدانکه آن چیز ... جا ... و پلید کند دو نوع است
مری غیر مری اما غیر مری چون بول و خمر و خون ... و مانند
اگر قطرہ از ینها در چاہ افتد کل آب پلید شود ... اگر کل چاہ چشمہ
دار است کل آب کشیدن ممکن نبود دویست دلو ... وقتی
... و اگر ... و اگر ... پلید شود ...
... در چاہ افتد ... امام محمد
پلید شود و نزدیک ... پلید نشود ...
... بہ باز ... نجاست ...
... و ... و ...
اینها اگر در چاہ افتد اول نجاست را ... بود ... اب
پاک ... و نجاست مری ... نوع ... یکی جانوران خورد

چون موش مرده و کلوسفر و شپرک و گنجشک مرده
و مانند اینها دوم جانوری متوسط چون کبوتر مرده و مرغ
و بط و فاخته و مانند اینها و سیوم جانوری بزرگ چون
گوسپند مرده و میش و بز و شتر و اسپ و مانند اینها
پس بدانکه در موش مرده و مانند وی بیست دلو بکشند
و در کبوتر مرده و مانند وی چهل دلو بکشند و در گوسپند مرده
و مانند وی جمله آب بکشند و اگر جانوری خرد و متوسط
آماسیده و یا ریخته است تمام آب بکشند و اگر موش
در چاه افتد و وقت افتادن معلوم نیست حال آن در حال
خالی نیست یا بر حال خود است یا آماسیده و یا ریخته و ریزیده
است اگر بر حال خود است آن نمازها که بدان آب وضو کرده
اند و آنها که در ... کرده اند یک شبانروز نماز باز گردانند و اگر آماسیده
و ریزیده است سه شبانروز نماز باز گردانند
نزدیک صاحبین از آن وقت باز که موش را دیده نماز باز
گردانند و نماز سابقه را باز گردانیدن حاجت نیست از آنکه

احتمال دارد

احتمال دارد که همان زمان علاوه بر جانوری دیگر نیز افتاده باشد و

اهل [illegible] چاه [illegible] که جانوری [illegible] جانور مرده [illegible]

[illegible] اگر [illegible] امر نجس بود پلید شود [illegible]

موش [illegible] حکم است و در چهار و پنج موش [illegible] دلو [illegible]

[illegible] موش در چاه [illegible] بالاتفاق کل آب باید کشید [illegible] اگر

موی خوک و یا امر پلید و یا چوب پلید در چاه افتد آب چاه

پلید گردد [illegible] اگر حیوان از چاه زنده بیرون

آید پلید [illegible] که [illegible] سگ و خوک باید

[illegible] دهان وی به آب رسیده باشد و اگر [illegible]

بنگرند اگر [illegible] خورده وی نجس بود یا مشکوک تمام آب

پلید شود و اگر [illegible] خورده وی مکروه بود [illegible] استحباب

ده دلو [illegible] اگر مرده از چاه بیرون آید اگر [illegible]

آب پلید شود [illegible] در چاه [illegible]

پلید شود [illegible] ملاقات و همان شخص پلید [illegible] جنابت

[illegible] اعضاء و علم تقوی و بر قول ابویوسف [illegible]

بر حال خود جنب بود و آب بحال خود پاک باشد و بر قول محمد رحمه الله
هردو پاک باشند و اگر زنی حائض در چاه افتاد بر تن
وی نجاستی نبود اگر بعد انقطاع خون افتاده باشد حکم وی
جنب بود و اگر پیش از پاک شدن افتاد حکم وی چون حکم
مردار باشد لانها تخرج من الحیض اگر بول گربه
یا دم موش در چاه افتد کل آب پلید شود زیرا که دم موش
خالی از خون و ریم نبود و خون و ریم اگرچه یکقطره باشد تمام آب را
پلید کند اگر چه آب چاه پلید شود و در وقت و هیچ آب نمانده بوده
باز آب بیرون آمد آن آب پاک باشد لانه ماء آخر و اگر آب
چاه مقدار واجب که می باید کشید اگر در دو روز و یا زیاده از آن
بکشند روا باشد زیرا که توالی و تدارک در طهارت شرط
نیست و اگر مقدار واجب آب میکشیدند مثلا بیست دلو
واجب بود ده دلو کشیدند که در چاه آب نماند بعده آب دیگر
بیرون آید چنانکه ده دلو مانده بود دیگر نکشند و اگر چاه آب نماند
بعده مقدار واجب آب کشیدند دلو و رسن و عمارت

چاه

چاه سرپوشی و خلاب و طشت واکه لوازم چاه است
همه پاک باشند زیرا که همه آن ایشان تابع با چاه است
اگر در چاه پشک اشتر و گوسفند افتد پلید نکنند تا فاحش
نشود و فاحش انست که مردمان انرا بسیار پندارند و بسیار
شمارند و بروایتی فاحش انست که در هر دلوی یکان دوکان بیرون
آید آیند و معتبر در هر چاه دلوی همان چاه است و بروایتی معتبر دلوی است
که در وی یک صاع گنجد و اگر از چاه مقدار بیست دلو میانه در
یک دلو بزرگ مثلا بکشد روا باشد لحصول المقصود
و جانوری که حیات ان در آبست چون ماهی و غوک و
مانند این و یا جانوری که خون روان ندارد چون پشه و مگس
و زنبور و کژدم اگر در چاه بمیرد چاه پلید نشود و این احکام در
آب دایم که کم از ده در ده است اما حکم آب روان و حکم آب
دایم ده در ده بود انست که در افتادن نجاست و مردار اگرچه
مقدار پیل و بیشتر بود پلید نشود مگر آنکه یکی از وصف هر سه
وصف آب بگردد یعنی رنگ و بوی و مزه آن زمان آب پلید شود

فصل في الوضوء بدانكه سبب نفس وجوب وضو
صلوة است وشرط وجوب وضو حدث است وسبب
وجوب اداء وضو خطاب است وشرط اداء صلوة عقل
وبلوغ است وركن وضو غسل اعضاء ثلاثه ومسح سر است
وحكم وضو سقوط واجب از ذمه در باب صلوة است وفريضه
وضو پنج چيز است در حق ملتحي يعني با ريش وپنجم فريضه
مسح او چهارم حصه از ريش است يعني مويهاء ريش
كه متصل پوست روى است نه مويهاى كه فروهشته است
از ريش ودر روايتي مسح تمام ريش بباشد چهارم فريضه
است يكي شستن روى از رستنگاه موى پيشاني تا زير
زنخ واز نرمه گوش تا نرمه گوش ديگر واين حد شستن
روى در حق كسي است كه او را ريش نباشد وكسي را كه ريش
باشد در حق او شستن موضعي كه موئي بر آيد باشد ساقط
است وسپيدي كه ميان دو زلف وگوش است شستن
او فرض است وفتوى است وبقول ابو يوسف حرام

شستن

بشستن آن فرض نیست فاما سیلک رانیدن آب بلا
رسانیدن در همه روی و موی فرض است زیرا آنچه در حق
وی هرج نیست و آب رسانیدن که ساقط شده است
بنا بر حرج بود و همچنین فرض است در وضو آب رسانیدن
در زیر سبلت و ریش سکت و ابرو و پلک چشم چنانکه
جمله موی تر شود فاما آب رسانیدن اندرون چشم صح
و موضع جراحت که ... رسانیدن بد و مضر است و زیر جبیره شکستگی
و زیر جامه که زنه زده بر رگه یا بر جراحتی بندد ساقط است
و صاحب جبیره و مانند این بجای شستن مسح کند و اگر
نکند روا بود و بقول صاحبه ترک مسح بغیر عذر روا نیست
دوم دو دست شستن تا آرنج در شستن در می آید و بقول
زفر رحمه الله ... آرنج در شستن در نمی آید اگر کسی را
دو دست شل است قدرت بر وضو ندارد تیمم کند مسح
دست تنها تا آرنج بر زمین مسح کند روی بدیوار آرد مسح
کند نماز بگذارد ترک نکند و اگر هر دو دست و هر دو پای برده

... اگر سودن بیابد او را وضو و تیمم ممکن

نیست سیوم دو پای شستن تا شتالنگ و دو کره است

شتالنگ در شستن در وی آید و فتوی همبرین است چهارم

مسح ربع سر از جا که باشد ولیکن سنت آنست

که مسح پیش از سر بر گیرد تا بقفا برساند و فرق میان

وضو را دوانیدن آب است و مسح رسانیدن آب تا اگر

بر اندام آب می رساند و نمی دواند و تجدد وانیدن نمی

رسد وضو روا نباشد و اگر اندامهای شستنی تا بند

گاه دست شستنی را مسح کند روا باشد و اگر موضع

مسح را شوید روا بود اما مکروه بود و سنت وضو هفده

است اول دست شستن تا بندگاه دست دوم بسم الله

العظیم والحمد لله علی دین الاسلام گفتن در آغاز وضو

سیوم مسواک کردن از درخت تلخ ... از چوب

تر و بدرازی یک بدست و ستبری انگشت خورد و سنت

مسواک آنست که آب در دهن کردن است تا اگر مسواک را نیابد

کند بر مضمضه از سنت محسوب باشد و فتوی ابن
زیرا آنچه سنت وی موقت است بوقت مضمضه و بروایتی
مسواک سنتی جداگانه است نه سنت طهارت و اعاد
مسواک از جانب راست آغاز کند اول دندان بالا
راستان مسواک کند بعده دندان فرو راستان
و همین طریق جانب چپان استعمال کند و طول
و عرض او را در استعمال ارد واگر بعرض لبسته کند
روا بود و مسواک را طاق استعمال کند و اگر مسواک
موجود نبود دهن بجامه پاک کند و چون جامه نباشد بانگشت
پاک کند و بروایتی انگشت قایم مقام مسواک نیست
چهارم مسواک سنتی است عام بر شهری و بروی و مقیم
و مسافر و مرد و زن را و مسواک نشسته باید کرد و ایستاده
مسواک کردن و در میان جماعت و در میان و در حمام مکروه
پنجم آب در دهن کردن و جنبانیدن سنت است
و صمد آب در دهن کردن از سنت و انهم نشد زیرا آنچه معنی

مضمضه آب در دهن کردن وجنبانیدن است ششم غرغره
در وضو سنت است ودر غسل نیز ولیکن غرغره مر صایم را
مکروه است زیرا آنچه خوف شکستن روزه است هفتم آب
در بینی کردن تا جایکه نرمه است هشتم پراکنده کردن آب در
بینی نهم خلال ریش کردن وصورت خلال ریش آنست
که با انگشتان از فرود ریش بسوی بالا خلال کند دهم خلال
کردن انگشتان دست وکیفیت خلال کند اما انگشتان پای
از فرود خنصر پای راست ابتدا کند و بخنصر دست چپ خلال
خلال کند وختم به خنصر پای چپ کند ودر شستن سه بار
آب رسانیدن سنت است یازدهم در وقت شستن دو
دستها آب از سر انگشتان بسوی آرنج برد دوازدهم
نیت وضو کردن بدل یا بزبان سنت است تا سیزدهم مسح
کردن یکبار سنت است وصورة مسح تمام سر آنست
که آنست سه انگشت هر دو دست را که وسطی بنصر
وخنصر است بهم دو کرده سر از پیش بنهد تا قفا کشد

بمقدار وجهان سر را قدر دو انگشت خالی دارد بعده پس انگشتان
بردو دست از پس مسح کند تا قفا برد چنانچه هم باطن دو گوش
آب سر با انگشت هردو سبابه مسح کند او زیر سر انگشت
سبابه در سوراخ گوش ببرد انند تمام گوش را بسیار
مسح کند بعده ظاهر هردو گوش را به هردو ابهام مسح کند
پانزدهم ترتیب وضو نگاه داشتن در فرض وضو سنت
شانزدهم توالی و پیاپی شستن سنت است و توالی در
دو اندام معتبر است در یک اندام تا اگر کسی روی سنت
بعد از درنگ کردن پای بشوید تارک سنت باشد سبب
ترک توالی فاما اگر یک بار و شست بعد درنگ کردن دوم
بار سیوم بشوید تارک سنت نباشد زیرا آنچه توالی
در دو اندام معتبر است و فتوی بمبری است چند هم استنجا
... کردن از بول و نداناست است و بقول استنجا
... وکلوخ سنت است و این شستن به ... تا ماد
... منفعد کم از درم شرعی الوده با ... در لرزیا ده درم

شرعی بود شستن آن محل فرض بود

مستحب در وضو دو چیز است اول از راستان آغاز کند

هر اندامی در وقت شستن دوم مسح رقبه آداب وضو

هشت چیز است اول آنکه برای وضو در مقام پاک کردن و بلند

و مستقبل قبله بنشیند تا سرشک آب وضو در جامه نرسد

دوم در جای بول و غائط وضو نکند سوم از غیر یاری نطلبد و

اگر بطلبد روا بود فاما پای خود اشوید چهارم اوند بدست چپ

گیرد بدست راست استعمال کند پس دست چپ را

با دست راست ضم کند و بهر در وقت استنجا ! و نه دست

راست گیرد و بدست چپ استنجا کند پنجم پیش از

آمدن وقت وضو بزند ششم بعد وضو [illegible] یا از [illegible]

نیت آنکه بار دیگر وضو بزند هفتم قدری آب [illegible] بعد از وضو [illegible]

دفع وسوسه بر جامه [illegible] بزند هشتم در وقت [illegible]

هر اند [illegible] خواند و یا کلمه شهادت گوید که آن اشهد

نهم بعد از [illegible] بقبله استاده بیاشامد و [illegible]

استاده

ایستاده خوردن جایز است آب از بقیه وضو و آب سبیل و آب زمزم و مکروهات وضو ده از ده چیز است آب بروی سخت زدن و نظر کردن بر عورت خود وقت استنجا مگر آنکه برای دفع شبه راه بود و استنجا کردن بدست راست و آب در دهن کردن بدست چپ و بیرون آوردن خلم بدست راست کما از بینی و آب دهن در آب انداختن و برهنه وضو ساختن عورت برهنه داشتن بعد از استنجا زیاده از بار شستن و آب از سر آرنج سوی سر دست بردن در وقت بار و شستن و کلام مباح کردن اما غیر مباح یعنی کلام فاحش بالاتفاق در همه اوقات حرام است ولیکن در وضو کلام مباح هم نشاید دو از کرده هم دست و پای شو یا یا نیان از غیر اما اگر برای ریختن آب یاری مطلبید

دعوی بهترین است زیرا چه پیغمبر الصلوة والسلام

اخفی و مغیره آب ریختی لیب استحاب در

وضو شده چند آب است که وضو کردن بدان آبها

درست آب سیلاب و آب که در وی صابون و یا اشنان

آمیخته باشد و آب تیره که بر وی خاک ها [illegible] است که آنرا طبیعی

بود چنانکه بر اعضا و سیل نکند زیرا در وی کیسی یا کی چیزی آمیخته

باشند و یک صفت آب گردانیده باشند وضو بدان

روا باشد و آبی به همه الک ست گرم کرده باشند و بقول

مالک رحمه الله بدان آب وضو مکروه است فاما آب خربزه

و آب خیار و آب باقلی و آب [illegible] آب مستعمل و شربت

و آبی که از درخت [illegible] باشد و یا از میوه و یا از

گندم آب [illegible] وضو روا نباشد فی نواقض

الوضو بدانکه شکننده غیر سبیلین آن یازده که از سبیلین

است دوازده از شش از سبیلین است بول و منی و مذی

و ودی و سنگ مثانه و خون استحاضه فاما بادی

که از ذکر یا قبل زن بیرون آید شکننده وضو نیست

ولیکن زنی که [illegible] باشد در حق

مستحب است که وضو کند زیرا آنجا احتمال ندارد

کیهان

که آن باد که آن از دبر بود و منی آب منی است سپید و بیرون آمدن وی

بشهوة کم شود و منی آبی تنک نزدیک شهوة بیرون آید و

بیرون آمدن وی شهوة زیاده شود و ودی آبی سپید و

تیره که بعد از بول بیرون می آید و پنج از بیش غایط و باد و کرم

مقعد که آنرا سفره گویند هرچه از باطن بظاهر آید طعام و آب

و دارو و جز آن و بیرون آمدن کرم از مقعد فاما کرمی که از جراحت

بیفتد و نار و آله بیرون آمد و پاره گوشت که از جراحت

جدا شود وضو نشکنند همچنین اگر کسی جراحت و یا آباله خود

بشکند و یا شد بیدن و چیزی بیرون آید وضو شکند زیرا آنچه

خارج نیست بلک مخرج است و اگر کسی در اثنای نماز دل و سوسه

گیرد که باد و بول بیرون آمد وضو نشکند تا مادام که بر حدث یقین

نشود چنانکه آواز باد بشنود یا بوی کنده می آید و یا بول ظاهر شود

و کسی برای نگاه داشتن بول پنبه در سوراخ الت ... راحت

ذکر ... است که اگر پنبه بود و بول بیرون آمد آلی نیست وضو

نشکند تا آنکه ... بر پنبه ظاهر نشود و اگر پنبه بیرون آید و برا

پنبه تری بول همان ساعت که پنبه بیرون آید وضو بشکند وقتی
همبرین است دو آلد هم در غیر سبیلین است یعنی بیرون آمدن
خون از اندام است و ریم و زرد آب فاما ریم و زرد آب که
از گوشت بیرون آید اگر اندر دبیرون آید وضو بشکند زیر
آنچه از جراحت بیرون امده است اگر بدرد بیرون نیامده
است وضو باقی بود چهارم آب صاف از ابله و یا از دبیل
و یا از جراحت اگر جراحت ... بیرسد بموضع که شستن
آن موضع فریضه است در حدث و یا در جنابت ... آنکه خون را
از دماغ روان شده و در نرمه بینی برسد وضو بشکند
زیرا آنچه شستن آن موضع در غسل فرض است و در وضو
سنت و اگر خون درون چشم هر دو میگرد ... یا از جراحت
آید هم در جراحت بماند وضو نشکند زیرا آنچه آن موضع نه
سنت است و نه فریضه و اگر بعد از وضو حلق کرد ... یا
بست کرد و یا ناخن برید و یا پاره گوشت از اندام جدا کرد
وضو باقی بود همان موضع بشوید و اگر ... پارگی بیرون انداخت

حالم

حاله وضو زیرا که آب نمی رسد اگر دخول آب بارگی را مضرة

میکند وضو روا بود اگر مضرة نمیکند وضو روا نباشد باید که در

بارگی آب برساند پنجم قی پری دهن آب باشد یا طعام یا خون

بسته یا تلخ وحد پری دهن آنست که نتوانند داشت در دهن

مگر بدشواری فاما در بلغم وضو باقی بود فتوی همبرین است

وبقول ابویوسف رحمه الله بشکند فاما اگر خون وبلغم قی کند اگر

خون غالب است وضو بشکند و اگر بلغم غالب است وضو باقی

بود و اگر هر دو برابر است احتیاطا وضو بشکند اگر خون بسته

قی کند پری دهن شرط است و اگر خون روان قی کند پری دهن

شرط نیست اندک وبسیار وضو بشکند وفتوی همبرین است

وبقول صاحبین رحمهما الله در خون روان نیز پری دهن شرط

ششم خواب که بر پهلوی غلطیده باشد یا بر سرین نشسته

و پشت بر چیزی نهاده که اگر آن چیز دور کنند نائم بیفتد فاما خواب

در نماز نشکند وضو نیست بهر حالی که باشد استاده ونشسته

یا در رکوع و در سجود فاما شرط سجده آنست که مسنون باشد

چنانکه دو بازو از پهلو دور بود و شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین و اگر سجود مسنون نباشد خواب ساید وضو بشکند اگر کسی در قعده نماز عمدا بخواب رفته اتفاق آنست که وضو باقی بود فاما در رکوع و یا در سجود عمدا بخواب رفته هم وضو باقی بود و بقول ابو یوسف رحمه الله وضو بشکند هفتم بی هوشی و هشتم دیوانگی نهم باد صرع دهم مستی غالب و حد مستی انست که در رفتار وی جنبشی پدید آید یازدهم خنده قهقه از بالغ در نماز مطلق بود و نماز مطلق آنست که بار کوع و سجود بود پس خنده قهقه بالغ در نماز جنازه شکننده وضو نیست زیرا که نماز مطلق نیست فلذا اگر بالغ در نماز بخواب رفت و در اثنا نماز خنده قهقه کرد وضو باقی بود و صحیح آنست که وضو بشکند فاما قهقه نابالغ هیچ جای در نماز شکننده وضو نیست و خنده بر سه وجه است قهقه و ضحک و تبسم و قهقه شکننده وضو و نماز است و ضحک شکننده نماز است نه وضو و تبسم شکننده هر دو نیست بلکه در نماز ستوده آ

بعضر

پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام در نماز لب ام بودی و چهاردهم قهقهه آنست که خود بشنود و نه همسایه و تبسم آنست که دندان سپید بنند دوازدهم مباشرت فاحشه که زن و شوی هردو برهنه باشند و اندام یکدیگر مساس کنند بی دخول و بی انزال بشکنند وضو را و بقول شکنده وضو نیست و احداث بر سه نوع یکی شکننده وضو و نماز است و آن چهار است یکی بیستم حدث یعنی باز از آب با آمدن و احتلام و قهقهه و بیهوشی دوم شکننده وضو است نه نماز و آن ثبت حدث که خود آید چون باد و خون بینی و قی برای دهنه سیوم شکننده نماز است نه وضو و آن نیز سه است خوردن و آشامیدن و سخن گفتن و وضو بر سه نوع است فریضه و آن برای نماز و جنازه و سجده تلاوت و واجب برای طواف کعبه خانه و مستحب و آن برای خواب و از دروغ و غیبت و خنده قهقهه و ذکر محلی و خواندن شعری که در وی ذکر خال زلف باشد و از برای میت و بدانکه شستن اعضاء وضو یکبار فریضه است و دوم بار و سیوم بار شستن سنت است اگر

عضوی را کان بار شوید اگر آب اندک باشد و یا خوف سرما
و یا سببی دیگر بود مکروه نباشد و همچنین کراهیة نباشد
اگر وقت از او فات شود بدین طریق وضو کند فاما اگر بدین نوع عادت
سازد مکروه بود و مقدار آب برای وضو یک من مکه است و
من مکه بوزن سیر صد درم سنگی دو سیر ده درم سنگ
است پس نیم من مکه برای شستن روی و دو دست تا آرنج
و مسح سر می باید و نیم من برای شستن دو پای و اگر
استنجا حاجت باشد یک نیم من مکه باید و اگر مسح موزه
خواهد کرد و برای وضو نیم من بسنده بود و برای غسل چهار من
آب باید و آن چهار من بوزن سیر صد درم و هشت سیر
و چهل درم سنگ شود و کیفیت استعمال آن آب در غسل
آنست که به نیم من نجاست شوید و نیم من استنجا کند و به
نیم من روی و دستها شوید و مسح سر کند و به نیم
من پایها شوید و دو من باقی آب بر تمام اندام ریزد

فی الغسل بدانکه غسلها بر چهار نوع است فریضه و واجب و سنت

و مستحب

۴۳

و مستحب و در عدد هفده غسل است و فریضه چهار است یکی

بسبب فرود آمدن منی با شهوة بجهندگی در بیداری

یا در خواب چون بیدار شود و تری منی یابد خواه یاد احتلام

باشد خواه نباشد و زن را در احتلام حکم مرد است و بقول

محمد رحمه الله علیه اگر زن لذت انزال یابد آرد غسل فریضه کرد

اگرچه تری نیابد و فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته که زنان را دو فرج

فرج است درونی و برونی اگر منی از فرج درونی بیرون غسل فریضه

گردد اگرچه از فرج بیرونی نیاید دوم در رسیدن آلت مرد بفرج

زن بغائب شدن سر آلت اگرچه انزال نشود اگر اندام

مرد در اندام نهانی زن با جامه در آید غسل واجب شود جامه

ستبر باشد یا سبک و فتوی همبرین است و بقولی در جامه

ستبر واجب نشود اگر زن و شوی نابالغ اند ایشان را دخول

افتاد بر ایشان غسل واجب نیاید ایشان را غسل مستحب

و اگر با وضو باشد وضو زن بشکند و وضو مرد باقی همان اندام

شوید و اگر مرد بالغ است و زن نابالغ بر مرد غسل فریضه بود بر زن
مستحب و اگر مرد نابالغ است و زن بالغ بر زن فریضه بود و
بر مرد مستحب و اگر مرد دیوانه است و زن هشیار و بالغ غسل
بر زن فریضه بود بر مرد هیچ نه اگر کسی کرد امردی را گفت غسل بر
بر هر دو واجب آید خواه انزال شود خواه نشود فاما اگر دو چهارپای را
و یا کرد میت گفت تا انزال نشود غسل واجب نیاید سیوم
پاک شدن از حیض چهارم از نفاس [illegible] نیت در غسل
جنابت فرض نیست تا اگر کسی باب باران تر شد و یا در آب
فرو افتاده غسل حاصل شود باید که مضمضه و استنشاق
کند زیرا که مضمضه و استنشاق در غسل فریضه است و ندانند
نیت در وضو نیز فریضه نیست بهر نوع که آب رسیده شود و
وضو حاصل گردد و فریضه در غسل جنابت سه چیز است
اول آنکه مضمضه کند یعنی آب در دهن کند و جنباند
و غرغره کند یعنی آب در حلق گرداند سنت است و غرغره مر عام را

نشاید زیرا آنکه خوف شکستن روزه است دوم استنشاق
یعنی آب در بینی کردن تا آنجا که نرم است برساند
سیوم تمام اندام بشوید و در پیچهای گوش و در دندان و
در زیر انگشتری تنگ و در زیر دستو نه خشکیده آب
برساند و بشره در زیر ناخن با آب برساند اگر در
میان دندان که طعام مانده باشد آب برساند و اگر نرساند
غسل او روا نبود و بقول واجب نیست رسانیدن آب
در این جایها زیرا آنچه آب شی لطیف است خواهد
رسید و همچنین زن بی گیسو ها و مرد با گیسو چنانکه ترک
و علوی در تمام مویها آب برساند اگر یک موی و یا مقدار
سوزن جای خشک ماند جنابت باقی باشد فاما زن با گیسو مهار
در تمام مویها آب رسانیدن فرض نیست باید که در بیخهای
مویها آب برساند و نیز مرد ناختنه کرده را درون پوست
بر دسته ماهی را در زیر ناخن آب برسانیدن فرض است
و وجه فرق میان بشره کردن و ... آنست که بشره برا

غالب درست چرب می باشد پس آب در زیر ناخن نخواهد
رسید بخلاف روستائی که بکار زراعت و عمارت مشغول است ولی
آب درون ناخن خواهد رسید جنب و حائض و نفسا را
شستن اندام بر وجه توالی و تتابع شرط نیست تا اگر بعضی
اندام بشوید بعضی اندام تا آنکه دیگر بوی برسید اندام شسته
خشک شد و ناشستن بعضی اندام بخواب رفت و یا حدث
و یا بکاری مشغول شد غسل روا بود باقی اندام ناشستن را
بشوید و حکم غساله جنب و غساله وضو چون نجاست مغلظه است
نزدیک امام اعظم رحمه الله و چون نجاست مخففه است نزدیک
امام ابویوسف رحمه الله و پاک است نه پاک کننده نزدیک امام محمد رحمه الله
فاما فتوی بر قول امام اعظم رحمه الله است در غساله آب جنب
یعنی پلید است تا اگر قطره بجامه و یا باندام رسید پاک کنند
و چون زیاده از درم شرعی بود و در غساله وضو لعموم البلوی
فتوی بر قول امام محمد است یعنی پاک است پاک کننده نیست
تا اگر کسی بدان آب طعام پزد و بخورد و یا جامها پاک بدان

آب

آب تر شود آن جامها پاک بود و لیکن پاک کننده نیست تا اگر
بدان آب کسی وضو کند و یا نجاست شوید پاک نگردد و لیکن
مزیل بود و غساله آبی را گویند که از اندام جنب و یا از اعضای
ترزی جدا شود و در مصلی ظاهر جمع شود تا آنکه در مصلی پاک جمع
... نشده ... پاک ... پاک ... هست و غساله نیست تا
اگر جنبی کلا مثلا بالای درختی و یا بر بامی که آب از نا و دان فرود
می رود غسل میکند و فرود شده جنبی دیگر بدان آب غسل
میکند روا بود اگر هر چند جنبی بر طریق غسل کند و همچنین
اگر کسی وضو کند بر بلندی و یا بر بام و ... دیگر فرود شده
و بدان آب وضو میکند روا بود فاما غساله جنب که اندک است
چنانکه ... سرشک و قطرات آب باریک اگر در آوندی
و یا در جامه می افتد و اثر آن در بینها پیدا نمی شود پلید ... نه
و اگر در آوندی آبی پلید نکند و کذا قطرات باریک از درست
جنب در حالت غسل که در ... می افتد عفو است و معتبر
برای وجوب غسل ضرور ... است از مکان ... خویش ...

بوجه دفق وشهوة نزدیک ابی حنیفه ومحمد رحمهما الله ونزدیک
ابو یوسف رحمه الله معتبر انفصال منی است از سر آلت بر
وجه دفق وشهوة وثمره اختلاف جای ظاهر شود که مرد وقت
شهوة آلت گرفت تا آن زمان که شهوة فرونشیند
بگذاشت ومنی بیرون آمد ویا آنکه بعد جماع چون بول کرده بود
غسل کرده بود از وی منی بیرون آمد نزدیک امام ابو یوسف
رحمه الله غسل واجب نشود زیرا آنکه معتبر نزدیک وی جدا شدن
منی است از سر آلت بشهوة ونزدیک امام اعظم ومحمد رحمهما الله
معتبر جدا شدن منی است از مکان وی که صلب است وفتوی
برقول ایشان است اگر کسی برقول امام ابو یوسف رحمه الله
درمسئله منی بضرورت عمل بکند بخوف تهمت ویا بغلبه
شرم چنانکه درخانه مردمان معظم می باشد ویا برابر آن کسی
است که از وی خوف دارد محتلم شده باشد می شاید برقول
ابو یوسف رحمه الله عمل کند اما حکم نمازهای وی آنست آنچه
گذارده است حکم کرده ابو یوسف رحمه الله تا آنکه

اعادة

اعادة نیست بروی و اگر خواهد که از دو حکم کرده شود بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله تا آنکه لا اعادة ثمان آینه روز باشد بی غسل

سه چیز است که از پیش مردم بیرون می آید و آن پلید است منی مذی ودی منی آبی است درشت و تیره که بیرون آمدن وی الت سست شود و بوی خرما دهد و مذی آبی است تنک و زرد که وقت شهوة بیرون آید خواه ببازی کردن با عورت و یا که رغبت نفس بود باندیشه جماع و ودی آبی است سپید خام درشت که بعد از بول بیرون آید اگر منی بجامه رسید خشک شد بمالیدن جامه پاک شود بشرط آنکه تا آلت شسته باشد و پیش از خروج مذی منی بیرون نیامده باشد تا اگر منی تر باشد و یا آلت به بول پلید باشد و مذی پیش از بیرون شدن منی بیرون آمده باشد درین هر سه صورت پاک نشود تا بشستن و این حکم در جامه است فاما منی که باندام رسیده باشد تر بود و یا خشک اندام هر آینه پاک نشود مگر بشستن و بروایتی اندام نیز پاک شود بمالیدن اگر منی خشک باشد اگر مرد

و زن را از خواب بیدار شدند و منی بر بستر یافتند و ند

دانستند از آن کیست بنگرند اگر منی سپید است و باید از

غسل بر مرد واجب آید اگر زرد است و باید غسل

بر زن واجب است فاما احتیاط در آنست که هر دو غسل کنند

مکروه است مرد جنب را مرد باشد. اینک که پیش از

دست شستن و دهن طعام و آب خورند فاما زن حایض را

مکروه نیست غسل و غسل واجب دو است غسل مرده

و غسل کافر که در حالت جنب اسلام آورده باشد و غسل

سنت چهار است غسل جمعه و عرفه و عیدین و احرام

حج و غسل مستحب هفت است غسل روز عاشوره و

نیمه شب برات و شب قدر و شب عرفه و بعد حجامت و

کافر که غیر جنب اسلام آورده باشد و غسل کودک

که سال بالغ شود نه که مدت بلوغ و حلم بلاغت پسران

دختران که لبان ... سال است و فتوی همه

است و بلوغ پسران که با بعامت است ...

قال النبی علیه السلام ... ملعون و تا انزال نشود غسل واجب نشود

در صلاة مسعودی دفتر اول

یکی

بلی فرود آمدن منی بخواب یا به بیداری دوم بار گرفتن یعنی هم
ایشان عورت را حمل شود سیوم آنکه تمام بینند که پانزده سال
شده هم و بلوغ دختران چهار چیز است حیض و احتلام و حمل
و پانزده سال و کمتر مدت بلاغت دختر نه سال است
و نهایت بلوغ ایشان تا حیض بینند و یا حامله شوند و یا هفده
سال شوند و کمتر مدة بلاغت پسران دوازده سال است
و یا هزده سال شوند ولیکن فتوی به پانزده سالگی است در
بلوغ هر دو طائفه چنانکه گفته شد و اگر مراهق
شده اند و میگویند که ما بالغ شده ایم تصدیق داشته شوند
و حکم ایشان حکم بالغان باشد و غسل پاکی و پاکیزه است
در خبر است که غسل در حق آدم علیه السلام کرم خدا است جبرائیل بیامد
آدم را غسل تعلیم کردند آنچه آدم علیه السلام از بهشت بدنیا
فرستاده شد سیصد و یک سال بگریست چون توبه قبول
افتاد و خوش گشت باز [illegible] معنا فرا هم آمد جبرائیل
صلوات الله علیه غسل تعلیم کرد آدم علیه السلام پرسید حیث

چون کسی که جنب باشد و چنین غسل کند بدل هر موی که بر
تن غاسل بود ثواب عبادت یکساله قیام شب و صیام روزه
وی را بنویسند و هر قطره آب که از تن وی بچکد آفریده شود
فرشته مر او را تا قیامت ثواب بنویسند و این ثواب غسل
فریضه است و ثواب غسل سنت آنست که هنوز ستر عورت
نکرده باشد که وی را بیامرزند و در غسل چنان احتیاط کند که جای
سر موی خشک نماند و اگر خشک بماند غسل روا نبود و
همچنین در وضو اعضا شستن آن فریضه است اگر سر موی
خشک ماند وضو روا نبود که در خبر است که ابلیس لعین در
وقت وضو و غسل انگشت در محل نشستنی میدارد تا خشک ماند
و نیز در وقت استنجا در راه بول می آید و بعضی از بول باز میدارد
بعد وضو بقیه بول رها میکند پیغمبر صلی الله علیه وسلم علاج فرمود که
غاسل و متوضی در وقت وضو و غسل لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم بـ[illegible] را جای انگشت نهادن نشاید
شستن بلکه مباح است و پیغمبر علیه الصلوة والسلام بدین

ریز شستن است

حکایت

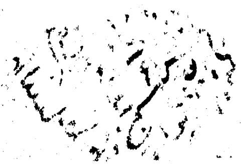
روزی صحابۀ رسول علیه السلام مثل ابو هریره رضی الله عنه ملمبه خدیجه رضی الله عنها ... رسول علیه السلام ...

۴۳

ستر نشستن سنت است و غسل بعد از ختنه از قبیل سنت و آداب است و ختنه مردان و زنان را جایز است اما مردان را سنت است و زنان را کرامت است یعنی ستر تمام است و ختنه سنت است و بروایتی واجب و بروایتی ضعیف است فتوی بر سنت است و آنرا وقت معین نیست در کودک بنگرند اگر طاقت دارد ختنه کنند و اگر طاقت ندارد فتوی برین است که تاخیر کنند و بروایتی تا هفت سال تاخیر کنند و بروایتی تا ده سال یا دوازده سال تاخیر کنند و عقیقه دادن سنت است یعنی مهمانی کردن مذبح کردن گوسپند در زنت فرود آمدن موی از سر بچه سنت است و صورت عقیقه آنست که سر بچه را حلق کنند و خوش بوی بمالند و عقیقه در هفتم روز ولادة تا چهاردهم یا بیست یکم دهند و استخوان عقیقه نشکنند و یک ران دایه را بدهند و باقی را بعد پختن تصدق کنند و عقیقه از پسر سنت است از دختر نیز و دو گوسپند بدهند و اگر یکی ... ست که کافره مسلمان بچه را شیر دهد و نیز روا است که مسلم کافر بچه را شیر دهد

سبحان الله انه ... من ... آبست ... یکبار گفته است که مومن نجس نبود ۱۱ ... دفتر اول

فاما اول آنست که مسلمان بچه را ستیر کافره و فاجره ندهد اگر بالغ را ختنه حاجت ست بقدر حاجت بحجام بنماید و حجام را النظر سوی فرج مختون مباح ست بقدر حاجت و تا تواند چشم بپوشد و همچنین دایه و طبیب را بوقت دیگر دن نظر سوی فرج مباح است و اگر خنثی را حاجت ختنه است برای ختنه او کنیز که الت از بیت المال بخوانند و بعد ختنه بفروشند و مال در بیت المال برسانند ختنه بر قول صحیح سنت ست و ستر عورت بالاتفاق فریضه ست و برای اتیان سنت ترک فریضه مشروع نیست ختنه هر چند که سنت ست فاما اشعار اسلام ست و اشعار اسلام فریضه ست پس ترک فریضه برای فریضه را خواهد بود و خصی کردن بهایم و سوراخ در گوش پس زنان و دختران مباح است سنت در غسل جنابت پنج چیز ست دو دست شستن تا بند دست و شستن نجاست اگر بر اندام وی رسیده باشد و وضوی ساختن ... فاما در شستن پای تاخیر کند جای که قدم در موضع پلید باشد و یا در موضع جمع شدن اب باشد



۴۹

واگر قدم بر کفته و سنگی و یا بر بلندی باشد شستن اینها غنیمت
و آرد در غسل جنابت وضو کنند آب بر سر و جمله اندام بر ساند غسل
روا بود باید که مضمضه و استنشاق کند که هر دو فریضه است در غسل
جنابت ... گان است آب ریختن بر سر و بر تمام اندام واگر
آب بیک دست بریزد ... بود وگرنه عینست که قادم در غسل
اندام غاسل ... واگر ... باشد

فی التیمم در تیمم نیت بدل فریضه است ... نیت تیمم بدل
تا اگر کسی بغبار آلود شد در وقت رسیدن غبار نیت تیمم بدل
نبود تیمم باشد بحدث باشد چنانکه بود در تیمم چهار چیز فریضه
یکی آنکه نیت کردن بدل است دوم خاک پاک می باید سیوم آنکه
دست بر خاک زدن بوده بافشاند و بروی مالد چهارم آنکه همین
طریق دو دست بر خاک زند بوده بافشاند و تیمم کند دست راست
بر دست چپ چنانکه بنهد سر ... دست چپ از طرف
... سر ... انگشت ... ست از جانب خنصر
... از پشت سر انگشتان و پشت بازو را مسح کند

انگشتان تا آرنج برسد چنانکه استخوان آرنج در مسح در آید بعده
بدان انگشت دست چپ که ابهام و سبابه است شکم سه عدد دست
دست راست مسح کند چنانکه شکم نه انگشت دست چپ بر پشت
انگشت شهادة دست راست بگذرد و بدست راست دست چپ
همچنین نوع تیمم کند و سر و پای را تیمم نیست در تیمم استیعاب
کند تا آنکه انگشتان را خلال کند و اگر زیر انگشتری پوشیده باشد
و یا عورتی را دستوانه بدست بود بکشد و اگر نکشید تیمم روا
باشد زیرا آنچه تیمم خلیفه وضوست و در وضو استیعاب
شرط است در تیمم نیز شرط باشد و در بعض روایات بنابر
ضرورت استیعاب شرط نیست و فتوی همچنین است زیرا
آنچه رسانیدن خاک در تمام دخترا ممکن نیست و تیمم بچیز روا است
که از جنس زمین باشد و جنس زمین آنست که باتش نگدازد
و خاکستر نشود و چیزها که بدان تیمم روا است که با تفاق شانزده
چیز است گل خشک و خاک و ... ل و مرداسنگ و سرمه و ...
تو تیا و سنگ و ریگ و زرنیخ و فیروزه و زمرد و لبد و خشت خام

و بجهته

و بخته و غباری یعنی که در بهر جا که رسیده باشد و نمک سنگ فاما
نمک شوره روا ردو است و مشک و زعفران و عنبر و کافور
و حنا و نیلبری و غالیه و زر و نقره و ازینر و مس و مر کینه
در و نیز و سیماب روا نیست و تیمم در حدث و جنابت یکسا
نیست جنب نیز روی و بازو تیمم کند و روا است هر تیمم را که
یک تیمم فرائض و سنن و نوافل بگذارد و هر چه شکننده وضو
است و نیز شکننده تیمم است قدرت بر استعمال آب و
موجب تیمم نه چیز است دور بود آب مقدار یک کروه و اگر مسافت
کم از کروه بود تیمم نکند اگر چه وقت فوت شود قضا بگذارد و کروه
چهار هزار گام است و هر گامی یک نیم گز است و گزی بیست چهار
انگشت است بعد حروف کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
دوم موجب زیادة مرض بود و سرما و خوف دشمنان و خوف
شیر و مار و هر دده که باشد و خوف فوت شدن نماز عید فاما
برای فوت بنماز جمعه در شده تنگی وقت تیمم روا نباشد
و خوف تشنگی خود و تشنگی مرکب خود و نایافت دلو و رسن

و همه شکننده تیمم است

برسر جاه و فوت نماز جنازه مر غیر ولی میت را اگر در سفر تیمم

کرده نماز گذارده بوده معلوم شد که آب نزدیک بود روا بود اگر در سفر

آب نمی یابد که وضو سازد و خاک نمی یابد که تیمم کند دست بر جامه

یا بر پالان مرکب زند غباری که خیزد بدان تیمم سازد و نماز بگذارد و اگر

آب و خاک نمی یابد و گل یابد از ان تیمم کند و اصح آنست که پاره

گل در دست مالد و غباری که از ان بخیزد بدان تیمم کند اگر مسافری

جنب شد و آن مقدار آب یافت که وضو را بسند کند نزدیک علمای

ما وضو نکند و همچنین محدث اگر آن مقدار آب یافت که بعض اعضا

شسته شود و باقی نه تیمم کند اگر در مکان بول و غائط که خشک

شده و اثر ایشان رفته است تیمم میکند روا باشد فاما نماز درا

بکار روا بود اگر جنب و حائض و نفسا و محدث در مکانی تیمم

کرده اند دیگر در ان مکان تیمم میکند روا بود زیرا که مستعمل

آن خاک است که بروی [illegible] عدد رسیده است اگر

در مسجد محتلم شد و بیرون آمدن ممکن نیست تیمم کند و نماز

تا جنب نماند بوده وقت ممکن شود بیرون آید بسرعت تمام

اگر جنب و محدث نشان یافتن آب دارند تا آخر وقت تاخیر
بکنند و اگر کسی نشان برد که آب قریب موازنه یک تیر پرتاب به
طلب کند و آن بقدر یاس سیصد گز چهار صد گز است
اگر همراه آب دارد بی بها نخرد اگر بها ندارد و با دو بها غبن
فاحش است تیمم کند و اگر با داد در غبن فاحش نیست بخرد و وضو
کند تیمم نکند اگر کافری در حالت بی آب تیمم کند بعده مسلمان شد
بدان تیمم نماز روا نباشد فاما اگر غسل و وضو کردن بعده مسلمان
شد بدان تیمم کما طهارت نماز روا نباشد اگر محبوس در زندان
در شهری جای پاک یابد و آب نیابد تیمم کند نماز گذارد و اگر
جای پاک نیابد که در انجا تیمم کند و بدانجا نماز گذارد و آب نیابد
که بدان وضو سازد بقول ابی حنیفه رحمه الله قرار گیرد تا آنکه آب
و خاک یابد و بقول ابو یوسف رحمه الله نماز بگذارد و بر رکوع و سجده
اگر جای خشک باشد و باشارت بگذارد و اگر جای خشک نباشد
چون قادر شود نماز باز بگذارد مسح بر موزه
روا است چون حدث رسد لبسه آنکه با طهارت کامل پوشیده

سلمه

باشد یعنی متیمم ومعذور نباشد که طهارت ایشان ناقص است
وطهارت کامله آنست که وضو تمام کرده باشد بعده موزه پوشیده
باشد اگرچه باقی وضو بعد پوشیدن موزه کرده باشد تا اگر کسی
اول پاها شسته بعده موزه پوشید پس ازان وضو تمام کرد
اگر بعد آن حدث رسد مسح بر موزه میکند روا باشد زیرا که طهارت
کامله است ومدت مسح در حق مقیم یک شبانروز است ودر
حق مسافر سه شبانروز است وابتدا مسح از وقت حدث
است نه از وقت پوشیدن موزه وصورت مسح آنست که
دو دست تر کند بسه انگشت دست از سر انگشتان پای
خط کشد تا ساق فریضه در مسح موزه مقدار سه انگشت است
واظهار خطوط مستحب است اگر موزه مقدار سه
انگشت خورد ودر موضع شکستن پاره است مسح روا نیست
زیرا آنچه در حد پارگی رسیده است حد پارگی آنست که مقدار سه
انگشت خورد پای ظاهر شود وپارگی متفرق در یک موزه جمع کردن
معتبر است ودر دو موضع جمع نکند ومسح بر موزه ضایع نمیکند

موزه پای تابه که بالا پوست گرفته و فرو د نعل بسته باشد و یا
شفت و درشت باشد روا بود و فتوی همین است و روایتی
روایت است اگر کسی در یک پای جراحت دارد چنانکه شستن
آن ممکن نیست پس بر خرقه جراحت مسح کرد و پای
درست را شست و موزه بر پای درست پوشیده پس او را حدث
رسید بر موزه مسح نکند زیرا که مسح بر جبیره بمنزله
غسل آن جراحت است که زیر جبیره است و جمع میان غسل
و مسح روا نیست اگر موزه نجاست تن دار رسید بمالیدن
پاک شود و خشک باشد یا تر فتوی همین است و هرگاه
اگر رسیده باشد پاک نشود مگر بشستن فاما اگر نجاست تن دار
نبود چون بول و خمر و خون و جز آن پاک نشود بالاتفاق
مکر بشستن مسح موزه باطل کند هرچه وضو باطل کند و دیگر
بیرون آمدن یک پای و یا هر دو پای از موزه و تمام شدن مدت
مسح در رسیدن آب تا کعب درون موزه در یک پای تا
اگر آب درون موزه در آید تا پشت کف رسید چنانکه تمام پای

نشسته شد مسح بشکند و واجب شود بروی شستن پای دوم
زیرا که جمع شود میان غسل و مسح روا نیست و اگر آب
بکعب نرسید مسح باقی بود و بگرو انتی اگر اکثر پا نزاب رسید
مسح بشکند و مسح بر جبیره چنانکه مسح موزه است
و میان مسح موزه و مسح بر جبیره سه فرق است یکی آنکه
اگر پای ناشسته موزه بپوشید مسح روا نبود و جبیره بسته
حاجت نیست مگر آنکه ورای جراحت زیاده از درم است
الود کی بود آن زمان شستن آن فریضه بود دوم آنکه مدت مسح
موزه معلوم نیست و مسح جبیره را مدت معلوم نیست تا جراحت
باقی بود مسح بروی باقی بود سوم آنکه ما مسح موزه را اگر از پا
موزه بیفتد مسح باطل شود و جبیره اگر از تا بسته شد کی بیفتد مسح
باطل نشود و موزه سیاه پوشیدن سنت است و زرد رخصت
است و هر که موزه زرد پوشید همیشه شادان بود و موزه نعل
و سپید بدعت است فصل در حیض و نفاس
اقل مدت حیض سه شبانروز است و اکثر آن ده شبانروز

و هر چه

[illegible]

که کم از سه روز و یا زیاده از ده روز است حیض نیست استحاضه

است حیض نیست و حکم حیض ترک نماز است بی قضا بنا بر

صریح و ترک روزه با قضا و ترک طواف کعبه و منع حائض از

دخول مسجد و دخول کعبه و ترک مس مصحف و ترک

مس کتب شریعت و ترک خواندن قران و ترک

مباشرت شوهر و حکم عده و استبراء و بلاغت بوی ثابت شود

و عورت آنچه در مدت حیض بیند هفت گونه است خون و آب

سرخ و خاک و رنگ تیره و سیاه و زردی مانند زردی

کاه و بر یا و ابریشم خام و رنگ دهندان و سبزی که عورت

جوان بیند و سبزی که عورت زال بیند از حیض مانده باشد

حیض نیست و تا عورت در مدت حیض این گونها بیند همه

حیض باشد و سپیدی خالص که عورتان به بیند حیض

نیست و در مدت حیض زنی حائض میان دو خون که پاکی بیند

معتبر نیست حکم خون روان دارد تا اگر زنی دو روز خون دید

و شش روز پاکی دید باز دو روز خون دید هر ده روز حیض

وخونی که حامله بیند در حالت حمل وخونی که در وقت ولادت پیش
از بیرون آمدن فرزند بیند هر دو استحاضه است اگر
خون حیض بوده روز منقطع شود پیش از غسل نزدیکی بتوان
کرد بود و اگر کم از ده روز منقطع شود تا غسل نکند و یا آنکه تمام
بدان زن یک وقت نماز نزدیکی روا نبود و یا وقت نماز در هر دو
صورت بی غسل روا نبود اگر عورتی هفت
عادت داشت یکبار بعد پنج روز خون منقطع شد باید نماز
بکند و روزه بدارد و نماند تا هفت روز بکند نزد امام
عادت او گشت همین پنج روز عادت شمرده اند نقل عادت را
گشتن یکبار بسنده است و فتوی بر همین است اما وطی کردن روا
نباشد تا هفت روز بکذرد اما اگر هفت روز عادت داشت
یکبار نه روز خون دید هر نه روز حیض بود و اگر هفت روز عادت
بود یکبار دوازده روز خون دید همان هفت روز که عادت
قدیم است حیض باشد و باقی استحاضه و همچنین در نفاس که
اگر در نفاس عورتی را عادت بود که از چهل روز یکبار از چهل

زیاده

زیاده شد همان که عادت داشت نفاس باشد باقی استحاضه

است وهٔ نوع حیض سه چیز است یکی صغر وان هشت ساله

اگر دختر هشت ساله و فروتر ازان خون بیند باتفاق حیض

نبود واگر نه ساله بیند باتفاق حیض بود و دختر بالغ گردد

و در هفت ساله و هشت ساله اختلاف است دوم ایاس

است و مدت وی سی سال است و فتوی همین است

تا اگر عورت سی ساله شود و حیض نه بیند حکم کرده شود

بایاس وی بیک روایت حکم ایاس تا پنجاه و پنج سالگی

و بیک روایت تا شصت ساله است سیوم حمل است تا اگر

عورت خون بیند حیض نبود استحاضه باشد و قربان در

حاله حیض حرام است و هر که قربان کند در حاله حیض متفق علیه

حلال داند کافر گردد و همچنین حرام است گردشتن کنیزک بغیر

استبرا به هر وجه که مالک شود یا بیع یا بهبه و یا بارث یا بغنیمت

کنیزک باشد و یا حیض فاما کنیزک گریخته نه باز آید و یا اجرت

داده و یا رهن نهاده انفکاک کرده باشد مولی را وطی بغیر استبرا

روا باشد و اگر کنیز خرید از زن و مجبوب و خصی و عنین بقول ابی

حنیفه و محمد رحمهما الله استبرا واجب نیست و بقول ابو یوسف

رحمه الله واجب است و اگر کنیز کسی پیش از قبض خریده بود

شده حیض دیده است و یا خریده در حالت حیض قبض آمده است

و او از حیض پاک شد وطی روا باشد بغیر استبرا اگر

کنیز کی موطوئه خود یکی بزنی داد و یا کسی زنی زانیه خواست

هر او وطی روا بود بغیر استبرا نزدیک امام اعظم و ابو یوسف

رحمهما الله روا نبود فی الطحاوی در رد بخیار رویت و رد بعیب

بر بائع استبرا بود زیرا که مشتری مالک شده بود آن کنیزک

فی المسعودی در حالت حیض فراش جدا نشاید کرد که تشبه باهل

کتاب است ولیکن از زیر ناف حایض و از زیر زانو پرهیز

باید کرد حایض در حالت حیض جامه رنگین و کهن پوشد تا شوهر رغبت

نکند و چون وقت نماز در آید وضو کند و در محل عبادة بمقدار آنکه

نماز گذارده شود بنشیند تا عادت از وی نرود و تسبیح و تهلیل

گوید و حیض در زنان از آیت غیب نیست و اکثر بود ...

زنان انسان

معصوم رضی الله عنهما را نبود تا وحیض کفارت گناهان است زیرا آنچه

نقل از این عذر [illegible] نخواهد بود زیرا آنچه در بهشت گناه کرده بود که گندم

خورد بحیض مبتلا شد برای کفارت آن گناه را در استبرا

کردن [illegible] است در کنیزکان بنا بر آن است که رسول علیه السلام

از غزوه اوطاس با غنیمت باز گشته بود فرمود تا ندا دهند

اهل آن کنیزکان گرفته اند با ایشان فراهم نیایند تا آنان که اهل

حیض اند پاک شوند و آنان که اهل حمل اند تا حمل نه نهند و آنان

که اهل حیض نه اند و حمل را نبینند یک ماه از ایشان باز ایستند در غیر استبرا

کردن [illegible] اگر کسی کنیزک خرید و میخواهد که بر فور وطی

کند و بحیله استبرا را ساقط گرداند اگر استبرا واجب شده

بالاجماع حیله روا نبود زیرا آنچه حیله اسقاط بعد وجوب

استبرا بود [illegible] که استبرا واجب نشده است حیله

روا بود و حیله آنست که پیش از خریدن کنیزک را خرنده در

عقد خود آرد بشرط آنکه خرنده را زن حره نباشد پس

بخرد از مرد استبرا ساقط شود حلال باشد وطی و اگر زنی حره

در نکاح وی است و قد کنیزک را بر شوهر روا نبود پس حیله دیگر کنند کنیزک را خریده بشوهر دهد بر آنکس که بروی اعتماد بود هرگاه که طلاق خواهد او طلاق دهد چون وی پیش از دخول طلاق دهد عدت واجب نشود و استبرا ساقط شود و اگر اعتماد نبود بگوید این کنیزک بزنی بتو دادم بشرط آنکه امر طلاق بر دست من باشد هرگاه که خواهم پای وی را گشاده کنم شوی برین شرط بخواهد عقد درست بود هرگاه که خواهد طلاق دهد و پای کنیزک گشاده گرداند استبرا ساقط شود و آسان ترین حیله است که کنیزک بدست کنیزک بفروشد و بها معین کند و این را کتابت گویند پس از کتابت بر ضای کنیزک کتابت فسخ کند مولی را با وی وطی روا باشد و بروایتی کنیزکی استبرا نبود در وضع حمل استبرا ساقط شود اما ما دام که در نفاس بود وطی روا نباشد و اگر کنیزک پیش از استبرا وطی کرده باشد بزه بعد استبرا روا نبود اگر حمل ظاهر شد و بیعتاد اگر صورة بدید آید بعون

که ببیند

که بعد نفاس بود و آن صورت نشده بشد اگر ایام حیض باشد
حیض بود و صورت بود از چهار ماه مرتب شود اگر زنی در حالت
زادن مرد و بچه در شکم وی زنده است رخصت است که شکم وی
را چاک کنند و بچه بیرون آرند اگر زنی را بچه در شکم
متعرض شد و خروج دشوار شد و خوف هلاکی حامله است اگر
مرده است پاره کنند و بیرون آرند و اگر زنده است برین حکم نشاید
اگر چیزی از فرزند بیرون آمده و چیزی در شکم مانده وقت
نماز میان نماز فوت نکند ولی اباز دیگ در زیر وی نهد بلقاند
نماز بگذارد اگر نماز ترک دهد عاصی باشد اگر بچه از جانب
ناف بیرون آید خون بجانب فرج میرود نفاس باشد و اگر
خون جانب ناف میرود خون جراحت است نماز بگذارد
اگر شخصی بجهل و یا بغلط نزدیکی کرد در حالت حیض استغفار
کوید شب و روز یک دینار و یا نیم دینار کفارت دهد
و یا شتر و یا گاو و یا گوسپند قربانی کند و یا مستحق
تعزیر بلیغ کردد و حد تعزیر بلیغ یک کم چهل تازیانه است

مسائل نفاس بدانکه نفاس خونی است که بعد از زادن بچه
از زهدان بیرون می آید فاما خونی که پیش نمودن بچه بیند خون
استحاضه است و اقل مدت نفاس را در شرع حدی معین
نیست زیرا آنچه لیسا بود که بمجرد خروج فرزند پاک شود واکثر مدت
وی چهل روز است پس اگر زیاده از چهل روز بیند استحاضه
باشد نماز بگذارد و روزه بدارد فاما قربان روا نیست زیرا که
در حاله نفاس حرام است زیرا آنچه حال نفاس اقوا است
از حاله حیض واگرچه اوردة و بده روز پاک یابد ... از ده
پاک شده نماز بگذارد و منتظر نباشد برای گذشتن
چهل روز واگر اهل نفاس در مدت نفاس میان دو خون
پاکی بیند آن پاکی را اعتبار نباشد و صورت مسئله آنست که
عورتی بعد زادن بچه دو روز خون دید و سی و شش روز
پاکی دید و باز دو روز خون دید هر چهل روز نفاس باشد
و بر روایتی خون اول نفاس باشد اگر زنی مستحاضه
است و یا شخصی عذر دارد چنانکه خون بینی روان است

تمت المسئلة

ونمی است ویا سلس بول دارد ویا دستکم زوی بے اختیار
می جهد وقادر بر نگاه داشتن نیست ویا جراحتی روان دارد
پس وضو بسازد برای هر وقتی و بگذارد بدان هر چه خواهد
از سنن و فریضه و نوافل و قضا و فایته و وقتی که در چون
رفت و چون وقت بیرون رود وضوی شان بشکند
جدید
بجهت نماز دیگر وضو بسازد و عذر ثبوت عذر آنست که
وقت نماز دیگر در چنانکه فرصت وضو و نماز نیابد بعد از این
شرط بقاء عذر آنست که هر وقتی یکبار یافته شود و چون
یک وقت نماز از این حدث خالی برود از حکم عذر بیرون آید
واگر در اثنای وقت حدث حادث شود مستحب بود توقف
کند در آخر وقت با این حدث نماز بگذارد وجواز وبراموقف
دانند اگر وقت دوم را حدث مذکور استیعاب کند معذور
شود آن نماز جایز افتد واگر دوم وقت را استیعاب نکند
عذر ثابت نشود نماز مذکور باز گردانند و مر حائض ونفسا
وجنب ومحدث را روا نیست گرفتن مصحف مگر بغلاف

وآن جلدی است که با مصحف مشترز و متصل بود وفتوی

همبرین است و بیک روایت خلاف آنست که از مصحف جدا

شد چون خریطه و مانند آن فاما گرفتن مصحف بجکا را که

آب دست کردن ندانند یعنی کوشیا وداد ن گفته که بروی تشدیدن خشمه

اند وگرفتن کتب فقه واحادیث محدث را روا است وبیک

روایت مکروه است فاما گرفتن بجامه وآستین باتفاق

مکروه نیست فاما بیک روایت مکروه است یلاثت قرا

در حق کسی تمام مصحف است و درین و گفته که هر ساتی

تمام نبشته اند حکم وی نیز همچون حکم مصحف است روا

مر حائض و نفسا و جنب و محدث را گرفتن بی طهارت

فاما اگر خوف تلف بود جنب را می شاید که بگیرد و پای

فراز کردن جانب مصحف که در طاق داشته و روی گفته اگر

قدم برابر مصحف نشود باکی نیست و مصحف کهنه که خواندن

ممکن نباشد وخوف آن بود که ضایع شود روا باشد که

بخرقه به پیچند دفن کنند و یا بشویند ویا در آب ... وآن انداختن

تا نشسته شود

تا نشسته شود یا جنبی یا بدارند که غبار و یا دست محدث نرسد

و قرآن بجستن تعلیم بارک مکروه است زیرا آنچه در آن اباحت

قرآن است خریدن مصحف و کتاب عاریتی بر قصد آن رضا

و ندی یید یا آید برود همه روایت فاما خواندن نشاید و در مصحف

عاریتی اگر زنان بالغ بود قرآن خواندن مباح است و اگر زنان

نابالغ است نشاید اگر کسی کتب فقه می نویسد و دیگر نیز

قرآن میخواند و نویسنده را سماع ممکن نیست خواننده

بزه کار شود و همچنین اگر شب بالای بام قرآن بلند میخواند بزه

کار شود روا نیست حایض و نفسا و جنب را خواندن قرآن

آیته بود یا کم از آیته بود اگر قصد قرائت بود اگر بر وجه تبرک

بسم الله الرحمن الرحیم گوید و یا بر سبیل شکر الحمد لله

رب العالمین گوید روا بود در نوادر فتاوی آورده است

جنب را همه دعاها شاید خواندن چون کلمه شهادت

و تکبیرها و رستنان و زیارت و جواب بانگ نماز از جهت مؤذن گوید

و جل جلاله و درود این همه شاید گفتن و اگر نباید بزه کار شود

زنی شیر دهنده را بچه شیر خواره است و او را چون
حمل ظاهر شود و از سبب حمل انقطاع شیر شود
مباح است او را اسقاط حمل مادام که نطفه و یا خون بسته
است و یا پاره گوشت است و چون صورت بسته است
اسقاط نشاید کرد و بروایتی اسقاط مباح است مطلق
هر وقتی که خواهد چون بچه از رحم مادر جدا میشود نظرش
بر دنیا می افتد دنیا را صد هزار بار تاریک تر از رحم می
بیند دلش در تاریکی گرفته میشود از اندوه آن تا چهل
روز میگرید و از گریه خالی نمی ماند بعد چهل روز دلش بر دنیا
مائل میشود هر روز بعمارت فتوری بدید و از غایت که گوشت
در کار دنیا فرو میشود اگر کسی در زمین
خود مسجد کرد و مردمان را دستوری داد بدخول مسجد چون
ایشان نماز کنند رجوع روا نباشد فروخته شود
و بعد موت او میراث نگردد لانه خرج عن ملکه بسبب التقرب
الی الله تعالی فلم یبق له حق المنع فاما اگر درمیان سرای
خود

خود مسجد کرد و وصیت دارد برجوع آن مسکن گردد و [illegible]

[illegible] شود و میراث گردد لانه ملکه محیط بجوانبه فکان له حق

المنع فلا یصیر مسجدا لان المساجد مما لا یکون له

فیه حق المنع [illegible] مستحب است هر مسلمانی را که در

خانه خود جای اند جهت سنت و نوافل، فاما حکم مسجد

نباشد و همچنین اگر کسی در ملک خود مسجد بنا کند

[illegible] که نماز بگذارد و حکم نگیرد تا آنکه بشارع عام در نگشاید [illegible]

آنچه [illegible] محراب حکم مسجد نگیرد تا آنکه جنب و حایض

و نفسا و محدث در آید بروی کار نشود [illegible] اگر کسی [illegible]

که مسجد آبادان را خراب کند و بهتر از آن بردارد نشاید [illegible]

که خراب باشد و مردمان بدو حاجتمند نباشد از حکم مسجد

بیرون نیاید و بملک باز نگردد و فتوی همبرین است بقول

ابو یوسف رحمه الله و بروایتی آید و بملک باز گردد اگر در

محلت دو مسجد بود هر کدام که نزدیک بود سوی آن

رفتن اولیتر است و اگر هر دو برابر باشند [illegible]

قال النبی صلی الله علیه وسلم المؤمن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص

رعایت کنند واگر همه قدیم باشند اگر این رونده بجاه بزرگ
بود چنانکه عالم ویا امیر بود در مسجدی که جماعت اند[illegible] شود
دران مسجد برود تا سبب رفتن او دران مسجد نیز
جماعت شود اگر در مسجد جماعت نماز گذارده اند در مسجد
دیگر قامت میگویند اولی آنست که در جماعت تنها بگذارد
زیرا که دیگر را بروی حنفی نیست و بروایتی در مسجد دیگر
برود برای ثواب جماعت را اگر کسی دانست که در
مسجد نماز گذارده اند اگر در مسجد آمده است همان جا
بگذارد واگر نیامده است طلب جماعت کند اگر کسی
در مسجد محلت خود نماز نمی گذارد در مسجد دیگری میرود
که جمع جمیع انبوه تر باشند نمی شاید اگر کسی در
صف اول جای گرفت بوده دیگر اهل علم بیامد شاید که
آنجا بدو دهد خود پستر آید واگر در صف اول فرجه
نمی یابد پس صف باستد صف دیگر آمد یکی از صف دیگر تا
سوی خود آستد که تنها پس صفها صف زدن مکروه است

مسجد

لقوله

لقوله علیه الصلوة والسلام لاصلوة المنفرد خلف الصف ۸۹

لیونس و الحدیث محمول علی الکراهة لا علی الفساد

واگر در صف اول فرجه یا بعضها بر ترده در صف اول

برود برای هتک حرمت اینها که تقصیر کرده اند در ترک

صفها و اگر کسی صف اول ترک دهد تا بر دیگران تضیق

شود ثواب صف اول دهند و چه اگر در مسجد برجای

معین مواظبت میکند دیگر سبقت کردن گرفت اصح

آنست که آنجا از و نستانند و بروایتی روا بود که بستانند اگر

جماعتیان در مسجد بسیار میشود و مسجد تنگ است پاره

از راه عامه بمسجد در آرند قران و کتاب نبشتن در

مسجد چون بمزد بودن باید و مباح است که اهل ذمه در

مسجد در آید و روا بود نقش کردن مسجد باب زر و نقره

از خانه ... دران تعظیم است و صرف آن مال بفقرا

اولی بود روایت فتوی همبرین است ... وه است چون

در مسجد درآید استانه در ببوسد و پای برهنه در آید

و مکروه است که نعلین پوشیده درآید و باک نیست که فی الجمله در

درآید و مکروه است رفتن بام مسجد مگر برای اصلاح آن برود و

روشن کردن مسجد سنت است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام

فرموده است هر که در مسجد یک شب چراغ بیفروزد هفتاد

سال گناه وی عفو شود و هفتاد سال نیکی در دیوان او ثابت

شود و هر گاه بیفروزد حق تعالی هفت اندام او را از آتش

دوزخ حرام گرداند و در بهشت بروی باز گشایند و او رفیق

پیغمبر علیهم الصلوة و السلام شود و چراغ از خانه در مسجد برند

و از مسجد در خانه نبرند و هر که در مسجد بوریا گسترد تا

آنکه آن بوریا باشد هفتاد هزار فرشتگان او را آمرزش

خواهند و هر که نجاست از مسجد بیرون آرد گناهان از وی

دور کنند بدانکه نماز جماعت نزد ما

سنت مؤکده است و فتوی همبرین است و بروایتی واجب است

و بروایتی

وبروایتی فریضه است ونماز بجماعت فضل دارد و بر نماز تنها
گذاردن به بیست وپنج درجه وبقولی بیست وهفت درجه ودر
حدیثی دیگر معصوم ترک مکنید نماز را بجماعت بگذارید که
نماز بجماعت در شمار بهتر است از ده هزار رکعت که تنها
بگذارد ونماز بجماعت فوت شود سنت است که بعذر
نابینایی و ... و بندی [illegible] مرد را جماعت فوت شد
نماز در خانه میگذارد اگر با صبی عاقل بگذارد ثواب جماعت
باید فاما در تسبیح و تحمید حکم منفرد دارد و اگر او را اهل نباشد
تنها بگذارد و بانگ نماز و اقامت [illegible] اگر در مسجد
یکبار بجماعت گذارنده اند باز دیگر بجماعت میگذارند مکروه
باشد مگر در حق راه گذاری که حق ایشان باقیست و بروایتی
امام اگر از محراب دور ایستد مکروه نبود این اختلاف در
بانگ نماز است واقامت و این همه جایی که مسجد حی بود اما اگر مسجد راه
بود چون ... روان و مانند آن اگر ده بار بانگ نماز و اقامت
گویند و بجماعت بگذارند مکروه نبود ... ودر

مسجدی که امام و موذن معین ندارد دو بار یا سه بار جماعت
کردن روا بود بی کراهیت — اگر در خانه بیماران اند باید که
جماعت شد کراهیت نیست اگرچه امام را روی سوی قبله بود و که
نکنند بهره کار شوند — اگر امام بمیرد و در خانه جماعت
کنند ثواب جماعت نیابد مگر آن خانه را جانب راه داری کشاده
داشته و بیگانه را دستوری داده تا دران خانه توانند آمد و سزاوار
و سزاوارترین مردمان بامامت عالم است نه قاری زیرا که
نماز بعلم محتاج تر است از آنکه محتاج بود بقراة زیرا که نماز بی
قراءت روا بود فاما نماز بی علم روا نبود و بدانکه امامت چهار
کسی بی کراهیت رواست امامت مسافر مر مقیم را و امامت
متیمم مر متوضی را و امامت ماسح مر غاسل را و امامت قاعد
مر قایم را و در کوزه پشت در جواز امامت اختلاف است
و بروایتی جایز است و هو الصحیح و بروایتی نی یازده کسی روا
نیست امامت زن و کودک مر مردانرا و بیگ [illegible] امامت
کودک در تراویح مر مردانرا رواست و بروایتی روا نیست و علیه

الفتوی

الفوی و امامت برهنه مرجامه پوشنده را و امامت صاحب عذر
مر غیر عذر را و امامت ناخواده مرخواننده را و امامت اشاره
کننده مر صحیح رکن کننده را و امامت قضا گذارنده را مر ادا گذارنده
را و امامت لنگ مر تندرست را و امامت کسی که قادر نباشد
بر ادا حروف مر کسانی را که قادر باشند بر ادا حروف و امامت
نفل گذارنده را مر فرض گذارنده را
و امامت بر مسجدی که تمام وی همچون رکوع
بود مر راست ایستنده را کانرا و امامت بیست و چهار نفر مکروه است
بنده و بنده زاده یعنی مولا زاده و روستائی و فاسق و نزدیک
امام مالک رحمه الله امامت فاسق روانیست و کوژ
پشت و دست شکسته که برای تکبیر برداشتن نتواند
و انکه مادر زاده و بسیار سر فرو کننده و کسی که وقف کند
در غیر محل و حرام زاده و خاصی و آلت بریده و عنین و خارکشید
و نابینا و پیسی که علت وی ظاهر نماید و بول و غایط نگاه دارنده
و شطرنج باز و نرد باز و قمار باز و شراب خواره که پیوسته شراب
خورد و سفیه یعنی آنکه بسیار گزاف گوید و خلق وی را بنظر حقارت

در فرضیت گذارنده را

و کوزه پشت مستحق

نکنند و امردی که در نظر خلق نماید و مردمان بوی ارزو کنند و جاهل
یعنی انکه فرق نکند میان فریضه و سنن و نوافل که در نماز
است و مبتدع یعنی بدمذهب چنانکه معتزله و رافضی و خوا
رجی و مانند ایشان لیکن [illegible] بشرط انکه از احکام
و ارکان صلوة تفاوت نکند و چون تفاوت کند پس [illegible]
الاتفاق روا نباشد و اقتدا حنفی بشافعی رحمه الله روا بود
اگر در موضع اختلاف باشد احتیاط کند چنانکه انا مؤمن
ان شاء الله نگوید و آب مستعمل رخنه نکند و وتر بگزارد و
از پس قی و حجامت ابدست کند و [illegible] و استاد در نماز
مین فاحش نکند آن زمان اقتدا روا بود و اقتدا
بکسی که قران را مخلوق گوید و یا بنده را خالق افعال گوید
و یا در خلافت ابوبکر رضی الله عنه نزاع ارد روا نیست اگر میان امام و
مقتدی چندانی مسافت بود در صحرا که یک صف بگنجد
اقتدا درست نبود بخلاف مسجد و مصلا عید [illegible]
امی و گنگ جماعت میکنند باید که امی امامت کند نه گنگ

زیرا که

آلت اموختنه

زیرا نیز امی را آلت اموختن هست ولکن ر نیست اما امامِ اجیر که اجرت معین دارد مکروه هست زیرا انچه امام بی طمع و ریا رسا باید اگر مقتدی نمی داند که امام مقیم است یا مسافر اقتدا بدو روا نیست و اقتدا در وتر جز رمضان مکروه هست و بقولی مکروه نیست و نفل بجماعت بر سبیل تداعی مکروه است و بغیر تداعی مکروه نیست وهو الصحیح و مراد از تداعی با اذان و اقامت هست و بقولی جماعت در نفل اصلا مکروه نیست بتداعی باشد و یا غیر تداعی اگر کسی امام را در رکعت آخرین دریابد با امام در قعده متابعت کند بعد سلام امام برخیزد یک رکعت بگذارد و قعده کند و برخیزد دو رکعت دیگر بگذارد نماز تمام کند اگر در جماعت مردان و زنان و خناث و کودکان حاضر شوند باید که اول مردان باشند بعده کودکان بعده خناث بعده زنان اگر مقتدی یکی است راست امام برابر ایستد چنانکه سر انگشتان وی با کعب امام برابر باشد و چپ و پس نه ایستد و امام

بدان که ... (حاشیه دستنویس در کنار صفحه، ناخوانا)

پیش نرود و چون مقتدی دو باشند امام پیش رود چنانکه
پس امام جای یکنفر باشد بر وجه مسنون اگر مقتدی
از امام دراز است و امام کوتاه سر مقتدی از سر امام پیشتر
می افتد در سجده پس نماز مقتدی روا باشد یانی
نماز مقتدی روا باشد زیرا چه اعتبار بر قدم راست و اگر
قدم مقتدی نیز از قدم امام پیشتر رود چنانکه مقتدی از
سر امام پیشتر رفته است نماز مقتدی روا نباشد
اگر مردی باز نان عورتان محارم خود جماعت میکند روا بود
و لیکن زنان را باید که در جماعت نه در میان خود مکروه
است و اگر زنی بخواهد که امامت کند زنان را باید که میان
ایشان باشد و پیشتر نرود چنانکه امام برهنگان پیشتر نمی
شاید که در مسجد حاضر شوند پیر باشد و یا جوان و در روایت
صحیح همین است و بروایتی بر زنان در مسجد شوند
اگر امام را نیت امامت زنان شرط است فاما نیت
امامت مردان شرط نیست تا اگر شخصی نماز فرض تنها

میکند و رو

میگذارد و شخصی بدو اقتدا کرد اقتدا از وی باشد نماز گذارد روا
فاما مقتدی را نیت اقتدا شرط است تا اگر نیت اقتدا نکند نماز
روا نباشد امام را مکروه است گذاردن سنن و نوافل بجای که
فریضه گذارده باشد باید که یک دو گام مقام بگرداند و جای دیگر گذارد
و همچنین مقتدی را نیز مکروه است سنن و نوافل گذاردن در جای
فریضه و بقول مکروه نیست فاما منفرد را مکروه نیست سنن و
نوافل گذاردن در جای فریضه ولیکن افضل آنست که از آن
مقام دور شود مقتدی را چهار چیز مانع اقتدا است یکی دیوار
که حال امام بر مقتدیان باز پوشد و اگر نپوشد مانع نباشد
دوم راه که میان امام و مقتدی در صحرا بمقدار دو صف فرجه
بود خوار گاه و هیزم و مانند آن بی تکلف بگذرد مانع اقتدا است
و اگر مسجد بزرگ و در نمازگاه عید چنان روا نا کر مقدار صد گز فرجه
بود مانع اقتدا نیست زیرا چه که آن مصلی را در روز عید حکم مسجد
است و در غیر روز عید آن محاط را حکم صحرا است سیوم
جوی مانع اقتدا است و جوی آنست که در وی کشتی و زورق

برود و روایت صحیح همین است و بروایتی جوی آنست که
بپای نتوان گذشتن ممکن نبود و با مرد قوی بجستن نتوانند بدست
و اگر در میان امام و مقتدیان حوض است که در وقوع نجاست
پلید میشود آن حوض خورد است مانع اقتدا نباشد بهم دیگر صف
زنان مانع اقتدا است یعنی اگر میان صفها مردان زنان اقتدا
اقتدا آن مقدار صف مردان که زنان باشند اقتدا ایشان
با امام روا نباشد آن مقدار صف زنان بگیرند نماز پس گذا
رندگان فاسد شود چون میان ایشان محاذات ثابت شود
و محاذات را شرطهاست یکی آنکه از زنان مشتهاة باشد یعنی
ببیند کانرا جانب ایشان رغبت شود دوم نیت امامت زنان
کرده باشد سیوم نماز مطلق بود چهارم نماز مشترک در تحریمه
و ادا پنجم در میان مردان و زنان حایلی نباشد اگر بر علم
نقشها پیش است بنگرند که نقش جانوران است یا نقش
صورت بی جان چون صورت گنبد و کشتی و جتر و درخت و
بستان و مناره و مانند اینها اگر نقش صورت بی جان است نماز
مکروه نیست

مکروه نیست و اگر نقش صورتها جانوران سخت خرد باشند که صورت
خورد است وریزه وباریک است ویا صورت سر بریده ویا تن
جدا کانده است درین صورتها نماز مکروه نیست وصحیح روایت
همین است وبروایتی مکروه است در مربض قصابان وجای
خفتن شتران وگوسپندان واسپان ودر مزبله وبربام
طهارت خانه نماز مکروه است ودر مسجدی که پس پشت آن
مسجد قدیم جاء خاکدان جدید شده است نیز نماز مکروه است
فاما اگر مسجد جدید است وخاکدان وقدم جا قدیم است نماز در آن
مسجد مکروه نیست اگر کسی مبتلا شد بنماز گذاردن در
شارع عام ودر ملک غیری گذارد زیرا آنچه در شارع شرکت
عام است در وی کفار نیز شریک اند اگر شخصی در نماز
است وشخصی دیگر پیش وی میگذرد نشاید گذشت که مکروه
است ودر گذشتن پیش مصلی اختلاف روایت است
بروایتی در محل سجده گاه گذشتن مکروه است پیشتر از سجده گاه
گذشتن مکروه نیست وبروایتی اگر مصلی ستره دارد باکی

سنت از گذشتن خلق اگرچه متصل ستره بگذارند و ستره
مقدار یک گز شرعی و ستبری انگشت باید و ستره چپ و
و راست باید و جانب راست اولیتر است و ستره امام ستره
مقتدیان است بدانکه در بانگ نماز اختلاف
است بروایت صحیح سنت موکده است مر مقیم را و مسافر
را و بروایتی واجب است و صفت بانگ نماز است که الله اکبر
چهار بار بگوید و باقی را دوگان بار بگوید و بلا اله الا الله
ختم کند و چون بانگ نماز شروع کند بگوید الله اکبر الله
اکبر اشهد ان محمد رسول الله اشهد ان محمد ر
سول الله حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی
الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله
الا الله و سنت در بانگ نماز آنست که در مقام بلند بگوید
و قامت بر زمین و بانگ نماز سنت هدی و شعار اسلام
است و شعار اسلام بر همه مسلمان واجب است تا
اگر اهل محلتی و قومی بانگ نماز و قامت عمدا ترک کنند و نماز
بگذارند

اشهد ان لا اله الا الله

اشهد ان لا اله الا الله

بکذارند امام بایشان حرب کند چنانکه بستند کلوخ
چوب و سخت ترین عقوبتها هلاک کند و بروایتی
بتیغ و تیر و نیزه حرب کند چنانکه با حربیان کند و بانگ نماز
مشروع است برای پنج وقت نماز و برای جمعه نه برای
عید و جنازه و سنن و نوافل بانگ نماز مشروع نیست و
آغاز بانگ نماز از عبد الله انصاری است و قصه آن بود که ابو ذر
غفاری و علقمه و زاهد و نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم اثر
تغیر ظاهر شد چنان کمان بردند که مگر بحاجت دنیاوی متغیر شده
فاما خواست رسول صلی الله علیه وسلم آن بود که بعضی صحابه را جماعت
فوت میشد تا وقت ثلث و شصت تن از صحابه جمع شدند
و برای اعلام جماعت را اختیار کردند بعضی گفتند ناقوس
زنیم تا صحابه را خبر شود که جماعت حاضر آیند رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود نشاید این علامت نصرانیان است و بعضی گفتند آتش
کنیم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود نشاید که علامت مجوسیان
و بعضی گفتند طبل زنیم نیم رسول علیه الصلوة والسلام نشاید

که اهل فی دست بعضی گفته اند علم برآریم رسول علیه السلام
فرمود بعلم برآوردن اعلم نخواهد شد بیغامبر علیه الصلوة والسلام
وصحابه رضی الله تعالی علیهم اجمعین در اندیشه بودند هیچ قرار
نگرفته بود که عبد الله انصاری در شب خواب دید که دو فرشته
از آسمان فرود آمدند وضو کردند یکی بانگ نماز گفت ودوم
قامت من بدل یاد گرفتم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود بگو
تا بگوید عبد الله تمام بانگ نماز گفت چنانکه شب شنیده بود
رسول علیه الصلوة والسلام تصدیق داشت پس ثبوت بانگ نماز
بتصدیق مصطفی علیه الصلوة والسلام است و تصدیق انبیا حجت
او نیز هست و تصدیق غیر انبیا حجت نیست ودیگر آنکه آغاز بانگ نماز
از جبرائیل بود که شب معراج در مسجد اقصی جبرائیل بانگ نماز وقامت
گفت ورسول علیه الصلوة والسلام وفرشتگان وارواح
انبیا را دو رکعت نماز نفل در بیت المقدس امامت کرد
ودر رکعت اول الم تر کیف خواند ودر دوم رکعت لایلاف
خواند وثواب آن بامتان خود را دادند وپیغمبر علیه السلام

بانگ نماز

بانگ نماز را از عبدالله شنید یاد آورد که در شب معراج در بیت
المقدس بانگ نماز و قامت از جبرائیل شنیده بود پیغمبر علیه الصلوة
بانگ نماز خود نگفته است از جهت دفع طعنه کفار زیرا اگرچه با
بانگ نماز گواهی است بر رسالت و نبوة وی هیچ کس بر دعوی
خود گواهی ندهد و میان بانگ نماز و قامت سه فرق است
یکی آنکه بانگ نماز جدا جدا کنند و بلند گویند و اشهدها و مدها دراز
کنند و بلند گویند و قامت شتاب و آهسته و متصل گویند
دوم آنکه بانگ نماز بالای بام و بلندی و بر مناره گویند و قامت بر
زمین سوم آنکه در قامت بعد حی علی الفلاح دوبار قد
قامت الصلوة زیادة کنند و بانگ نماز و قامت را مستقبل
قبله گویند و در وقت حی علی الصلوة و حی علی الفلاح چپ
و راست رو بگردانند و قدم بر جای دارند مگر در بلندی که
خوف افتادن بود قدم نیز بگردانند و برای گفتن بانگ نماز
طهارت شرط نیست و بی طهارت مکروه است و مختار
آنست که بانگ نماز بی طهارت گفتن مکروه نیست و قامت بی طهارت

گفتن مکروه است و صحیح روایت سهل است و بانگ نماز گفتن

تمکله گوید و بغیر استقبال قبله مکروه است لمخالفته السنة و بغیر

طهارت مکروه نیست لحصول المقصود و هو الاعلام

بانگ نماز گفتن پیش از وقت نزدیک ابو یوسف رحمه

در بامداد و در نصف از شب رواست نزدیک امام

محمد و ابو حنیفه رحمهما الله بانگ نماز گفتن پیش از وقت

اصلا روا نیست تا اگر بانگ نماز مسجد حی پیش از صبح

در گوش رسید بر شنونده جواب روا شود زیرا که

عبادت نیست و دلیل بر آنکه بعد میان صحیح ان بانگ نماز

باز باید گفت و اگر گوید نماز بی بانگ مکروه باشد

نوع مشروع نیست اگر در مسجد بانگ نماز گفته باشند

دیگر آمد بانگ نماز آغاز کرد منع کنند و اگر در اثنای گفتن دانست

که بانگ نماز گفته اند ترک ندهد تمام کند زیرا که تکرار بانگ نماز

مشروع است والدلیل علی جواز التکرار تکرار یوم

الجمعة بجمعة مؤذن میان بانگ نماز و اقامت

مکروه در نماز

مردن نماز شام و بقول صاحب در مبین با آنکه اذان و اقامت
رسانیدن بینه نشستن و تثویب یعنی اعلام بعد اعلام
چنانکه الصلوة الصلوة و یا قامت قامت و مانند آن نزد
متاخرین روا است و بقول متقدمان مکروه است مگر در باب
او و نزدیک ابو یوسف رحمه الله تثویب مخصوص بقصد
یک کس نیست که بکار مسلمانان مشغول شد چنانکه امیر و قاضی
و مفتی و مانند ایشان اجابت موذن مسجد حی یعنی
محلت خود واجب است و اجابت موذنان مساجد دیگر واجب
نیست و فتوی بدین است و بر روایتی اجابت همه موذ
نان واجب است و موذن را سنت است که در میان
اذان و اقامت در مسجد باشد و تاخیر اقامت مر
موذن را از بهر رسیدن خلق بجماعت مکروه نیست
بلکه مستحب است زیرا که تاخیر اقامت اعانت بر طاعت
است اما تاخیر بر مفتی نکند که خلل در وقت نماز افتد
و اقامت گفتن مرغیر را در غیبت موذن بی کراهت

روا است و همچنین مکروه نیست قامت گفتن بر غیر
مؤذن حاضر باشد بی اجازت امام هم بالکلیه او را
ان باید کرد و مهمان نشاید بی اجازت خصم خانه بانگ نماز گوید
و یا امامت کند اجابت مؤذن و قران خواننده را واجبست
اگرچه در عین تلاوت بود باید جواب بانگ نماز گوید و صحیح
روایت همین است و بروایتی واجب نیست فاما اگر در مسجد
قران میخوانند و یا علم تکرار کنند مخیرست در اجابت ولیکن
صحیح روایت آنست که اجابت کنند تا عوام در حق بانگ نماز با
عتقاد نشوند و اجابت آنست که هرچه مؤذن گوید شنونده
نیز همان گوید مگر چون مؤذن بحی علی الصلوة و حی علی
الفلاح برسد شنونده و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و بروایتی شنونده نیز حی علی الصلوة و حی
علی الفلاح گوید و در حالت شنیدن بانگ نماز بهیچ کار مشغول
نشود بلکه اگر در کار باشد باز ماند و اگر در راه رود باز باشد
بایستد و اگر نشسته باشد بخیزد و اگر غلطیده بنشیند

باز بنشیند

حرمت تعظیم نیکوتر باشد آن بگذارد و جنب جواب بانگ نماز بگوید و اگر
نگوید مکروه کار شود و اگر کسی نماز فایته را قضا گذارد برای فریضه
اول بانگ نماز و قامت بگوید و در باقی نماز مخیر است خواه بانگ نماز بگوید
خواه نگوید فاما قامت گوید و اگر کسی بانگ نماز و قامت برای
دیگران میاید و خود با ایشان نماز نمیگذارد مکروه باشد
بانگ نماز گفتن مکروه است و بانگ نماز جنب و قامت وی مکروه
و بانگ نماز مست و فاسق و دیوانه و زن و کودک و نشسته و
مکروه است و اگر نشسته برای خود بانگ نماز گوید مکروه نیست و
مستحب است اعاده بانگ نماز ایشان فاما در اعاده بانگ نماز
جنب و مست و دیوانه اتفاق است و در اعادت بانگ نماز
و قامت [illegible] و اگر بسته بگذرد بر قامت مکروه نبود و مستحب
است که [illegible] و اگر کسی که در خانه نماز بگذارد و بانگ نماز و قامت
گوید بسته نگذرد بر قامت [illegible] مجلس زنان در روز جمعه
و کسی را که جمعه از وی فوت شود ظهر تنها بگذارد بغیر بانگ نماز
و قامت زیرا که بانگ نماز اعلام غایبان است چون بسبب

اگر نیت جماعت نماز پیش امد شد بانگ نماز و اقامت حاجت نباشد
اگر مسافر برنشسته دابه بغیر استقبال قبله بانگ نماز گوید
مکروه نباشد و غیر مسافر را و در راه روان و سواری استقبال
قبله و نشسته بانگ نماز مکروه است مگر آنکه عذر باشد و یا در سفر بود
آن زنان ایشان را مکروه نباشد ... برای فریضه بجماعت
در مسجد بانگ نماز و اقامت مکروه است و در خانه مکروه نیست و در
و در بانگ نماز بنده و اعرابی و ولد زنا و نابینا مکروه است
چه گفته اند که در نماز جنازه بانگ نماز و اقامت نیست و
گفته اند که در وقت زادن بچه در گوشش راست بانگ نماز
میگویند و در گوش چپ قامت ... چون او بمیرد همان
بانگ نماز و قامت که گفته بودند برای این نماز روا بود ...
نماز جنازه رکوع و سجود نیست از جهت آنکه سجود بر غیر
خدا یار روا نیست ... بدانکه
نماز ستون دین است و سر جمله اعمال صالح است و اول
حساب از نماز شود چون بنده از حساب نماز بیرون آید

...

هما حا بها بروی ا سان شود و سبب نفسی وجوب صلوة
وقت است و لیکن جزوی که متصل است باداء درکلو وقت و شرط
نفسی وجوب صلوة عقل و بلوغ است و سبب وجوب اداء
صلوة خطاب است و شرط وجوب اداء آن اسلام و عقل
و بلوغ است و رکن نماز قیام و قراءت و رکوع و سجود و قعود
است و شرط صحت اداء نماز پاکی تن و جامه و استقبال
قبله و ستر عورت است و حکم نماز سقوط واجب از ذمه
است پس بدانکه بر مسلمانان واجب است که نماز
را قائم دارند که در خبر آمده است هر که نماز را خوار دارد
او را به بیست و دو نوع عقوبت کنند ده عقوبت در دنیا بود
و دوازده عقوبت در آخرت باشد و عقوبت دنیا انست
که بچشم مردمان خوار شود و در دلها گران نماید و بلا مبتلا
شود و برکت از وی بردارند و دعا ایشان مستجاب
نشود و از دعاء نیکان نصیب نباشد سیما نیکی برند
و هیچ نیکی از وی نپذیرند و اندامها وی را بر طاعتها گران کنند

هیچ وقت زبان وی از بد گفتن باز نه ایستد و عقوبت آخرت

آنست که در جان کندن دیر بماند گوییا که تو ا جمله جهان بروی

افگنده اند گرسنه بمیرد واگرچه طعامها جمله عالم خورده

باشد و وقت مردن زبان از وی بر گیرند واگرچه ابها جمله

اشامیده باشد تشنه بمیرد و گورش تنگ گردد شود و صد و

از خندقها دوزخ بروی بگشایند و از جواب منکر و نکیر فرو ماند

و در گور عذاب کنند و از دل نیکان فراموش گردانند تا دعا

ایشان نکنند و نامه بدست چپ دهند و حساب بر وی

دشوار شود و از شفاعت پیغمبر علیه الصلوة و السلام محروم

ماند و جای وی با فرعون و هامان و قارون در دوزخ بود دیگر را

منادی ندا دهد ای بنده بدبخت هرگز از دوزخ بیرون نیایی

و در حدیث دیگر آمده است که چون بنده مؤمن نماز میگذارد

و حقوق نماز نگاه میدارد آن نماز را فرشتگان بآسمان می

برند و دعا میکنند و نماز نیز دعا میکند گذارنده را و میگوید

حفظك الله كما حفظتني و چون سبک میگذارد

وهم وی بجا نمی آرد حابه میلتر و میلو ید ضیعک الله لها
ضیعی پس فرشتگان آن نماز بر روی وی زنند بخود
باسم قوله و التی بدانکه اول وقت نماز فجر از صبح صادق
است و صبح صادق سپیدی راست چون دار به در کرانه
آسمان ظاهر میشود و آخر وقت وی تا طلوع آفتاب است
و اول وقت ظهر از وقت گشتن آفتاب است و آخر
وقت وی تا دو چندان شدن سایه هر چیزی خارج
سایه اصلی است نزدیک امام اعظم رحمه الله و نزدیک صا
حبین تا مثل و حنبل تا یک چندان شدن سایه
هر چیز خارج اصلی و قول صحیح قول صاحبین است و فتوی
بر قول ایشان است و چون سایه هر چیزی دو چندان
شده باشد وقت ظهر بالاتفاق بیرون رود و سایه
اصلی سایه است که کم شدن سایه بدو منتهی شود و از
وی سایه زیاده شدن گیرد و شناختن وی آنست که
پیش از زوال چوبی راست بر زمین هموار فرو برد و سایه

چوب را نصب می کنند چون بدانند که سایه دراز بود و کوتاه

میشود بدانند که هنوز زوال نشده است و اگر نه کوتاه میشود

و نه بدانند که وقت گشتن آفتاب همین است و این را فی زوال

میگویند و بشناس سایه ایام در هر برجی کماه متفاوت است زیر

آنچه هر برجی را چهار هفته است و در هر هفته سایه هر ماه مختلف

میشود و درین مختصر ماه سایها هر برجی را طریق اطلاق

و عموم ذکر کرده شد تا دریافت آن بر عوام متعذر نشود

و هم از بهر فهم و دریافت شان تفصیل آن نظم بیان

شد چنانکه فاضلی میگوید ابیات فی زوال سایه کلامه

اصلی از من بدان تا شوی تو لذت برحمن آنرا کنم بیان

وقتی که آفتاب بمیزان و حمله بود بشمار چهار نیم قدم خویش

اثر مان در ثور و سنبله سه قدم نیم هم شمار جوزا و اسد

دو نیم هست کمترین نشان سرطان یکی و نیم ازین بیشتر

مکو شش نیم حوت و عقرب میدار دل بران ده نیم از قدم

چو در آید بجدی تیر در قوس و دلو هشت و نیم سست بدان

زردم

هر مردی قامتش هم هفت است از قدم بلند است سایهٔ اصلی
بنهٔ بقدر آن دیگر در تعلیل بیت سمائی کرده اند به سرطان
یک قدم نمیست یکان افزایی تا میزان و دوکان جدی
افزاید شود هم همچنان نقصان ودیگر است در بیت مدرج
است چون خوراند رحل جدی باشد ده نیم میگر چون از آن
بگذشت هر برجی دوکان بار است زیر تا برجی شش حمل
نامند چون بگذرد یک یلت کام است تا بیت الفرشکل
کیا است یکان باری بیفزایی تا میزان در شود پس
دوکان باری بیفزایی تا آخر است است پس بدان
که قدم هفتم حصه قامت آدمی است و هر قدمی پانزدهم آنرا
وی است و در هر چیزی بجای قدم هفتم حصه وی معتبر است
و بعضی در سرطان و اسد و سنبله دهم حصه هر چیزی
معتبر کرده اند و در حمل و ثور و جوزا هشتم حصه هر چیزی و
در میزان و عقرب و قوس هفتم حصه هر چیزی و در جدی
و دلو و حوت چهارم حصه هر چیزی پس سایهٔ اصلی بحسب

آنکه اختلاف دارد و چون سایه اصلی مختلف ست باختلاف

آنکه باید که هر یک نماز هر اول وقت رعایت کند تا در ادای

آن شبهه نباشد و در وقت متفق علیه ادا شود باتفاق

علما جایز افتد و اول وقت نماز عصر بعد دو چندان شدن

سایه هر چیز ست خارج سایه اصلی و آخر وقت وی تا هر

غروب شدن آفتاب ست فاما تا غروب تاخیر کردن

مکروه ست و اول وقت نماز شام بعد غروب شدن آفتاب

ست و آخر وقت وی تا غروب شدن سرخی که طرف

مغرب ست و آن دایم که سرخی نزدیک صاحبین و نزدیک

امام اعظم رحمه الله بعد غایب شدن سپیدی که در

محل غروب ست و بعضی فقهاء رحمهم الله از متاخران از

جهت احتیاط در ظهر و شام و عشا فتوی بر قول صاحبین

داده اند و آخر وقت عشا باقی ست تا آنکه صبح صادق

بر آید و وقت وتر و عشا یکی ست لیکن میان ایشان

ترتیب لازم ست ازان جهت وتر بر نماز خفتن؛

مقدم

مقدم ندارد وقت بامداد
هنگام روشنائی است و مستحب در ظهر تابستان آخر
وقت است و در زمستان اول وقت و در نماز دیگر
در هر دو هنگام آخر وقت است ولیکن آن قدر تأخیر نکنند که آفتاب
متغیر شود و چنان گردد که در وی چشم خیره نشود که تاخیر کردن
تا آن وقت مکروه است در نماز شام اول وقت و در نماز
خفتن تا ثلث شب است و تاخیر وی تا نیم شب مباح است
و بعد از آن مکروه است و مستحب در وتر آخر شب
است اگر بیدار بود و الا پیش از خواب بگذارد و
در روز ابر مستحب در عصر و عشاء تعجیل است و در باقی
نماز تاخیر فاما متاخران از فقها در هر پنج نماز اول وقت
مستحب گفته اند بدانکه
روا نباشد در وقت طلوع و در استوا و در وقت غروب
قضاء فرایض و واجبات فایته از وقت چون وتر فوت شده
و سجده تلاوت و نماز جنازه که در وقت کامل لازم شده باشند

مگر عصر همان روز روا باشد لانها تودی کما وجبت ولکن
تاخیر وی تا غروب مکروه است و نفل و نوافل درین
وقت با کراهیت روا باشد اما درین وقت اگر آیته سجده
خواند و یا جنازه حاضر شد سجده تلاوت کردن و نماز بران
جنازه گذاردن روا باشد با کراهیت و باز گردانیدن نشاید و
مکروه است نفل بعد دمیدن صبح صادق جز سنت نماز بامداد
و مکروه است بعد فجر و پیش از مغرب و در حالة خطبه سنت
و نوافل اما فائت نماز ها قضاء گذاردن در وقت خطبه بالاتفاق
روا است بغیر کراهیت و لیکن سخن گفتن در حالة خطبه
بالاتفاق حرام و نماز ها قضا گذاردن بعد فجر و عصر واجب شده
باشد روا بود بغیر کراهیت اگر جنازه بعد از غروب پیشی
از مغرب رسید چه باید کرد درین محل دو روایت است یکی آنکه
بعد فریضه و سنت مغرب باید گذارد و سنت مغرب را
تاخیر باید کرد و تاخیر کردن سنت مکروه است و نماز جنازه بعد از
مغرب مکروه نیست دوم آنکه بعد فریضه مغرب نماز جنازه بگذارد

بعد

بعد گذاردن نماز جنازه سنت بگذارد و نماز جنازه را تاخیر
نکند لانه فرض والفرض لا یوخر لاجل السنه

وقت مکروه نماز عصر آنست که قرص
آفتاب متغیر شود و چنان گردد که در نظر کردن بچشم خیره
نشود درین وقت ادا روا بود و قضا روا نبود نزدیک علما
ما و بقول شافعی رحمه الله هر دو روا بود بقول حسن بن زیاد
ادا روا نبود ... بدانکه در شب و
روز ... رکعت نماز است از آن هفده رکعت فرض
است دو رکعت نماز بامداد است و چهار رکعت نماز پیشین
است و چهار رکعت نماز عصر است و سه رکعت نماز شام
و چهار رکعت نماز خفتن است و سه رکعت نماز وتر واجب
و دوازده رکعت سنت مؤکده است که در ایمان آن ثواب
است و در ترک آن عتاب است و حرمان شفاعت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم است و آن دو رکعت نماز سنت فجر است
و چهار رکعت سنت ظهر است پیش از فریضه و دو رکعت

و دو رکعت بعد از فریضه است و دو رکعت سنت مغرب است
و دو رکعت سنت عشاء است و دوازده رکعت سنت زائد
خارج است از دان سی دو رکعت است که در گذاردن آن دوازده
رکعت ثواب است و در ترک آن بزه نیست و غالب آنست
که تارک آن از شفاعت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
محروم نماند و آن چهار رکعت سنت عصر است و چهار
رکعت سنت عشاء است چهار رکعت پیش از فریضه
است و چهار رکعت پس از فریضه و قرائت این چهار رکعت
بدین تفصیل است در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی
سه کان بار است و در رکعت دوم اخلاص و معوذتین یکان
بار است و در رکعت سیوم آیة الکرسی سه بار است
و در رکعت چهارم اخلاص و معوذتین یکان بار است و بر
روایتی بجای اخلاص و معوذتین چهار قل است
نکته سنت که پنج وقت نماز فریضه است زیاده نقصان چرا
نشد بگو نکته اینست که پنج نماند در پنج وقت پنج

پیغمبر

پیغمبر مرسل بگذارده اند و حضرت حق تعالی و تقدس از ایشان
قبول کرده است و همان پنج نماز بدان وقتها بر امت محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم فرض گردانیده تا امتان محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم ثواب پنج پیغمبران مرسل حاصل کرده اند
چنانکه در خبر است که آغاز نماز بامداد از آدم صفی بود علیه السلام
اندر آنچه وی از بهشت وی بر زمین آمد هوا تاریک دید
اندوهگین شد چون صبح دمید روز روشن شد هم
در آن وقت دو رکعت نماز شکرانه بگذارد و نماز پیشین
ابراهیم خلیل الله علیه السلام گذارده اند آنچه بخواب دید
که فرمان شده است پسر را در راه خدای تعالی ذبح کن
و قربانی ده خواب انبیا وحی است خواست که پسر را
قربانی کند و پسر و پدر در راه خدای بر پسری و پدری
تمکین نکردند فرمان خدا بجای می آورده اند حق تعالی عوض
پسر وی اسماعیل ذبیح الله از بهشت میشی فرمود
فحل فربه بدست جبرائیل بفرستاد و نیز از آتش

نمرود نجات یافت چهار رکعت نماز شکرانه بگذارد
وآن بر ما فریضه گردانید تا نوبت ابراهیم خلیل الله در یابیم
و نماز دیگر یونس پیغمبر علیه السلام گذارد آنچه از شکم ماهی
و از ظلمت دریا نجات یافت چهار رکعت نفل شکرانه
گذارده وآن بر ما فریضه گردانید و سه رکعت نماز شام
عیسی علیه السلام گذارد در آنچه کفار ترسا ثالث ثلثه
گفتند چون عیسی علیه السلام ازین شرمندگی خلاص
یافت سه رکعت نماز شام شکرانه گذارد وآن بر ما
فریضه گشت و چهار رکعت خفتن موسی علیه السلام
گذارد در آنچه از مداین بمصر میرفت و حرم همه یوسف
علیه السلام در راه در دره گرفته شب تاریک بود باران
می بارید و برق می درخشید و رعد می غرید و گرگ
در گوسپندان افتاده بود هر چند موسی علیه السلام آهن
بر سنگ می زد آتش بر نمی آمد هر دو با موسی
علیه السلام در سخن آمدند که ما با مؤثر را مرتیم از ما چه آید

موسی علیه السلام

موسی علیه السلام امید منقطع کرده بر کوه طور بر آمد نوری دید
بعلامت که آتش است از ان نور آورد تا الله بر آمد موسی
علیه السلام آتش است یافت چون باز گشت هوا صاف شده
بود وگرگ از رمه گوسپند رفته بود و فرزند بار نهاده
بود موسی علیه السلام شکرانه چهار رکعت نماز بگذارد
وان بر ما فریضه گشت این پنج نماز در حضرت خدای
از این پنج پیغمبران مرسل قبول افتاد همان پنج نماز بر ما
فریضه گشت و ختم آن پنج نماز وتر است که ختم انبیاء محمد
رسول الله علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیمات و
علی اله و اصحابه اجمعین گذارد در آنچه از معراج باز
گشت با یاران این حدیث فرمود صحاب ان الله زادکم
صلوة الا وهی الوتر فاوتروا یا اهل القران ثمان
الله ونجیب الوتر وجعلوا وقتها من العشاء
الی الصبح الصادق پس هر که بگذارد وتر را او را
ثواب نماز پیغمبران بدهند چنانکه در گذاردن آن پنج

نماز ثواب پنج پیغمبران مرسل یافته اند

بدانکه اگر کسی یک رکعت فریضه ظهر گذارد
پس جماعت شد یک رکعت دیگر با وی ضم کند و
بوده قعده بنشیند و سلام دهد و با امام بپیوندد و اگر رکعت
اول مقید بسجده نکرده است قطع کند و با امام بپیوندد و اگر
سه رکعت بگذارده است چهارمی تمام کند و به نیت
نفل با امام بپیوندد و اگر رکعت سیوم را سجده مقید نکرده
باشد باز گردد بنشیند بر سر دو رکعت سلام دهد
و با امام بپیوندد و در ظهر و عشا همین کند و در فریضه فجر و
شام اگر یک رکعت گذارده باشد دوم ضم نکند نماز قطع
کند بجماعت در آید فاما اگر فریضه فجر و عصر و شام تمام کرده
باشد بجماعت در نیاید که نوافل درین اوقات مکروه است
و اگر کسی فریضه ظهر و عصر و عشا سه رکعت گذارده
است چهارمی تمام کند نخواهد که بجماعت بپیوندد حیله آنست
که در چهار رکعت ننشیند و دو رکعت دیگر ضم کند تا هر

شش

لا صلوة الا بقراءة رسول
علیه السلام فرموده است
و صحابه رضوان الله
تابعین بی تکبیر اول
پس معلوم شد

قال النبی صلی الله علیه وسلم

شش نفل شود بوده با امام بپیوندد و حیله دیگر آنست که چهارم
رکعت نگذارد تا هر چهار نفل شود بعد فرض بسه اقتدا کند
اگر کسی امام را در مسجد در فریضه بگردید و از فوت جما
جماعت می ترسد سنت را ترک دهد فریضه بجماعت
بگذارد و اگر بداند که یک رکعت با امام خواهد یافت در گوشه
مسجد سنت بگذارد بوده با امام بپیوندد و پس صفها و میان
سنت نگذارد که مکروه است و بعد از فریضه سنت گذار
دن مکروه است اگر کسی در نماز بامداد خواهد که
بجماعت رسد و سنت نیز بعد فریضه بگذارد بی
کراهت حیله آنست که در سنت شروع کند بعد
از شروع شکند بر (؟) آنکه تا دین شود و آن سنت
بروی روا بود ادا آن بعد فریضه بی کراهیت بعد
شکستن بجماعت درآید بعد سلام نماز فریضه سنت
بگذارد و بروایتی نگذارد اگرچه واجب شده باشد بسبب
شروع فاما در حیله ابطال عمل است و ابطال عمل شروع

نیت پس حیله احسن آنست که شروع کند درست
تکبیر گوید برای سنت را پس تکبیر دوم گوید برای فریضه
را بی سلام و بی کلام پس بیرون آید بتکبیر دوم از سنت
در آید در فریضه و این انتقال است از عملی بعملی نه ابطال
فاما در ظهر موذن را در اقامت یا امام را در فریضه ... بیوند
و بسنت مشغول نشود بعد فریضه چهار رکعت سنت از
محل فوت شده است بگذارد بعده دو رکعت سنت بگذا
رد و بروایتی اول دو رکعت سنت بگذارد بعده چهار بگذا
رد و اگر کسی دو رکعت سنت ظهر بگذارد بعده جماعت
... و یا دو دو رکعت سنت جمعه بگذارد بعده خطبه
اغاز شد باید که بر سر دو رکعت سلام گوید و بروایتی
هر چهار تمام کند و اگر کسی چهار رکعت سنت ظهر را
قطع کند بالاتفاق چهار رکعت واجب آید لان سنت
الظهر را قطع کند بالاتفاق چهار رکعت واجب آید
الظهر بمنزلة الواجب و لیکن نشسته گذاردن روا است

بخلاف

بخلاف سنت الحرکه نشسته نگزاردن روا نیست اگر سنت
فجر قضا شد فی فریضه قضا نکند چون ادا برآید واما اگر
فریضه فجر با سنت بهم فوت شود فریضه و سنت قضا
بگزارد مادام که افتاب زوال نشده است و بعد از نشستن
افتاب سنت را قضا نیست و سنتهای دیگر اگرچه با فریضه
بهم فوت شود آنرا قضا نیست فصل فی فرایض الصلاة
بدانکه اگر کسی فریضه از فرایض نماز ترک دهد نماز
روا نبود و فرایض نماز یازده است هشت بیرون نماز است
و سه درون نماز است آن هشت که بیرون نماز است یکی
پاکی تن است از حدث و جنابت تا اگر کسی بی وضو یا
جنب بود نماز گزاردن بی پاک شدن روا نبود دوم پاک کردن
جامه است از هر چیزی از نجاست غلیظه چون بول آدمی و
غایط و خمر و خون و ریم و زرداب و بول جانوری که گوشت وی
حرام است چون استر و پیل و خر و موش و غیر آن و سرگین
افگنده ماکیان و بط اهلی تا اگر در جامه و در تن مصلی نجاست

غلیظ زیادة از درهم شرعی بود شستن آن فرض باشد و
نماز بآن روا نبود و اگر درهم شرعی بود شستن آن واجب
بود و نماز بآن روا بود و اگر از درهم شرعی کم باشد شستن
آن سنت بود و درهم مقدار کف دست است و کف مقدار انکه
است بعرض پس از نجاست مغلظه مقدار کمتر از درهم شرعی
عفوست و از نجاست مخففه فروتر از ربع جامه عفوست
دوم پاک کردن جامه از نجاست مخففه چون سرگین و
آن نزدیک ابو حنیفه رحمة الله علیهم نجاست مغلظه است
و نزدیک صاحب نجاست مخففه و پس افکنده مرا
... انی که گوشت ایشان حرام است چون چرغ و شاهین
و عقاب و باز و غلواز و بول حیوانی که گوشت ایشان حلال
است چون گوسپند و گاومیش فاما پس افکنده
بعضی مرغان که گوشت ایشان حلال است چون کبوتر و
گنجشک پاک است تا اگر نجاست مخففه بربع کل جامه
و یا ربع هر تخته چون آستین و تریز برسد نماز روا نبود

فاما

فاما اگر کم از ربع جامه برسد نماز روا بود ولیکن عمداً آوردن
بزه بود و نجاست غلیظه و خفیفه اگر مرئی است شستن آن
بزوال عین است مگر چیزی که دشوار بود زوال وی عفو بود
شستن سه بار و اگر مرئی نیست سه بار شستن و فشردن
پاک شود و اگر فشردن ممکن نباشد چون کفش و موزه و
کاسه و کوزه و بوریا سه بار شستن و بعد هر شستن یکبار
خشک کردن چندانکه از چکیدن باز ماند پاک شود و در اندام
سه بار شستن بیای بسنده است و هرچه در کهورد پلید بر او
دیگ مسین و آینه و کارد و مانند این بر زمین مالیدن پاک شود
و آب شستن یکبار و روی زمین بخشکی رفتن از
پلیدی پاک شود و بینه که اثر او پلیدی نیست بحذف پاک شود
اگر موش اندر افتد در دنگان پرنده در او ... ند افتد آب
پلید شود بنا بر آنکه تعذر نگاهداشتن آن فتوی همین است
همچنین رفتن در خلاب در روز باران پا پلید نکند اگر چه
سیلاب مخلط بود بعذره چون آب باران غالب باشد و خلاف

جاری بود وجامه را نیز پلید نکند اگرچه بسیر فاحش باشد ب
سیوم بلوی سیوم جای پاک فرض است مقدار جای دو پای
وجای سجده اگرچه جز این جای دیگر پلید بود نماز روا باشد بلک
اعتبار مرجای قدم راست چون جای قدم پاک بود نیز نماز
روا باشد اگرچه جای سجده پلید بود اگر مقدار یک رکنی
پای بر زمین پلید ماند نماز روا نبود اگر مصلا تو تاه است
تا سر نمی رسد باید که در زمین پلید زیر پای دارد و سر
جای سجده و اگر بر زمین پلید نمناک و تر مصلی انداخته و تری
برروی مصلا پدید آید نماز روا نبود و اگر پدید نیامد نماز روا
و اگر زمین پلید است و یا خلیش وجای خشک نیست نماز
با شارت بگذارد و اگر زمین پلید خشک شد و اثر
نجاست رفت پاک گردد نماز روا بود و تیمم روا
نبود و اگر بران زمین آب رسید تر شد اگر نجاست
پدید آید پلید باشد و اگر نیاید پاک باشد چهارم وقت
فرض یعنی نماز گذاردن در وقت فرض است و پیش

از وقت

از وقت بالاتفاق روا نیست و بعد از گذشتن وقت ترک
کند مستحق عقوبت دنیا و آخرت که در وی عقوبت آخرت است
که پیغمبر علیه السلام فرمود حدیث من ترک الصلوة حتی
متعمدا لقی فی النار ثمانون حقبا والحقبة ثما
نون سنة یعنی هر که نماز عمدا ترک کرد بی عذر هشتاد
حقبه در دوزخ بماند و حقبه هشتاد سال است پس
هشتاد حقبه شش هزار چهار صد سال است العیاذ
بالله که تارک یک نماز این مقدار مدت در دوزخ خواهد
ماند وای بر آنکس که نمازها فوت کرده باشد و عقوبت
دنیا که تارک صلوة را بدرّه تعزیر کنند و یا در بازار ببرند
و یا چندان بزنند که از وی خون روان شود و یا بند کنند بدانکه
مسلمست اقتدا امام را که مولوی تارک الصلوة بالاتفاق روا نیست
اگر شخص از گناه توبه نصوح کرد نماز فوت شده از
وی بتوبه عفو نمی شود تا نگذارد از ذمه وی ساقط نشود
فاما آنکه از وقت تاخیر کرده باشد امیدست که بتوبه عفو شود

بعض از فرایض بعذر ساقط شود اما وقت و نیت
بهیچ عذر ساقط نشود فی ترغیب الصلوة ترتیب میان و
قتی و فایته فریضه است تا اگر نماز فوت شده را قضا نکند
و وقتی روا نبود بسبب ترک ترتیب که از فرایض است
و سقط ترتیب سه چیز است فراموشی و تنگی وقت
و فوت شش نماز و دخول وقت هفتم نماز و نزدیک
امام شافعی رحمه الله ترتیب نگاه داشتن فریضه نیست
تا اگر ترتیب نگاه ندارد نماز روا بود اگر شش نماز فوت
شد و ترتیب ساقط شد بدخول هفتم نماز بعضی قضا
کرد و اندکی باقی ماند بروایت صحیح ترتیب باز نگردد
و بروایتی باز گردد اگر یک نماز فوت شده است
با یاد داشت آن پنج نماز گذارد و نزدیک امام اعظم رحمه الله
همان یک نماز باز گرداند و نزدیک صاحبه رحمهما الله این
نماز را و آن هر پنج نماز را قضا کند و اگر نماز وتر فوت شده
است با یاد داشت آن فجر گذارد نزدیک امام ابو حنیفه رحمه
فجر

فجر فاسد شود و نزدیک صاحبین رحمهما الله روا بود
اگر کسی گمان برد که نمازی از من فوت شده است بدین
گمان در نماز شروع کرد پس معلوم شد که فوت نشده
است این نماز نفل شود پس که کرد قضا نماید اگر یک نماز قضا
شده است و نمی داند که کدام نماز است یک روزه نماز قضا کند
و اگر شک شد که دو نماز فوت شده است مثلا ظهر از
روزی و عصر از روز دیگر و نمی داند که اولین کدام است
تحری کند تا یقین حاصل شود و اگر یقین نشود و نزدیک
امام اعظم رحمه الله اول ظهر قضا کند بعده عصر بعده ظهر دوم
بار قضا کند و نزدیک صاحبین رحمهما الله همان ظهر قضا کنند
بعده عصر و ظهر دوم بار نگزارد اگر کسی در دار حرب
مسلمان شود و نداند که نماز و روزه فرض است بعده دانست
بروی قضا لازم نیاید و اگر مقیم را در حضر نمازها فوت
شده است در سفر قضا میگذارد اجماعست که چهار گانه
قضا کند و اگر در سفر فوت شده است در حضر قضا

میکند بالاتفاق دو گانه قضا کنند زیرا آنچه در نماز اعتبار وقت
وجوب است و در کفارت اعتبار وقت ادا است و نزد
دیگر امام شافعی رحمه الله چهار گانه قضا کنند زیرا آنچه در سفر
ضرورت بود آن نماند اگر شبهه شد در وقت هست
یا نه ظهر الیوم گوید اگر ظهر بود و عصر الیوم نیت کند
اگر عصر وقتی بود و قضا ذکر نکند اگر کسی قضا بگذارد
نمازهای عمر خود را احتیاطا بی آنکه از فوت شده باشد گذارد
بود و بروایتی مکروه نبود و لیکن بعد فجر و عصر نگذارد و
در جمله رکعات قراءت خواندن تا آن نمازها نفل
اگر شک شد که نماز بگذارده ام یا نه
افتد اگر شک در وقت بود اعادت این نماز بر
وی بود و اگر بعد گذشتن وقت بود بر وی هیچ نبود مسئله
اگر نماز پیشین بگذارد بعده سلام یاد آمد که فجر نگذارده
است ظهر روا باشد بامداد را قضا کند و اگر در نماز جمعه
یاد آورد که فجر نگذارده ام و او در حالتی که اگر فجر قضا کند جمعه
فوت شود بقول امام محمد رحمه الله جمعه تمام کند بعده فجر قضا

و بقول

وقول شیخین رحمه الله جمعه را قطع کند وفجر بگذارد وباز جمعه گویند وصحیح اینست که جمعه تمام کند پس فجر قضا کند پس از ان ظهر ادا کند پنجم ستر عورت فرض است مردانرا از زیر ناف تا زیر زانو وناف مردان عورت نیست وزانو عورت است وزنان حره را از سر تا قدم پوشیدن فرض است مگر روی وکف دست ودو پای شان در حق نماز عورت نیست تا اگر برهنه شود این اندامها نماز درست باشد فاما در حق نظر بشهوت حکم عورت دارد یعنی بکار دیدن این اندامها بشهوت حرام است وبغیر شهوت مکروه است وکنیزکانرا از گلو تا زانو پوشیدن فریضه است وسر ودو دست وپای شان عورت نیست امرد اگر پیدا کند مردان رسیده است وخوب روی نیست حکم وی چون حکم مردان است واگر خوب روی باشد حکم وی چون زنان است وی از سر تا قدم عورت است نظر بشهوت سوی وی حرام است فاما سلام ونظر بغیر شهوت لا باس است

ولهذا لم یؤمر بالنقاب و دختر هفت ساله را

پوشیدن مستحب است و نه ساله و ده ساله را واجب

باید دانست که عورت یکدیگر دیدن و نمودن حرام است

چنانکه مردان را از زیر ناف تا زیر زانو دیدن و نمودن روا نیست

و مس کردن نشاید مگر بوقت حاجت چون ولادت و

عیب روا نباشد دیدن در اندام هر بیگانه جز روی و کف

کف دست آن هم وقتی که ایمن باشد از شهوت و اگر

ایمن نباشد نشاید دیدن مگر بجهت گواهی و حکم تزویج

و تداوی چون زنی طبیب در شهر نباشد و طبیب را

باید که بقدر وسع و امکان در اندام زن هیچ نظر نکند و دست

نزند مگر در موضع درد و جراحت با جامه ستبر تا نرمی

اندام عورت بر دست طبیب نرسد و زنان هیچ را بند و

چون بیگانه است خود را ننماید اگرچه خصی و عنین و مجبوب

و مخنث بود و در بنده کشتن اختلاف شده حرام است

مادام که یازده ساله نشده است باک نباشد بدر آمدن

بیان زنان

میان زنان ومحبوب را بعضی مشایخ رحمهم الله رخصت داده استفا ما صحیح انست که بمجلس را از ایشان درمیان زنان کنند اما رنفا ما بندگان که ملک آن زن باشند فحل باشند یا خصی روا بود که پیش آنکس خود بیایند اما ... تکلمن در غلامیان ... هنگامه ... باشند و آنکس رخصت نیست که بندگان خود را بکار رجوع ... فحل باشد خواه خصی ... اگر از زن هر اندک تر از چهارم حصه هر عضوی چنانکه موی سر و پستان وسینه و بازوی و ساعد و ساق و شکم و قبل و دبر ران برهنه شود عفو است و اگر هم بدان نماز گذارد روا بود و مقدار ربع برهنگی عفو نیست و نماز بان روا نیست و جمع حصه عورت است بر روایت صحیح و بتقبیل عورت نیست و بعضی در عورت غلیظ قدر الدرهم معتبر کرده همچنین اگر عورت مرد کمتر از چهارم حصه چون زانو و سرین و ذکر و دو خایه و دبر برهنه باشد عفو است و نماز بان اتفاق روا است ربع برهنه است نماز روا نیست و فتوی همبرین است و بر روایتی

روا ست وهریک جایه جداگانه معتبرست ودر زانوی دران اختلاف ست وبقول هر دوعضو حکم یک عضودارد پس کشف ربع مجموع معتبرست تا اگر ربع زانو برهنه شود دان ستور بقول صحیح نماز روا بود اگر کسی جامه نیابد برهنه نماز بگذارد نشسته به رکوع وسجود واین اولیست از ایستاده گذاردن زیرا آنچه دروی نوع سترست وایستادن گذاردن نیز روست اگر چهارم حصه جامه پاکست وسه حصه پلید باوجود اینچنین جامه برهنه نماز گذاردن روا نیست پوشد ونماز بگذارد واندکی از چهارم حصه جامه پاکست ویا کل جامه پلیدست روا باشد که برهنه بگذارد یا پائے ویا آنکه جامه پلید پوشد یا ستر بگذارد اگر کسی با جامه نماز می گذارد وی دانست که پلیدست بعد نماز معلوم شد که پاکست نماز روا بود واگر برهنه دو جامه یافت پلید ویکی ابریشمی نماز با ابریشمی بگذارد زیرا آنچه وی بذات خود پاک ست اگر با جامه ترسا وجهود نماز گذارد رواست مستحب

آنست

است که نگذارد اگر نجاست غیر مرئی زیاده از درم
بر جامه رسیده و نمی داند که نجاست زیر [illegible] شده جا که
دل قرار گیرد همان جا را بشوید نماز بگذارد اگر جامه دوتا
بر یک روی وی نجاست [illegible] زیاده از درم [illegible]
و به روی دیگر سرایت کرده است کم از درم بران روی
که به یک درم است نماز کند [illegible] درست و بروایتی روا
نیست [illegible] که است [illegible] پاک است و محلوج
پلید نماز بروی بالاتفاق روا است و جامه اگر یک تنک
است چنانکه بر هر چه افکنند آن چیز دیده شود اگر بر
زمین پلیدی نهد و بران نماز میگذارد روا بود و بروایتی
روا نبود و بساطی که یک طرف وی پاک است و دوم طرف
پلید اگر طرف پاک در هوا کند طرف پلید بجنبد بران طرف
پاک نماز روا باشد و بروایتی اگر جا پلید سجده و قدم
پاک بود هم نماز بروی روا بود زیرا که بساط بزرگ حکم
زمین دارد اگر برهنه بساطی یا بوریایی یا بدنان بگذارد

و برهنه بلند نگذارد و اگر ممکن بود خود را بگیاه بپوشد ستر کند و نماز بگذارد و اگر برهنه در خانه تاریک و یا شب تاریک
نماز میگذارد با وجود جامه نماز روا نبود اگر در سفر با جامه پلید
نماز میگذارد روا بود چون ضرورت بود اما بیافتن آب و
قدرت شستن با جامه پلید نماز میگذارد روا نبود و اگر بگذارد
کافر گردد و بروایتی کافر نگردد اما بکبیره کرده باشد فی ترغیب
الصلوة مسلمان را در یک جامه پیش نیست [illegible] جامه
وی پلید است اگر خطر است خطر سرما بود که مضرت
می رساند با جماع بان جامه نماز بگذارد بار بود و اگر جود
و اگر خطر نیست بقول امام محمد و شافعی رحمهما الله با همان
جامه نماز بگذارد با قیام و رکوع و سجود و از امام ابو یوسف
رحمه الله دو روایت است بیک روایت برهنه بگذارد
با اشارت و صحیح آنست که بان جامه با قیام و سجود بگذارد
تا با جماع از عهده بیرون آید ششم روی سوی قبله آوردن
دن فرض است بلکه اهل مکه را مقابله عمارت کعبه استادن

فرض

فرض است بجا و غیر مکی را استقبال جهت کعبه است
و کعبه قبله اهل مسجد حرام است و مسجد حرام قبله
اهل مکه است و مکه قبله آفاقیان است توسعة للناس
و قبله میان دو مغرب است مغرب تابستان و مغرب
زمستان و آفتاب در زمستان طرف راست قبله
فرو می آید و در تابستان طرف چپ قبله فرو
می آید و چون آفتاب در برج حمل و میزان باشد آفتاب
بر سر کعبه فرو می آید و میان دو مغرب پانزده ساله
راه است و قبله ناف زمین است و مصلی هر جا که میان روی
آرد روا بود و بیرون این دو مغرب روا نبود و مستحب
آنست که دو حصه را است بگذارد و یک حصه چپ [illegible] در بلاد
هند را است [illegible] برابر بگذارند میان دو مغرب روی
آرد و قبله در عدد هفت است عرش و کرسی و بیت
المعمور و بیت القدس و بیت الکعبه و قبله تحری و
قبله دعا فاما عرش قبله حاملان عرش است و

و عرش از نور است و کرسی قبله ملائکه است و بیان است و آن
از زر و یا از زر است و کره و بیان حاملان کرسی اند و بیت
المقدس قبله پیغمبران است علیهم الصلوة و السلام و آن
از یاقوت سبز است و یا از یاقوت سرخ و بیت
الکعبه قبله مومنان است و آن سنگ است و قبله کسی
که در صحرا بود یا در تاریکی و یا وقتی دیگر قبله پوشیده شود و
دلیل اصابه نباشد بهر جانب که خاطر قرار گیرد و قبله سازد
و نماز بگذارد و هفتم قبله دعا است و آن آسمان است
و بدین سبب بوقت دعا است دست بسوی آسمان
بر می دارند و حکم قبله از هفتم زمین تا آسمان هفتم است
برابر عرش مصلی را نیت قبله شرط نیست بلکه مجرد
توجه بسوی قبله قائم است مقام نیت و صحیح این است و
بروایتی نیت قبله شرط است اگر کسی را از استقبال
قبله خوف ضرر دشمن است بهر جهتی که تواند نماز بگذارد
روا بود اگر کسی را قبله مشتبه شد و نزدیک وی از ان

مقام

مقام کسی نیست که از وی بپرسد بهر جهتی که خاطر قرار گیرد نماز بگذارد و اگر در اثنای نماز گزاردن خاطر بجای دیگر قرار گرفت بگردد بدان جانب باقی نماز تمام کند و آنچه گذارده باشد باز نگرداند و اگر نا پرسیده بجهتی نماز بگذارد روا نبود اگر بتحری نماز آغاز کرد و یک رکعت نماز کرد باز تحری گشت و روی بطرف دیگر آورد بدین چهار رکعت بچهار طرف بگذارد و نماز روا بود و اگر جماعتی در تاریکی بتحری نماز میگذارند چون نماز تمام شد روی بروشنائی آوردند معلوم شد که هر کسی روی بطرف آورده بود نماز همه روا مگر نماز دو کس که روا نبود یکی آنکه پیش از امام افتاده باشد دوم امام را بر خطا دانسته باشد بتحری کردن در مسجد تاریک چون کسی نبود که حال قبله از وی پرسد نماز روا بود اگر بر کسی قبله پوشیده باشد به گمان نماز آغاز کرد این نماز موقوف باشد اگر اصابت همان طرف پدید آید و با غلبه ظن آن بود که قبله

همان طرف است نماز روا بود و اگر اصابت طرف دیگر
پدید آید و با غلبه ظن آن بود که بر خطا است و جا دیگر میداند
نماز تباه شود — اگر کشتی در بنار ره بسته اند نماز نشسته
گذاردن در وی بالاتفاق روا نیست و اگر کشتی روانست
و مصلی قادر است بقیام کردن سر میگردد و نشسته گذاردن
بالاتفاق روا است و اگر عذر نیست نزدیک امام اعظم
رحمه الله روا است و نزدیک صاحبین رحمهما الله روا نیست
فاما استقبال قبله در کشتی شرط است بالاتفاق باید
که مستقبل قبله شروع کند و هر بار کشتی از سمت
قبله بگردد — مصلی نیز در نماز بگردد و روی بقبله آرد و اگر
نیارد نماز روا نبود — مسئله را در نماز فریضه بر مرکب
سوار شدن و تند بود و در فرود آمدن و بر نشستن دشوار
باشد مگر بیاری کسی و یا پیر بود و یا درد و یا خلیش
و یا دده و درنده و یا آب غالب بود یعنی زمین خشک
نبود یا در حرب خوف غالب بود درین صورتها نماز فریضه

بر مرکب

مرکب روا بود چنانکه ز راکب ارکان ساقط است استقبال
قبله نیز شرط نیست بلکه راه بدل از قبله است به طرف
که مرکب روی آرد نماز بگذارد باشارت است و اشارت سجود
فروتر از اشارت رکوع کند چنانکه خطا افتادن نبود و اگر
بر مرکب در نماز عمدا روی گردانید نماز فاسد شود و اگر سهوا
بود فاسد نشود و نماز برهنه مرکبی که بگذارد از پیل و شتر و استر
و اسب و خر و ستور روا نبود اگر بر پالان نجاست بود
و چون این خوف یا دفع شود نماز فریضه که بضرورت گذارده
باشد باز گرداند اگر سا فرا از دزد و از راه زنان بترسد
روا بود که نماز تاخیر کند زیرا که رسول علیه السلام چهار نماز را
که در روز خندق از وقت تاخیر کرده است نماز نفل
گذاردن بیرون شهر مسافر و مقیم را بر دابه و بر گردون
بالاتفاق روا است و در شهر اختلاف است بقول
امام اعظم رحمه الله روا نیست و بقول ابو یوسف رحمه الله
روا است و بقول امام محمد رحمه الله مکروه است و در مقدار بیرون

شهر اختلاف است بروایتی میان وی میان شهر
ان مقدار مسافت بایدکه میان شهر و نماز عیدگاه و
صحیح آنست که چون از خانها از شهر جدا شود بیرون
گویند مقیم و مسافر نفل بر گردون و بر مرکب بگذارد فاما بر
گردن در حاله سیر و غیر سیر بگذارد و بر مرکب در حاله
سیر و در حاله شروع استقبال قبله شرط نیست
بهر جهتی که میرود بگذارد و بقولی استقبال قبله شرط است
استقبال کند بعده مرکب را بهر جهتی که خواهد براند و
سنتها میگذرد بر مرکب و بر گردون روا است مگر سنت
فجر که فرود آید بگذارد لانها قریب من الواجب اگر
کسی سوار یک رکعت سنت گذارد و فرود آید بنا
کند باقی تمام کند و اگر بر زمین یک رکعت گذارد بعده
سوار شد سنت از سر گیرد و بقول امام یوسف رحمه الله
سنت در هر صورت بنا کند باقی از سر گیرد و بقول
امام زفر رحمه الله در هر صورت از سر گیرد و بنا کند نوافل
نشسته

نشسته گذاردن هر جائی باتفاق روایت ونقل گذارنده
مخیرست خواه نشسته گذارد خواه ایستاده نقل روز وشب
چهار رکعت اولیست بقول امام اعظم رحمه الله وبقول
امام شافعی رحمه الله در روز وشب دو رکعت اولیترست
ونزدیک صاحبین رحمهما الله در روز چهار رکعت اولیترست
ودر شب دو وشش رکعت بیک سلام در روز مکروه
است ودر شب مکروه نیست وبقولی در روز شش و
هشت بیک سلام مکروه نیست هشتم نیت بدل فرض
است وبزبان مستحب تا اگر کسی در دل میدارد که
ظهر میگذارد ونیت عصر بزبان رفت ویا در دل نیت
ادا بود لفظ قضا بر زبان رفت ویا عکس آن روا بود
وسهو زبان زیان ندارد نیت دل معتبرست ومیان
نیت وتکبیر فصل نکند بعمل که مانع اتصال بود بلکه متصل
نیت تکبیر بود ودر جمیع نمازها فرض الوقت نیت کند
مگر در روز جمعه که صلوة الجمعه نیت کند وفرض الوقت نگوید

واگر گوید نماز جمعه درست نباشد اگر مقتدی نیت

کند که نماز من و نماز امام یکی است بسنده باشد و اگر امام

در رکوع میرود و مقتدی بسبب نارسیدن تمام نیت

بر زبان نمی تواند دخلت فی صلوة الامام گوید بسنده باشد

و بقول بسنده نباشد و اگر نیت ظهر و فجر و عصر کرد و

وقتی نیت نکرد و یا عدد رکعات معین نکرده بسنده بود

اگر امام را در رکوع یافت ایستاده تکبیر گوید با امام در رکوع

پیوندد و اگر کوژ پشت تکبیر گوید نماز روا نباشد و در نماز در

نیامده باشد زیرا که تکبیر گفتن در حال محض قیام

مشروع است و اگر ایستاده تکبیر گفت و امام را در رکوع

دریافت آن رکعت نرسیده باشد فاما در نماز در

آمده باشد و نماز وی روا بود و آن رکعت نشمرد هشتم

تکبیر تحریمه فرض است یعنی شروع کردن در نماز بذکر

خدای تعالی مطلقا نه موضع است برای محض تعظیم

ومتضمن دعاء [illegible] نیت فرض است و تعیین بلفظ

لا دعاء

اکبر

اکبر واجب است و بر آوردن دست سنت است تا اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله یا لا اله الا الله گوید روا بود و در نماز در آمده باشد ولیکن ترک واجب کرده باشد و اگر بجای تکبیر اللهم اغفر لی و یا استغفر الله و مانند وی معنی سوال است میگوید روا نباشد و در نماز در نیامده و تکبیرها باز گوید نه مد در همزه الله چنانکه آلله و یا در با اکبر چنانکه اکبار گوید مفسد صلوة است و مد در لام الله زیادت بر قدر الف خطا است و در مد همزه الله استفهام است استفهام موجب کفر است و در مد با اکبر نیز کفر است زیرا آنچه اکبار نام شیطان است و هفت که درون نماز است یکی از آن قیام است و آن فریضه است در فرایض و وتر و در هر دو عید مقدار که قراءة فرض در وی توان خواند و قیام است قطعیت مگر بعذر که قراءة فرض در وی توان خواند بیماری و قیام در سنن و نوافل فریضه نیست تا اگر سنن و نوافل بی عذر نشسته

بکند روا بود اگر مریض قدرت بر قیام ندارد و بترسد
از زیادة مرض نشسته بگذارد بر رکوع و سجود و اگر نشسته
بر رکوع و سجود نتواند نشسته باشارت بر رکوع و سجود
و اشارت فروتر از اشارت رکوع و نشاید که پیش
روی وی چیزی بنهند تا بران سجده کند و اگر نشسته
باشارت نتواند بغلطد بر قفا مستقبل قبله و پایها سوی
قبله کند و یا بر پهلوی بغلطد بر روی بقبله آرد باشارت
سر بگذارد و اگر باشارت سر نتواند نماز را تاخیر کند
بر روایت اصح و بقول امام زفر رحمه الله اگر باشارت
نتواند باشارت چشم و یا باشارت دل بگذارد و اگر
قادر بر رکوع و سجود است نه قادر بر قیام لازم نیاید
نشسته بر رکوع و سجود بگذارد اگر کسی در اثنای
نماز مریض شود و نماز نشکند بر آنچه تواند نماز تمام کند و
اگر مریض در اثنا نماز تندرست شود اگر نشسته بر رکوع
و سجود میگذارد باقی نماز استاده بگذارد و اگر باشارت
میگذارد نماز از سر گیرد

بیگذارد تمام زبستر بیرون آمده است اگر بستر مریض نجاست بود اگر بشوید باز پلید شود و در بستر دیگر بردن از ان رنج می رسد هم دران بستر نماز بنشسته روا بود دوم قرائت فرض است مقدار یک آیت دراز و یا سه آیت کوتاه چون ص و ن و یا مدهامتان و قرائت فرض در دو رکعت فجر و در دو رکعت جمعه و ظهر و عصر و عشاء و مغرب و در جمیع رکعات وتر و جمیع رکعات سنت و نوافل اما در ثالث رکعات فرایض مصلی مخیر است فاتحه خواند و یا تسبیح گوید و یا ساکت ماند و بهتر آنست که فاتحه خواند که سنت است و شرط قرائت آنست که در قیام بخواند اگر در رکوع و سجود و یا در قعده بخواند روا نبود و آنچه آسان تر است از قران خواند فاضل تر است و اگر بیک آیت کوتاه بسنده کند و در هر رکعتی روا بود اما بهتر و اگر مریض از خواندن قرائت عاجز آید نماز بی قرائت روا بود سیوم آنکه رکوع فریضه است بدانکه مطلق رکوع

که آن پشت خم کردن است فرض است و آرمیدن در
وی به یک تسبیح توان گفت واجب است و سه بار
تسبیح در وی سنت است اگر مقتدی امام را در
رکوع یافت و تکبیر استاده گفت و با امام بپیوست در
نماز در آمده باشد و آن رکعت محسوب شد زیرا که
رکوع را حکم قیام است و اگر تکبیر استاده گفت مادام
که در رکوع بود امام از رکوع انتقال کرد در نماز در آمده باشد
متابعت کند و آن رکعت از وی محسوب نبود چهارم
سجود فرض است یعنی در هر رکعتی دو سجده فرض
است و آرامیدن در وی واجب است و سه بار
تسبیح در وی سنت است و سجده نهادن پیشانی
و بینی است بر زمین و هذا هو الاصل و اگر بسنده
کند به پیشانی خواه عذر باشد یا نباشد روا بود
و اگر بسنده کند به بینی روا بود نزدیک امام اعظم
رحمه الله و نزدیک صاحبین رحمهما الله بغیر عذر روا نبود

و میلان

ومیان دو سجده فرق کند و در فرق اختلاف است
وصحیح آنست که قریب نشستن بود و در بعضی روا
یات مقداری که باد بلند رد فرق میان دو سجده کافی
است اگر در زمین نشیب سجده کند و جای قدم
بلند سجده اگر مقدار یک خشت و یا دو خشت است روا بود
ومراد ازین خشت استاده نه افتاده و داشتن دو
پای بر زمین در حاله سجده فرض است تا اگر برداشت
وقدمها را پیش از آنکه سجده کند پس سجده کرد
بعد از آن انگشتان بر زمین نهاد نماز روا نباشد و اگر
یک پای بر زمین نهاد و پای دیگر بر گرفت نماز روا بود
اما مکروه و اگر گاه در جای سجده بسیار انداخته و بر آن
سجده کرد و اگر سختی زمین بر پیشانی رسید نماز روا
و اگر نه رسید نماز روا نبود و اگر بر پنبه و یا بر محلوج سجده
کرد اگر پیشانی و بینی بر آن قرار گرفت و سختی زمینه
حیث فی رسید نماز روا بود و هر اندر جو و نخود اگر سجده

کرده نمازی بود را براز(ن) وکال و خردل و مثل اینها که
بذات خود قرار نگیرد — سجده روا نبود — مسلمانی و
ضو تیمم در رکوع کند کافر شود و اگر بی وضو سجده کند
کافر گردد فلذا اگر کسی دیگری را سجده کند و حلال داند
کافر گردد و اگر کسی دو کف دست خود را بر زمین نهد
و بران سجده کند روا بود و افضل است که سجده بر اندام
اعضای خود نکند پنجم قعده اخیر مقداری که التحیات الله
تا عبده و رسوله در وی توان خواند فرض است
اگر کسی سهوا بی قعده اخیره را و بر رکعت پنجم برخاست
تا آنکه مقید بسجده نکرده بقعده باز گردد و سجده سهو بجا
آرد زیرا که تاخیر فرض کرده است و اگر رکعت پنجم را بسجده
مقید کرد فرض وی باطل گردد یک رکعت دیگر ضم کند تا
شش رکعت نفل شود و بقول امام محمد [illegible] تحریمه وی
باطل شود اگر کسی قعده اخیر کرد و سلام نداد را بر ظن آنکه
قعده اولی است بر رکعت پنجم برخاست تا آنکه مقید بسجده

نکرده

نکرده است بقعده باز گردد اگر مقید بسجده کرده
رکعت ششم ضم کند تا چهار اول فرض باشد و
رکعت آخرین نفل و سجده سهو بجا آرد بسبب
ترک واجب ... اگر مسبوق در قعده با امام مو
افقت کرد و التحیات خواند پیش ازانکه امام سلام
دهد مسبوق کلمه شهادت تکرار کند تا آنکه امام از
نماز بیرون آید و خاموش نباشد که خاموشی
در نماز حرام است و صلوات نیز نگوید زیرا که محل
صلوة آخر نماز است ... اگر مقتدی با امام موافقت
بمقداری که التحیات خوانده شود و پیش از
آنکه امام از نماز بیرون آید مقتدی بیرون آمد و یا
برخاست نماز مقتدی روا بود زیرا که موافقت
با امام مقتدی مقدار تشهد فرض است و آن حاصل
شد ... اگر در قعده اولی بعد تشهد صلوة خواند
اللهم صل علی محمد اگر سهو خواند سجده سهو واجب

آید زیرا که تا فرض نکردو اگر اللهم صل علیه نفت سجده

سهو واجب نیاید در مقدار صلوة اختلاف است

واصح انست که تا درود تمام نگوید سجده واجب نیاید

اگر در قعده اولی اللهم صل علی ما در البیین خواند

نماز فاسد شود زیرا که معنی متغیر میشود و اگر در قعده

اخیره خواند نماز روا بود دلیل برین انست که چون در

قعده اولی خواند تباه کند در میان نماز موجود خواهد شد

ودر قعده اخیره بیرون آرند از نماز خواهد بود ششم

ترتیب نگاه داشتن فرض است یعنی ترتیب در هر

که یکبار در نماز می آید خواه در هر رکعتی بیاید یکبار

چنانکه قیام وقراءت در رکوع و سجود خواه در تمام نماز

بیاید یکبار چنانکه قعده آخیره تا اگر کسی که جد اندیش

ازانکه ضم سورت کند در رکوع رفت بعد باز گشت

بقیام آید وضم سورت کرد باید که رکوع دوم کند رکوع

که کرده بود باطل شود و اگر هم بدان رکوع اول بسنده کند

نماز روا نبود بسبب ترک ترتیب و اگر بعد از رکعت
مقدار تشهد نشست بعده یاد آورده که رکعت دیگر بگذارد فی
برخواست و یافی دیگر بگذارد باید که دیگر بگذارد نمان قعده
محسوب نبود بسبب ترک ترتیب چون
ترتیب در قعده متحد مصلی فرض است و در همه نیست
چرا نیاورد ترتیب صفت و تابع فرض اصلی
است و از فرائض اصلی نیست بنابران درجه مرتبت
نیاورده و بعضی باعتبار فرضیت او فرائض آورده
اند هفتم بیرون آمدن از نماز بمطلق فعل چون
برخواستن و رفتن و حکایت کردن و خوردن و آشامیدن
و مانندان فرض است فاما خروج بلفظ سلام
واجب است و روی آوردن راستان و چپان بوقت
سلام سنت است تا اگر کسی مقدار نشست بالحمد
التحیات توان خواند بعده دانسته بهم سخن کرد از
نماز بیرون آمده باشد زیرا که مطلق فعل موجود شد

که فرض است واگر کسی در قعده آخیر التحیات خواند برای
بیرون آمدن از نماز قهقهه کرد از نماز بیرون آمد فاما آن وضو
تباه شود زیرا که بیرون از نماز یکی از ارکان نماز است وجود
در نماز نکند وضو تباه شود فاما نماز مسبوق که بدو اقتدا
کرده باشد تباه شود

بدانکه اگر یکی از واجبات نماز دانسته یهم ترک دهد و یا
تاخیر کند سجده سهو بجا آرد و صورت وی انست که در
آخر نماز بعد از اشهد ان تا عبده و رسوله راست سلام
دهد نه چپ و نه سوی هر دو طرف سلام دهد بعده در سجده
رود دو سجده کند و در هر سجده سبحان ربی الاعلی
سه بار بگوید بعده سر از سجده بردارد و قعده کند باز
التحیات از سر بخواند و ادعیه ماثوره در هر دو قعده بخواند
زیرا که محل وی آخر نماز است ولیکن اختیار محققان آنست
که در قعده سجده سهو ادعیه ماثوره بخواند بعده نماز تمام
کند هر دو جانب سلام دهد فاما قعده بعد سجده سهو فرض
نیست

نیست تا اگر سجده سهو بجا آرد وقعود نکند و برخیزد بود
نماز روا بود با کراهیت که قعده نکرد و عدد واجبات نیست
و یک است هفت ازان عام است در هر نماز و بر هر که ادا کننده
در فرایض و سنن و نوافل یعنی تلبیه یعنی الله اکبر گفتن
و اگر بسهو گفت الله اجل یا الله اعظم نماز روا بود
و سجده سهو واجب نشود دوم قعدت ثانی بمقدار
تشهد [illegible] قعده [illegible] گذشت اگر [illegible] نزدیک
است باز گردد و سجده سهو بجا آرد و اگر بقعود نزدیک
باشد باز گردد وقعده کند و سجده سهو واجب نشود
اگر در نماز شک افتد و نداند که چند رکعت گذارده است
اگر شک عادت او نیست از سر گیرد و اگر شک بسیار
می افتد از بر صواب جستن کار دهد هر چه غلبه گمان
باشد بران عمل کند و اگر دل بر چیزی گواهی ندهد
اقل را نگاه دارد سیوم تشهد در هر دو قعده کند
چهارم نگاه داشتن تشهد در قعده اولی موجب سجده سهو است

و در قعده اخیره سجده سهو نیست تعدیل ارکان
و آن قرار گرفتن در رکوع و سجود مقدار که یک تسبیح
توان گفت و هر که تعدیل ارکان بجا آرد از عدل پروردگار
ایمن باشد و تعدیل ارکان نزدیک ابو یوسف و حنبل
و شافعی رحمهم الله فرض است تا اگر کسی ترک دهد
نزدیک ایشان نماز وی روا نباشد و نزدیک ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله واجب است تا اگر کسی ترک دهد عمدا
بزه کار شود و اگر سهو ترک دهد سجده سهو لازم
شود و صحیح آنست که سجده سهو نیست و وجه
مشابهت آنست که از پی مشروع است برای کمال
فریضه را بنجم آورد فریضه مکرر محل وی چنانکه دو
سجده بیک جا آوردن واجب است تا اگر کسی یک
سجده کرد و دوم سجده فراموش کرد و با ستاد مر
رکعت دیگر بعده یاد آورد که سجده سهو دوم نکرده است
باز گشت بعده سجده دوم بجا آورد نماز وی روا بود

و سجده

و سجده سهو واجب شود بسبب تاخیر فرض مثلاً از
محل وی و با آنکه قعده اولی را فراموش کرد قعده اخیره دانست
در وی التحیات خواند بعده یاد آمد که قعده اولی است برخواست
باقی نماز تمام کرد سجده سهو واجب شود بسبب تاخیر
فرض که قیام سیوم رکعت شتم آوردن هر واجبی در محل
وی واجب است تا آنکه کسی ختم سوره با فاتحه فراموش
کرد بر رکوع رفت یاد آورد و ضم سوره کرد سجده سهو
واجب شود بسبب تاخیر واجب از محل وی هفتم بیرون آمدن
از نماز بلفظ سلام واجب است تا آنکه سلام را تاخیر کرد از
محل وی یا ترک آورد سجده سهو واجب شود صورت
تاخیر آنست که در آخر نماز مقدار تشهد نشست سلام نداد
بسهو برخواست پیش از آنکه سجده کند یاد آمد باز
گشت و قعده کرد سجده سهو واجب شود و صورت ترک
آنست که رکعت زایده را بسجده قید کرد ضم کند تا جفت بماند
رکعتی دیگر بعده قعده کند و تشهد خواند سجده سهو

بجا آرد سلام نماز بقول امام رحمه الله یکی است
برابر قبله و بقول علمای ثلثه رحمهم الله دو است راستا و
چپا و بقول زفر رحمه الله سه است راستا و چپا و برابر
قبله سلام بر دو نوع است سلام سهو و سلام نسیا سلام
سهو قاطع صلوة نیست تا آنکس که بسهو سلام
دهد اگر چیزی از فریضه باقی مانده است تواند
که بنا کند ماده سهو سخن دنیا نگفته است چنانکه نماز گذارنده
در قعده اولی بسهو سلام داد قاطع صلوة نبود
تواند که بنا و باقی تمام نماز کند زیرا که او صفت صلوة را فرا
موش کرده است قعده اولی را قعده اخیره دانست و اصل
صلوة را فراموش نکرده است که اگر اصل صلوة را فراموش
نکند تواند که بر آن باقی نماز را بنا کند فاما سلام ناسی
قاطع صلوة است از آنکه در معنی کلام الناس است و ا
مام محمد رحمه الله بر این مسایل بنا کرده است اگر شخصی
ظهر میگذارد بر سر دو رکعت سلام داد بنا اشت که نماز

جمعه

جمع میگذارد واسست آخرین ظهر نماز تباه شود نتواند
که بران بنا کند زیرا کهم او سست اصل صلوة است نه صفت
آن که نمیداند که نماز میگذارد شخصی مغرب میگذارد
بر سر دو رکعت سلام داد پنداشت که سنت مغرب
است نماز تباه شود که نتواند باقی نماز را بران بنا کند
شخصی وتر میگذارد پنداشت که نماز او یک رکعت بر سر دو ر
سلام داد نماز تباه شد مسافر نیت اقامت کرد نماز
دوگانی او چهار گانی شد میگذارد بر سر دو رکعت سلام
داد پنداشت که او همچنان مسافر است نتواند که بنا کند
باقی نماز را چهار رکعت واجب خاص است بر بعضی مصلیا
و بعضی در نماز است یکی تعین دو رکعت اول برای قراءة
دوم تعین فاتحه هم در دو رکعت اول اگر قراءة فاتحه
شد در تفکر افتاد که لازم سورت بخواند اگر مقدار
ادا رکنی در نک شد سجده سهو واجب شود
اگر کسی فاتحه ترک داده دو رکعت اول نماز چهار رکانی و

یا در یک رکعت از آن فاتحه ترک آورد یا در هر دو رکعت

اول فاتحه دوکان بار خواند سجده سهو واجب شود

واگر فاتحه با سورت خواند و باز فاتحه خواند و یا در دو رکعت

آخر فاتحه مکرر کرد و یا در دو رکعت آخرین نخواند درین صو

رتها سجده سهو واجب نشود اگر مصلی بیشتر ما

فاتحه خوانده آن را فراموش کرده سجده سهو

لازم نشود خواه امام خواه مقتدی باشد واگر در رکوع یا

در سجود فاتحه خواند و یا سورت و یا چیزی از قران خواند

سجده سهو واجب شود واگر در دو رکعت اول فاتحه

بفراموشی ترک کرد و دو رکعت اخیر قضا نکند فاما

اگر سورة ترک کرد در آخرین قضا کند سوال میان

دو مسئله وجه فرق چیست هر یکی واجب است فاتحه

خواندن نیز واجب است ضم سورت نیز واجب است

جواب وجه فرق آنست که اگر فاتحه قضا کند تکرار فاتحه آید

و تکرار فاتحه غیر مشروع است و چون سورت قضا خواهد کرد

تکرار نخواهد شد

تکرار نخواهد شد تکرار فاتحه بی فصل بقراءت مشروع
نیست فاما اگر فصل کرده بقراءت تکرار فاتحه بکند مشروع
باشد فاما تکرار فاتحه در نوافل مکروه نیست چون سورت
در آخرین قضا خواهد کرد باید بلند خواندن در نماز بلند
خواندنی فاتحه را و آن سورت را اگرچه آخرین محل اخفا قراءة
است تا جمع نشود میان سر و جهر در یک رکعت و جمع میان
السر والجهر در یک رکعت مشروع نیست و بروایتی
هر دو آهسته خواند و صحیح آنست که هر دو بلند خواند
سیوم بسنده کردن فاتحه یکبار چهارم ضم کردن سورت
یا سه آیت کوتاه یا یک آیت دراز با فاتحه پنجم مقدم
داشتن فاتحه بر سورت تا اگر کسی سورت خواند بعده
فاتحه خواند سجده سهو واجب شود ششم دعاء قنوت
خواندن در وتر در رکعت سیوم بعد فاتحه و ضم سورت
چنانکه بعد خواندن سورت دست بردارد و تکبیر گوید
و قنوت خواند و قنوت از قرآن است و صحیح آنست

که از قرآن نیست از ادعیه ماثوره است ولیکن واجب
شده است خواندن وی در وتر بنا بر مواظبت پیغمبر علیه السلام
و مقدار واجب تا مطلق است فاما نشاید کوتاه شود دعاها
شوره که نقصان دعا است و اگر کسی قنوت نداند شکر
بار اللهم اغفر لی گوید و یا سه بار یا رب گوید یا ربنا
آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار بخواند اگر قنوت در وتر نسیان ترک کند
و یاد نیامد سجده کرد و یا بعد از آنکه از رکوع برخاست
قنوت نخواند زیرا آنچه محل وی بیشی از رکوع است سجده
سهو لازم آید اگر در رکوع یاد آمد هم سوی قیام
باز نگردد و برای خواندن قنوت را فاما اگر سورت ترک
داد و در رکوع یاد آورد بقیام باز گردد و سورت خواند
چه فرق است که برای ضم سورت باز گردد و برای
قنوت باز نگردد با اینکه هم هردو واجب است
برای قنوت باز نگردد زیرا آنچه رکوع فرض است و نشاید
فریضه

فريضه برای و واجب روا نيست فاما برای ضم سورت ياد كرد زيرا كه خواندن سورت از فرايض فرض برای فرض خواهد بود و اين جايز است

مسبوق در ركعت آخر وتر با امام كذارد و قنوت با امام خواند چون برای قضاء دو ركعت برخيزد و در ركعت سيوم قنوت نخواند و فتوی همين است و اگر در ركوع ركعت سيوم با امام پيوست هم قنوت نخواند زيرا كه چون ركعت سيوم پيوست هم را دريافت قنوت را نيز دريافت اگر كسی قنوت را در ركعت دوم خواند بگمان آنكه سيوم ركعت است در ركعت سيوم قنوت نخواند اگر كسی وتر ميكذارد در قيام شك افتاد كه اول ركعت است يا دوم ركعت است اين ركعت بگذارد قعده كند و برخيزد در ركعت ديگر بگذارد و قعده و در هر دو ركعت قنوت خواند و بار ديگر بر پا رود و در آخر است برآيد و قنوت خواند و سجده سهو آرد در صلوة سهو در ركعت دوم در نماز وتر شك افتاد كه ركعت دوم است يا سيوم اين ركعت را

در فصل ... ... آلر ... ۹۷

[illegible]

قنوت بخواند ولیکن دست برنیارد بوقت تکبیر قنوت
وقعده ارد برخیزد و یک رکعت دیگر بگزارد و دست بر
ارد و تکبیر گوید و قنوت خواند و سجده سهو آرد
درو تر شک افتد که اول رکعت است یا دوم یا سیوم
سه رکعت بگذارد و بسه قعده و در هر سه قنوت خواند و
در رکعت آخر دست برارد بسنده بود هفتم بلند خواند
امام زر محل وی یعنی در دو رکعت فجر و دو شام و دو خفتن
اما برتنها گذارده بلند خواندن واجب نیست وی مخیرست
میان آهسته و بلند وقتی باشد خواند فایده در نماز
روز آهسته میخوانند و در نماز شب بلند میخوانند حکمت
چیست جواب بگواز جهت موافقت فرشتگان که ایشان
در شب بلند میخوانند و در روز آهسته میخوانند اگر در
نماز بلند خواندنی آهسته آغاز کرد و چیزی از فاتحه خواند بعد
یاد آمد فاتحه از سر بلند خواند تا جمع نشود میان سر
و جهر در رکعت واحد اگر کسی تنها نماز امام در نماز بلند

خواند یا

مقداری بلند خواند که صف اول بشنود سنت و بلند
نخواند که جز جماعت اهل دیگر بشنود که مکروه است
اگر کسی تنها نماز میگذارد و آهسته میخواند در رکعت
دوم کسی بدو اقتدا کرد واجب است که درین رکعت
بلند خواند و هو الصحیح و اگر بغیر موسی آهسته
خواند سجده سهو واجب شود و بروایتی مخیر است
درین رکعت میان سر و جهر و ستم خواندن در محلی
وی یعنی فی العصر و الظهر سوا کان منفرد او فی الجماعت
اگر در صلوة سریه جهر از مرد یک آیت
یا دو آیت سجده سهو واجب شود و اگر
صلوة جهریه را آهسته خواند اصح است که آیت
نخواند سجده سهو واجب لازم شود زیرا آنچه
آهسته خواند مشروع نیست و بقولی اگر جهر یک آیت
آهسته خواند سجده سهو لازم شود و نهم خاموش
بودن مقتدی بوقت خواندن امام تا اگر در نماز جهریه

در اثنای قراءت با امام بپوست خاموش باشد ثنا نگوید بلکه بسماع قراءت مشغول شود و در نماز سریه ثنا گوید مقتدیرا پس امام قراءة خواندن مکروه است نزدیک علمای ثلثه و بقولی حرام است پس امام مفسد صلوة است دهم متابعت امام کردن بهر حالیکه باید اگرچه آن از رکعت محسوب نباشد تا اگر در قومه یافت امام را متابعت کند یا در قومه و در افعال دیگر و منتظر نماند برای ادراک رکعت دیگر و همچنین اگر در سجده یافت با امام متابعت کند اگرچه آن رکعت محسوب نباشد یازدهم سجده تلاوت واجب است بر مقتدی تنها لازم نیست و امام و طهارت و ستر عورت و استقبال قبله چنانکه در نماز شرط است در سجده تلاوت نیز شرط است و چون سجده بجا آرد سه بار سبحان ربی الاعلی در سجده بگوید و تشهد و سلام حاجت نیست و مستحب است که اول و آخر تکبیر گوید

واگر نگوید

واگر نگوید سجده روا باشد و سجده تلاوت واجب
موسع است در عمر هر وقت که بجا آرد روا باشد و اگر
بر فور سجده میسر نباشد مستحب است که سمعنا و
اطعنا غفرانك ربنا و الیك المصیر گوید
بعد ازان وقت که استطاعت کند بجا آرد سجده را
اگر آیه سجده در یک رکعت خواند همان آیه
در رکعت دوم خواند یک سجده بسنده باشد
و سجده واجب است بر قاری و بر سامع اگرچه
سامع را قصد سماع نباشد اگر مصلی در اثنا صلوة
از غیر مصلی آیه سجده شنید بعد نماز باید که سجده
کند و اگر هم در نماز سجده کند نماز جایز بود سجده
محسوب نبود آن سجده باز گرداند اگر مقتدی
آیت سجده خواند بر هیچکس سجده لازم نیاید نه
بر مقتدی و نه بر قوم و نه بر امام و اگر امام خواند
بر همه لازم آید اگر یک آیه سجده در یک مجلس چند بار

خواند سجده نکرد یک سجده لازم شود اگر چه هزار بار خواند

شود اگر سوار آیه سجده خواند و کسی دیگر نیز سوار

هر مرکب ایستاده کرده باز آیه سجده خواند و هر یکی از

ایشان تلاوت یکدیگر شنید بر هر یکی دو سجده واجب

شود یکان بسبب تلاوت یکان بسبب سماع و اگر

هر مرکب در روان باشد و هر یکی دو کان بار آیه سجده

خواند و شنیدند بر هر یکی از ایشان چهارکان سجده

واجب شود زیرا که سیر دابه مضاف بر اکب است

و باختلاف مجلس سجده متعدد میشود و اگر در

کشتی آیه سجده مکرر کند و کشتی روان باشد

یک سجده واجب شود زیرا که کشتی

بمنزله خانه است و جریان او باب مما ق است

تالی را مکروه است که سورت بخواند و آیه سجده ترک
خواننده

دهد در نماز و در غیر نماز و نشاید امام را که در صلوة سریه

آیه سجده خواند زیرا که اگر سجده کند مقتدیان سهو

بر بند

بر آنکه سجده صلبیه است امام بغلط پیش از رکوع
سجده میکند متابعت نکند و اگر امام سجده نکند
ترک واجب کرده باشد اگر از طوطی و یا از جانور
دیگر آیه سجده بشنود سجده لازم نشود و اگر
از نایم آیه سجده بشنود لازم شود و صورت سجده
تلاوت در نماز آنست که چون آیه تمام کند تکبیر گوید (ید)
و یک سجده کند و سه بار تسبیح گوید و تکبیر دیگر
بگوید سر از سجده بر دارد و قیام کند و آن مقدار
قراءت که بجا آورد بخواند و خواه بعد از سجده قیام
کند و بر فور در رکوع رود و در سجده تلاوت بوقت
تکبیر دست بر نیارد و تشهد نکند و سلام ندهد و اگر
سجده کرده کسی نگفت بسنده بود و در سجده تلاوت
نیت جز بر فریضه است و بزبان مستحب است و در (نیت)
تسبیح سجده اختلاف است صحیح آنست که سه
بار سبحان ربی الاعلی بر حسب سجده تلاوت

واجب شود خواه خود بخواند خواه از دیگری بشنود و
حایض ونفسا وجنب ومجنون اگر ایة سجده بخواندیا
بشنوند سجده لازم نشود فاما اگر کسی از ایشان
ایة سجده بشنود بروی سجده تلاوت لازم شود اگر
کسی بیشترین ایة سجده خواند بروی سجده واجب
اگرچه لفظ سجده بر زبان نراند واگر لفظ سجده خواند
نه ایة سجده واجب نشود زیرا انچه حکم
وجوب او بتمام ایة است بابیشتر ایة نه بلفظ سجده
واگر کسی بیرون نماز ایة سجده خواند وشخصی
دیگر با او در نماز سجده کرد اگر بقصد متابعت خواند
سجده کرد ان نماز فاسد شود واگر بقصد متابعت
سجده نکرده است نماز روا بود و سجده بیرون نماز
باز گرداند واگر کسی بیرون نماز ایة سجده خواند
وسجده نکرد باز همان ایة هم دران مجلس در نماز
خواند و سجده کرد این سجده از هر دو تلاوت بسنده

کند

تنمو وازدهم تکبیرات عید که زایده است سیزدهم تکبیر رکوع
نماز عیدها در باقی نمازها تکبیر رکوع سنت است ولیکن اگر
تکبیر رکوع عید بسهو ترک کرد سجده سهو واجب
نشود لنفی الاشباه علی الناس چهاردهم سجده
سهو در هشت اول این دو واجبات خاص وششم
اول واجبات عام است بدانکه
سنتها نماز بیست وهفت است هفده از ان عام
است یکی برداشتن دو دست برای تکبیر اولی وصفت
برداشتن دست آنست که سر انگشت وقت برابر نرمه
گوش بود وانگشتان دیگر برابر گوش بود و زنان
تا کتف بردارند وتا گوش بر ندارند و نزدیک امام
شافعی رحمه مردان و زنان تا کتف بردارند و نزد
یک امام مالک رحمه تا سر بردارند دوم بر آور
دن هر دو دست در تکبیر قنوت سیوم بر آوردن هر دو
دست برای تکبیرات عید چهارم کشاده داشتن

انگشتان بوقت تکبیر فاما کشاده سنت نکند پنجم
سبحان اللهم گفتن تا آخر ششم داشتن دست
راست بر دست چپ در قیام و صفت داشتن
آنست که بنهد دست راست بر پشت چپ حلقه بکند
بگیرد بند دست چپ را بدو انگشت دست زیرا آنچه
در بعضی روایات لفظ اخذ امده است و بقولی حلقه
کند بگیرد بند دست چپ را بجمیع انگشتان دست را
ست بعد داشتن کف گرفتن بند دست راست بر پشت پشت
چپ و وجه الیسر دو رست نشگر گرفتن در نماز سنت نیست قیام ا
و بقولی سنت قرائت است هفتم تکبیرات انتقال ست و
تکبیر قنوت نیز از تکبیرات انتقال ست زیرا آنچه مصلی
انتقال میکند از قرائت بسوی دعا هشتم تسبیح
رکوع ست یا گفتن نهم گرفتن زانو در رکوع دهم
گشاده داشتن انگشتان در وقت گرفتن زانو وسنت
کشاده کند تا زانو استوار گرفته شود یازدهم قومه

یعنی

یعنی تمام ایستادن بعد از رکوع دوازدهم جلسه یعنی
نشستن یعنی میان دو سجده مقداری که یکبار سبحان
الله توان گفت و نزدیک ابو یوسف و شافعی رحمهما الله
قومه و جلسه فرض است و از تعدیل ارکان است سیزدهم
سجده کردن بسر و دو دست و دو زانو و دو قدم
چهاردهم تسبیح سجده سه بار گفتن پانزدهم درود
پیغمبر علیه الصلوة والسلام در قعده آخیره بعد تشهد و دعا
برای خود و برای مسلمان و درود بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام
در تمام عمر یکبار فرض است و بعده تکرار آن سنت است
اما در هر مجلس که اول بار نام رسول علیه الصلوة والسلام
شنیده میشود درود گفتن واجب و هم در آن مجلس
اگر بار دیگر شنود درود گفتن سنت بود فاما الرجاعی
کما السنة ... غیر قصد نام رسول علیه الصلوة والسلام
میگوید و یا میشنود هرگاه که بگوید و هر بار که بشنود تا سه
بار درود بگوید و لا بد که اگر نگوید جزء گناه است و فا ما صحیح

آنست که بگوید در تنبیه ابولیث است هر دعای که رکنی
میان آسمان و زمین معلق ماند و باسمان نرود تا بر رسول
علیه الصلوة والسلام درود نگوید اگر فقاعی و یا سبزی فروش و یا
زرگر یا مانند اینها درود میگوید برای رواج خریداران
نزد کار باشند و نیز در وقت فروختن کالا اگر صلوة گوید و صلی
علیه وسلم گوینده نزد کار شود و در هنگامها که نام رسول علیه الصلوة والسلام
میگوید شنونده آهسته صلوة گوید بلند نگوید زیرا آنچه نیت
شان که می هنگام است شنزد هم دعای خواندن بعد در
نخست خود را دعا کند تا خود آمرزیده شود بعده دعای
در حق دیگران مستجاب شود و اثر کند و دعا مانند الفاظ
قرآن خواند چنانکه اللهم اغفر لی ولوالدی و نخواند مانند
کلام مردمان و آن چیزیست که ممکن بود خواست آن از
مردمان چنانکه اعطنی کذا و زوجنی فلانة و اگر دعا
مانند کلام مردمان خواند نماز فاسد شود بعده هم سلام
گفتن راست و جواب سلام دادن راست گوید و سلام جواب
باز گرداند

بان نکردند همچنین اگر استاد سلام داد و برخاست جدا
فراموش کرده بود امام را سخن دنیا گفته است و از مسجد
بیرون رفته است بنشیند جدا سلام گوید و باید که نیت
ندارد بوقت سلام هر دو طرف نیت حفظه کنند و امام و مقتدی
در سلام راست کنند لسانی را که راست اند ایشان باشند از
مردان و زنان و کاتبان اعمال و همچنین در جدا نیت کند
فاما بوقت سلام راست و جدا عدد کاتبان و حفظه تعیین
نکنند زیرا که در عدد حفظه اختلاف است بر هر مؤمنی بقولی
دو فرشته است و بقولی پنج فرشته است و بقولی شصت
فرشته است و بقولی یکصد و شصت فرشته است
و جدا مؤمن را حفظه است کافر را نیز حفظه است اگرچه بفارسی
نیکی نیست فاما فرشته راست . . . است بدی و . . . ا
د انبیاء علیهم الصلوة والسلام نیز مختصم است اگرچه انبیا را
گناه و بدی نیست فاما فرشته جدا تقصیر طاعت می
نویسد اگرچه در ایشان گناه صغیره و کبیره نیست فاما

از تقصیر طاعت خالی نبودی زیرا آنچه از ترک اولی خالی
نیست و بر قول مؤمن را پنج فرشته است یکی آنکه
نیکی می نویسد دوم آنکه جبایدی می نویسد سیوم
آنکه پیش است نیکی ها تلقین میکند چهارم آنکه عیب است
از فتنها و بلاها نگاهدارد پنجم نزدیک مؤمن بشارت
است که چون مؤمن درود بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام می رساند
سنت پیغمبر (ا) است و در کتب
مسطور است که سلام گفتن سنت انبیاء و اولیاء است
و سنت رسل و سنت علماء و مشایخ و سنت الهی
است و سلام بر صفت سنت آنست که بزرگ بر
خرد سلام کو بد شهری بر روستائی و سوار
بر پیاده و خواجه بر غلام و بیننی بر کنیزک و استاد بر
شاگرد و مادر و پدر بر فرزندان و ... دار بر
... سوار و اشتر سوار بر خر سوار و خر سوار
بر پیاده و نعلین پوش بر برهنه پای و نشسته بر استاده

وجه

و جمع کثیر بر قلیل و چون برابر باشد درین صفات هر که
ابتدا السلام کند فضل او را بود هر که بجاه و نعمت زیاده
باشد سلام فقیر و پیراسته بپذیرد آنچه پیغمبر علیه السلام فرموده
است که من در شب معراج از پروردگار خود را رب العزت ختم
که بر من سلام گفت و جواب سلام فرض کفایت
است و جواب چنان گوید که سلام گویند و بشنود و اگر
نشنود از کردن ساقط نشود و اگر کر بود جنبش لب
بنماید و جواب عطسه عطسه همبرین طریق است و سلام
سه معنی دارد یکی آنکه سلامتی باد بر شما دوم آنکه خدای تعالی
نگاهبان شماست باد سیوم آنکه ما سلامتی خواهنده
ام شما را در شریعت سلام بر دو طرف است یکی
سلامٌ علیکم با تنوین است و دوم السلام علیکم بالف
و لام است و غیر این دو نوع است که گفتن جواب سلام لازم
نشود و بعضی فقهاء گویند اگر جواب سلام بی واو
گوید جواب نباشد و فرض ساقط نشود و در زمره وی

باشد زیرا که مخالف سنت است وبعضی گویند سخط
شود و استدلال بنص میکنند فقالوا سلاما قال
سلام سوال سلام گوینده را ثواب است
ویا جواب گوینده را بعضی گویند سلام گوینده را بسیار
ثواب است زیرا که وی راه نمائی عبادة است وبعضی گویند
جواب گوینده را بیشتر ثواب است زیرا که وی ادای
فریضه میکند وچون سلام گفتی مصافحه کردن بعد وی
سنت است وان دست یکدیگر دادن وکف برکف
داشتن وجنبانیدن دست چنانکه بازوی مومن را
از ارنرسد ونشاید که دست وپای ویا چیزی از اندام
غیری ببوسد تمام آثار گرفتن در بعضی روایات مکروه
است واحتیاط در ترک انست وسلام گفتن بمردم
وجه است سلام بر پادشاه اطاعت است وبر علما توقیر
است وبر مادر وپدر حرمت است وبر اقربا صلهٔ رحم
است وبر اهل خانه سنت است وبر ضعیفان امان دادن